

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۱؛

این آیه‌ی شریفه در سه مورد از قرآن کریم با اندک تفاوت آمده است: سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۳، سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۸ و سوره‌ی صف، آیه‌ی ۱۸. خداوند حکیم در این آیه خود را با این صفت معرفی می‌کند: او - ذات اقدس حق - کسی است که رسولش را همراه هدی و دین حق فرستاده است.

﴿بِالْهُدَىٰ﴾؛

به اصطلاح اهل ادب «باء» در ﴿بِالْهُدَىٰ﴾؛ بقاء مصاحبه است؛ یعنی همراه هدایت. هدی یعنی هدایت و روشنگری و دین حق، هدف از این رسالت:

﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾؛

«به این منظور که رسول خود را بر همه‌ی ادیان عالم پیروز گرداند».

﴿وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛

«هر چند مشرکان خوش نداشته باشند [که دین در عالم پیروز گردد]».

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۳.

از آیه‌ی شریفه استفاده می‌شود که مسأله‌ی ارسال رسول آیتی از آیات الهی است. یعنی از شئون ربوبیت ذات اقدس حق است و خود این مطلب خارق العاده است که قدرتی بتواند انسانی بیافریند که او در عین مسانخ بودن با بشر، دارای سنخیت با عالم ربوبی نیز باشد. اگر او تنها مسانخ با بشر بود و ارتباطی با عالم بالا نداشت، توانایی هدایت انسان به سوی خدا را نداشت و اگر محضاً مسانخ با عالم بالا مانند فرشتگان بود و هیچ سنخیتی با عالم انسان نداشت، باز هم ممکن نمی‌شد که اسوه و الگو برای افراد بشر باشد و لذا باید او موجودی باشد که هم با بشر و هم با عالم بالا سنخیت داشته باشد.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾^۱

«ای پیامبر! بگو به راستی من بشری همانند شما هستم که به من وحی می‌شود...». و چنین موجودی که هم بشری باشد و هم الهی، پیداست که موجود خارق العاده‌ای است و آیتی از آیات قدرت مطلقه‌ی ذات اقدس الله است. ظاهراً مراد از "هدی" همان معجزات و خوارق عاداتی است که همراه پیغمبر باید باشد، تا با همان اثبات کند که من مبعوث از جانب خدا هستم و از آن خوارق عادات در قرآن تعبیر به «آیات بینات» می‌شود.

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ...﴾^۲

۱- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

۲- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۵.



«ما پیامبران را همراه با دلایل روشن و روشنگر فرستاده ایم...».

که دلیل بر صدق ادعای نبوت و رسالتشان باشد و مردم از روی آن ادله‌ی روشن، اطمینان پیدا کنند که آن‌ها مبعوث از جانب من می‌باشند؛ زیرا بشر عادی قادر بر انجام امور خارق‌العاده نمی‌باشد و مراد از دین حق، همان آیین مقدس آسمانی است که مشتمل بر عقاید و اخلاق و احکام می‌باشد.

حق بودن دین اسلام به سبب حق بودن فرستنده‌ی آن

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد: رسول خدا با معجزات و خوارق عادات همراه است و دینش دین حق است و سرانجام غالب بر همه‌ی ادیان خواهد شد و آن‌ها را تحت سیطره‌ی خود قرار خواهد داد. اما سر حق بودن دینش این است که فرستنده‌اش حق است و قرآن، ساخته‌ی مغز بشر نیست. مغز بشر رو به فرسودگی می‌رود. قانون سیر تکاملی افکار، قانونی است که گذشتگان را کهنه می‌کند و می‌پوساند و آینده‌ها را جای آن‌ها می‌نشانند. به تعبیر یکی از آقایان علما، سیر تکاملی افکار، «عزرائیل فرضیه‌های بشری» است. همانگونه که حضرت عزرائیل علیه السلام زنده‌ها را می‌میراند، تکامل فکری بشر نیز افکار گذشتگان را می‌پوساند و افکار نوین آیندگان را جایگزین آن‌ها می‌گرداند.

آری! بشر چنین است و مقهور قانون تکامل است اما خدا چنین نیست. ذات اقدس الله - جل جلاله - حق و ثابت است. پیوسته بوده و پیوسته خواهد بود. پوسیدگی، فرسودگی، کهنگی به ساحت اقدس او راه ندارد و لذا چون او خودش حق است، دینی



هم که او تشریح و تنظیم می کند، حق است و ثابت و تغییر ناپذیر است.

ما همه فانی و بقا بس تُراست مُلک تعالی و تقدس تُراست
آنچه تغیر نپذیرد تویی و آنکه نمرده است و نمیرد تویی
در باره‌ی قرآنش فرموده است:

﴿...إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿۱﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ...﴾^۱

«...قرآن، کتابی است عزیز شکست ناپذیر؛ نه پیش از آن و نه پس از آن باطل به

آن راه نداشته و راه نخواهد یافت...».

﴿...أَحْكَمَتِ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾^۲

«...آیات قرآن [از جانب خدا] تحکیم شده، سپس از جانب خدای حکیم و خبیر

تفصیل یافته است.».

قرآن کتابی است که از جانب خداوند حکیم، آیاتش تحکیم شده و سپس
تفصیل یافته است. این ریشه‌ی آسمانی و عرشی دارد و از هرگونه تغیر و تبدل مصون
و محفوظ است.

کراهت شدید مشرکان از دوام و بقای دین اسلام

همچنین آیه نشان می دهد: مشرکان نمی خواهند این دین در جهان بقا و دوام

۱- سوره‌ی فصلت، آیات ۴۱ و ۴۲.

۲- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱.



پیدا کند و پیوسته در مقام هدم اساس آن می باشند. البته نبرد شرک و توحید در عالم همیشه بوده و همیشه خواهد بود. این یک نبرد بنیادی نشأت گرفته از نبرد داخلی در وجود انسان است که عقل و شهوت در داخل وجود انسان برای همیشه در حال جنگند و تا این جنگ در داخل وجود انسان برپاست، در خارج وجود انسان در میان جوامع بشری نیز برپاست. انبیا و اولیای خدا علیهم السلام که طرفداران عقلند با دنیا داران که طرفداران شهوتند در حال نبردند. طرفداران شهوت می خواهند در اشباع شهوات خویش آزاد و لجام گسیخته باشند. انبیا علیهم السلام مأموریت الهی دارند که شهوات آن هارا تعدیل کنند و آن هارا در صراط مستقیم خدا پرستی و تأمین سعادت ابدی به حرکت در آورند؛ از این رو جنگ میان پویندگان راه عقل و پویندگان راه شهوت در دنیا برقرار بوده و خواهد بود.

اظهارات کفر آمیز ابوسفیان نزد عثمان!!

از همان اول که قرآن نازل شد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن را ابلاغ کرد، مشرکین در مقام برآمدند که ریشه اش را بزنند. بنی امیه و بنی عباس - یعنی همان کسانی که نان اسلام را می خوردند - با اسلام می جنگیدند. همانان که در سایه ی نام پیغمبر خلافت و حکومت می کردند، برای ریشه کن کردن پیغمبر می کوشیدند. عثمان، از بنی امیه بود. ابوسفیان - از سردمداران بنی امیه - وقتی فهمید که حکومت برای عثمان مسلم شده گفت: دستم را بگیرید و به مجلس عثمان ببرید. چون کور شده بود - کور باطن که بود، کور ظاهر هم شده بود - عصاکوبان به مجلس عثمان آمد در حالی که مجلس مملو از سران بنی امیه بود. اول



پرسید: از بیگانه - یعنی از غیر بنی امیه - کسی نیست؟ وقتی مطمئن شد که همه از بنی امیه هستند گفت:

(يا بنی امیة ائتداولوا الخِلافةَ و اللّٰذی یحلفُ بهِ ابوسفیان لا جنتُ و لا نارُ)؛

ای بنی امیه! قسم به آنچه که ابوسفیان به آن قسم می خورد [بت‌ها] مطمئن باشید نه بهشتی در کار است و نه جهنمی، نه وحیی بوده است و نه نبوتی. سلطنتی بود؛ آن مرد هاشمی در دست داشت و رفت. اکنون که این طعمه به دست شما - بنی امیه - افتاده است، آن را در میان خودتان دست به دست بچرخانید و نگذارید از خاندانتان خارج گردد.

معاویه، ادامه دهنده‌ی اندیشه‌های پلید پدر

بعد از عثمان، معاویه پسر ابوسفیان روی کار آمد و همان فکر پدر را دنبال کرد. حتی روزی مغیره بن شعبه که هم فکرش بود، به او گفت: تو که حالا به حکومت - که آرزویت بود - رسیدی، علی هم که از دنیا رفته و مزاحمی نداری، پس قدری با مردم مخصوصاً با بنی هاشم خوش رفتار باش. گفت: ای بی مادر! من از سیاستی که این مرد هاشمی به کار برده و اسم خود را در فصول اذان در کنار اسم خدا قرار داده و صبح و شام از مأذنه‌ها فریاد می‌کشند و شهادت به رسالت او می‌دهند، از این سیاست، رنج می‌برم و تا این اسم را از زبان‌ها نیفکنم و سیادت بنی هاشم را از بین نبرم، دست بردار نخواهم بود. **الّا دفناً دفناً.**

پسرش یزید هم بی شرمی و بی حیایی را به نهایت رسانید. در مجلس علنی

شراب خورد و شعر خواند و گفت:



لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا مَلِكٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ

«مدتی بنی هاشم با سلطنت بازی کردند و اینک نوبت ماست. نه مَلکی از آسمان

آمده و نه وحیی نازل شده است.»

تابش آفتاب تابان قرآن بر غم بغض کافران

پس از او بنی مروان و بنی امیّه به حکومت رسیدند و قریب ۹۰ سال اسلام را کوبیدند. بعد بنی عباس روی کار آمدند و آن‌ها هم ۵۰۰ سال ضربه‌های کاری بر اسلام وارد آوردند. بعد سلاطین تاتار و مغول آمدند و با حملات و حشيانه‌ی خود، چه کشتارهای عظیمی از مسلمانان به راه انداختند. تا دنیای اروپا به میان آمد و با شعله‌ور ساختن نائره‌ی جنگهای صلیبی، چه جمعیت‌ها به خاک و خون کشیدند و کتابخانه‌ها را سوزاندند. تا امروز که می‌بینیم مسلمان‌کشی در دنیا غوغا می‌کند. تمام این‌ها برای این بوده و هست که شاید بتوانند قرآن را بسوزانند و اسلام را از ریشه براندازند. ولی چنان که می‌بینیم، نتوانسته‌اند. تمام آن گردنکشان و طاغیان در دل خاک پوسیدند و به فرموده‌ی قرآن:

﴿...فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ...﴾؛

«... آن‌ها را متلاشی کردیم و در دل خاک پوساندیم و داستان‌ها از آن‌ها باقی

۱-سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۹.



گذاشتیم...».

اما این قرآن است که مانند آفتاب تابان در وسط آسمان جهان می درخشد و نورافشانی می کند و میلیون ها جمعیت به افتخار انتساب به آن، در این کره ی زمین زندگی می کنند.

تاقیامت می زند قرآن ندا کای گروهی جهل را گشته فدا
مرمر افسانه می پنداشتید تخم کین و کافری می کاشتید
هین بدیدید ای خسیسان ز من که شما بودید افسانه، نه من

﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِمْ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱؛

می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند. تمام این قدرت ها، در کنار قرآن خدا مانند باد دهان است که بخواهند با آن آفتاب را خاموش کنند. آیا چنین چیزی ممکن است؟ این نور الله است. نوری است که خدا آن را برافروخته است. مگر می شود چراغ خدا افروخته را خاموش کرد؟

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِمْ نُورِهِ...﴾^۲؛

«می خواهند نور خدا را خاموش کنند ولی خدا خواسته که نور خود را به اتمام

رساند...».



۱-سوره ی توبه، آیه ی ۳۳.

۲-سوره ی صف، آیه ی ۸.

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱!

«به طور مسلّم فرود آورنده‌ی قرآن ما هستیم و به طور مسلّم نگه دارنده‌ی

آن نیز ما هستیم.»

در این جهان پر آوازه‌تر از پیامبر اکرم ﷺ کیست؟

﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾^۲!

«و ذکر و یاد تو را در این عالم، بلند گردانیدیم.»

این وعده‌ی قطعی خدا به پیغمبر محبوبش است که: من خواسته‌ام تو در دنیا بلند آوازه باشی و نامت در همه جا با رفعت و عظمت برده شود و جدّاً چه کسی امروز بلند آوازه‌تر از پیامبر اعظم ﷺ پیدا می‌شود؟ کدام شخصیت را در عالم سراغ دارید که اسم مقدّس او را صبح و شام از دستگاههای فرستنده‌ی دنیا با عظمت ببرند و رفعت مقام او را با صدای بلند به جهانیان اعلام نمایند و بگویند:

اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ؛

«شهادت می‌دهم که محمد رسول خداست.»

وقتی اسم مقدّسش به گوش‌ها می‌رسد، دل‌ها به اهتزاز می‌آید و زبان‌ها به یاد او

۱-سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹.

۲-سوره‌ی انشراح، آیه‌ی ۴.



و تجلیل از او مترنم می‌گردد. قانون کدام قانونگذار را در عالم سراغ دارید که با صدای رسا در عالم پخش شود و به عنوان یک قانون هدایت و سعادت در جهان معرفی گردد؟ امروز کتاب انجیل شاید تقریباً سه میلیارد نفر پیرو دارد اما آیا دنیای مسیحیت با این همه ادعا که دارد می‌تواند کتاب انجیل خود را به عنوان یک کتاب هدایت و سعادت بشر معرفی کند؟ بدیهی است که تاکنون نتوانسته و نخواهد توانست. اما این قرآن، کتاب آسمانی اسلام است که روز و شب به وسیله‌ی دستگاههای فرستنده از کشورهای اسلامی با صدای رسا در عالم پخش می‌شود. قرآن، با یک منطق قوی از جهانیان مبارز می‌طلبد و می‌گوید:

﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يَأْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَّلَوْ كَانْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيْرًا﴾^۱

«بگو اگر جن و انس جمع شوند و بخواهند مانند این قرآن را بیاورند، قادر نخواهند بود؛ اگرچه از هم کمک بگیرند و پشتیبان هم باشند».

بگو: اگر تمام انس و جن از اروپا و آمریکا و آسیا و آفریقا، شرق و غرب عالم همگی دست به دست هم بدهند و بخواهند قانون جامعی که اصلاح بشر کند بیاورند، نخواهند توانست. ولی این منم که تنها قانونی هستم که می‌توانم تمام نظامات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی، همه را تأمین کنم.



۱-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۸.

ظهور در آیه‌ی شریفه به معنای غلبه و حکومت

مطلب دیگری که از این آیه می‌فهمیم:

﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾؛

«تادین اسلام را بر همه‌ی ادیان غالب و پیروز گرداند».

هدف این است که خدا آورنده‌ی اسلام و قرآن را بر همه‌ی ادیان، ظاهر سازد. کلمه‌ی "ظهور" در اینجا به معنای غلبه است. اما آیا غلبه‌ی منطقی مراد است یا غلبه‌ی حکومت، در میان آقایان مفسران مورد بحث است. برخی گفته‌اند، دین مقدس اسلام از حیث استدلال و اقامه‌ی برهان بر همه‌ی ادیان پیروز می‌شود و این پیروزی حاصل است و بعضی دیگر فرموده‌اند، تتبع* در مواردی از قرآن که این کلمه‌ی ظهور و اظهار استعمال شده است نشان می‌دهد که در بیشتر آن موارد، این کلمه به معنای حاکمیت و قدرت ظاهری به کار رفته است. از باب مثال در آخرین آیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی صاف آمده است:

﴿...فَأَيُّدُنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَاصْبِحُوا ظَاهِرِينَ﴾؛

«...ما مؤمنان را در مقابل دشمنانشان کمک کردیم و عاقبت غالب شدند».

کلمه‌ی ﴿ظاهر﴾ در این آیه به معنای غالب است. در آیه‌ی مورد بحث نیز

﴿اظهار﴾ به معنای پیروز گردانیدن از حیث قدرت و حکومت است. این وعده‌ی الهی

*تتبع: تحقیق.



است که تا به حال تحقق نیافته است و به طور مسلم تحقق خواهد یافت زیرا وعده‌ی خدا، حق است و هرگز تخلف نخواهد داشت.

﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾^۱

«...به راستی که خدا در انجام وعده‌ی خود تخلف نخواهد کرد».

غلبه‌ی اسلام بر سایر ادیان هنگام ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

اما این کی خواهد بود، طبق روایات ما فرموده‌اند، آن زمان ظهور حضرت مهدی موعود امام حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد بود. از حضرت امام باقر علیه السلام منقول است:

(إِنَّ ذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ فَلَا يَبْقَى أَحَدًا إِلَّا أَقْرَبَ مُحَمَّدٍ)^۲

«وعده‌ای که در این آیه است هنگام ظهور مهدی تحقق می‌یابد. در این روز

احدی در روی زمین نمی‌ماند مگر اینکه اقرار به رسالت محمد می‌نماید».

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده:

(لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا ادْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةً

الْإِسْلَامِ)^۳

۱-سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳۱.

۲-تفسیر مجمع البیان، سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۳.

۳-تفسیر نور الثقلین، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۱۳.



«در روی زمین هیچ خانه‌ی مویی و گلی [یعنی شهری و بیابانی] نمی‌ماند مگر اینکه اسلام به آن خانه راه می‌یابد».

و حضرت امام صادق علیه السلام در تفسیر همین آیه فرموده است:
وَ اللَّهُ مَا نَزَلَ تَأْوِيلُهَا بَعْدُ وَ لَا يَنْزِلُ تَأْوِيلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجَ الْقَائِمُ فَإِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ لَمْ يَبْقَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ؛
«به خدا سوگند هنوز تأویل این آیه تحقق نیافته است و تنها زمانی تحقق می‌یابد که قائم خروج کند. هنگامی که او خروج کرد، احدی از کافران منکر خدا در روی زمین باقی نمی‌مانند».

تشکیل حکومت واحد جهانی به دنبال ظلم فراگیر

این جمله در اکثر روایات مربوط به حضرت مهدی موعود علیه السلام آمده است:
يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا؛

«خدا زمین را به سبب آن حضرت پر از عدل و داد می‌کند؛ همانگونه که پر از ظلم و جور شده است».

از این جمله دو مطلب استفاده می‌شود:

۱- ظلم عالمگیر خواهد شد.

۲- حکومت واحدی به دست آن حضرت در تمام روی زمین به وجود خواهد آمد.

در زمان‌های گذشته که شهرها و کشورها از هم دور بود و ارتباط سریع بین



آن‌ها برقرار نبود، تحقق چنین جریانی در عالم بسیار بعید و شبیه محال به ذهن‌ها می‌آمد که مثلاً ظلم و فساد و گناهی در یک گوشه‌ی دنیا واقع شود، آنگاه سرایت کند و همه جا را فرا بگیرد و همچنین نشدنی به نظر می‌آمد که حکومت واحدی در دنیا تشکیل گردد و تمام نقاط زمین تحت قدرت یک حاکم قرار گیرد و لذا غالباً منطقه‌های دور از هم ملوک الطوائفی بود. در هر منطقه و در هر شهر و احیاناً در هر روستا، یک فرد قدرتمندی پیدا شده و آن منطقه و آن شهر و آن روستا را تحت سیطره‌ی خود می‌گرفت و حکومت می‌کرد و مناطق دیگر، اصلاً از وضع و حال او خبری نداشتند.

غیر قابل باور بودن حکومت واحد جهانی در گذشته‌های دور

در قرآن کریم می‌خوانیم که جناب سلیمان علیه السلام پیامبر بزرگوار خدا، علاوه بر مقام نبوت، دارای سلطنت خارق‌العاده‌ی بی‌نظیری بود که جن و انس و وحش و طیر تحت فرمانش بودند. حتی باد به فرمان او بساط او را حرکت می‌داد و از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر می‌برد که در قرآن آمده است:

﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غَدُوْهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ...﴾؛

«باد را مستخر فرمان سلیمان قرار داده بودیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را



می پیمود و عصر گاهان مسیر یک ماه را...».

ولی او با این همه سلطنت عظیم آگاه نبود که در یک نقطه‌ی دیگر این زمین در همان زمان زنی حکومت می‌کند و او هم دارای سلطنت عظیمی است و عجیب اینکه یک پرنده به نام "هدهد" از آن جریان آگاه بود و خدمت جناب سلیمان آمد و عرض کرد:

﴿...أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ...﴾؛

«...من از چیزی آگاه شده‌ام که تو از آن آگاه نمی‌باشی...».

﴿...وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ﴾؛^۱

...من از سرزمین سبأ یک خبر قطعی برای تو آورده‌ام.

﴿إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ...﴾؛^۲

«من زنی را دیدم که بر آن‌ها حکومت می‌کند و همه چیز در اختیار دارد و

مخصوصاً دارای تخت عظیمی است...».

﴿...وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ...﴾؛^۳

«او را و قومش را دیدم برای خورشید سجده می‌کنند [و به جای خدا پرستی،

آفتاب پرستی می‌کنند]...».

جناب سلیمان گفت:

۱-سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۲۲.

۲-همان، آیه‌ی ۲۳.

۳-همان.



﴿...سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾!

«...ما تحقیق می کنیم ببینیم تو در این گفتارت راست می گویی یا از دروغگویانی». منظور اینکه در آن زمان بر اثر دور بودن مناطق از یکدیگر، دو سلطان در دو منطقه، هر یک سلطنتی عظیم داشته اند و از هم بی خبر بوده اند. در یک منطقه خداپرستی و در دیگر منطقه خورشیدپرستی رواج داشته و سرایتی هم به یکدیگر نداشته اند و لذا در آن زمان تصور اینکه روزی حکومت واحدی روی زمین تشکیل شود و دین واحدی بر همه جا حاکم گردد، تصویری نامعقول به نظر می آمده است.

قابل باور بودن حکومت واحد جهانی در حال حاضر

ولی امروز این مشکل حل شده و آن امر شبیه به محال، امری عادی شده است. فاصله‌ی زمانی و مکانی از بین رفته؛ شهرها و کشورها به هم مرتبط گشته و دنیا به صورت یک خانواده در آمده است. یک صدا از یک گوشه‌ی دنیا برخیزد، همه می شنوند؛ حادثه‌ای در نقطه‌ای اتفاق بیفتد همه آگاه می شوند و لذا بسیاری از مسائل مربوط به زمان امام عصر علیه السلام که در زمان‌های گذشته از نظر افراد غیر متعبد به گفتار معصومین علیهم السلام غیر قابل باور بود، اکنون کاملاً قابل باور است و از این رو وقتی می گوئیم ظلم و فساد عالمگیر می شود و حکومت عدل واحدی تشکیل می گردد و



عالم را اصلاح می کند، احدی آن را مستبعد و غیر قابل باور نمی داند بلکه عالمگیر شدن فساد را بالعیان مشاهده می کنند و بابتی صبری تمام، انتظار قیام یک قدرتمند عادل را دارند که تشکیل حکومت واحدی بدهد. درنده خویمان را سر جایشان بنشانند و صلح و آرامش مطلق بر سراسر جهان حاکم گرداند.

از یک دانشمند بزرگ اروپایی نقل شده که گفته است: ما اعتراف می کنیم امروز دنیا به حکومت واحد و قانون واحد نیازمند است که تمام زمین تحت فرمان یک حاکم عادل قرار بگیرد تا جنگ بر طرف شود و صلح جایگزین گردد. این گفتار یک دانشمند غیر معتقد به دین است. البته بدیهی است وقتی دنیا همچون خانه ای شد و ابناء بشر یک خانواده - آن هم خانواده ای که هر عضوی از اعضای آن دارای مسلکی خاص و آیینی مخصوص و فرهنگ و آداب و سنن جداگانه ای باشند - و هر یک بخواهند امور خانه را تحت سیطره ای خود قرار دهند، آیا در این خانه چگونه می شود زندگی آرام خالی از جنگ و جدل داشت؟

مدیر حکومت واحد جهانی جز حضرت مهدی موعود علیه السلام کیست؟

طبیعی است که چنین خانه ای باید تحت سرپرستی و مدیریت فردی عالم و عادل و امین قرار گیرد تا منظم گردد. دنیا اکنون به چنین وضعی مبتلا گشته و جداً نیاز به حکومت واحد و قانون واحدی دارد که به دست انسانی عالم عادل منزّه از هر گونه خودخواهی و برتری جویی، تشکیل و اجرا گردد و او همان امام معصومی است که به عقیده شیعه ای امامیه از مادر متولد شده و هم اکنون در پس پرده غیبت به انتظار



فراهم گشتن شرایط ظهورش به سر می برد تا به اذن خدا ظاهر شود:

﴿وَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا﴾؛

«زمین را پر از عدل و داد کند همانگونه که پر از ظلم و جور شده است».

در آیه آمده است:

﴿...وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا...﴾؛^۱

«...تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند از روی اختیار یا از روی اجبار در

برابر فرمان او تسلیمند...».

از حضرت امام صادق علیه السلام ذیل این آیه رسیده که:

﴿إِذَا قَامَ الْقَائِمُ لَا يَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا نُودِيَ فِيهَا بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ

مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ﴾؛^۲

«وقتی قائم | حضرت مهدی موعود علیه السلام اقیام کند، نقطه ای از زمین نمی ماند مگر

اینکه آنجا ندا به شهادت بر توحید خدا و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله داده می شود».

در روایات مربوط به عصر ظهور آمده که حضرت مهدی علیه السلام در مکه خروج

می کند و تکیه بر دیوار کعبه داده و سخن می گوید و سخن او را همه ی مردم در هر جا که

هستند می شنوند و خودش را هم می بینند. این مطلب در ۲۰۰ سال و ۵۰۰ قبل اصلاً

نامعقول و امر محال تلقی می شد و گوینده اش متهم به جنون می گردید و متدینین، آن را

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۸۳.

۲- تفسیر نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ی ۳۶۲.



تعبداً می پذیرفتند. اما امروز می بینیم که امری عادی شده است. همچنین آمده است که:
(انَّ الْأُمَّةَ الْمَعْدُودَةَ هُمْ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ ثَلَاثُ مِئَةٍ وَ

ثَلَاثَةُ عَشْرَةَ رَجُلًا كَعِدَّةِ أَهْلِ بَدْرٍ يَجْتَمِعُونَ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ)؛^۱

گروه معدودی که اصحاب خاص مهدی علیه السلام در آخر الزمان خواهند بود
سیصد و سیزده تن به تعداد اهل بدرند؛ در ظرف یک ساعت از اقطار عالم در مکه
اجتماع می کنند در حالی که:

(الْمَفْقُودُونَ عَنْ فُرُشِهِمْ فَيُصْبِحُونَ بِمَكَّةَ)؛^۲

«شب از بستر خوابشان ناپدید می شوند و صبح در مکه گرد هم می آیند».

حضرت مهدی علیه السلام تکویناً به اذن خدا حافظ نظام عالم است

باری! ما شیعه‌ی امامیه معتقدیم، حضرت مهدی موعود علیه السلام تشکیل دهنده‌ی
حکومت واحد جهانی به تقدیر خداوند حکیم، قرن‌ها پیش از مادر متولد شده و
هم اکنون در کنف حمایت خدا زنده و سالم است و منتظر، تا شرایط ظهورش فراهم
گردد. البته آن حضرت تنها کارش اصلاح جامعه‌ی بشر و اقامه‌ی قسط و عدل در
روی زمین نیست تا گفته شود خلقت قبل از زمان ظهورش چه فایده‌ای دارد؛ ما بر
اساس براهین عقلی و نقلی معتقدیم، عالم امکان روی تقدیر خداوند علیم حکیم باید

۱- منتخب الاثر، صفحه‌ی ۴۷۵.

۲- همان، صفحه‌ی ۴۷۶.



در پرتو نور وجود انسان کاملی که از او تعبیر به ولی می شود، تدبیر و تنظیم گردد و آن انسان کامل پس از شهادت یازدهمین امام، حضرت امام عسکری علیه السلام وجود اقدس امام حجة بن الحسن المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد که به اذن خدا تکویناً حافظ نظام عالم است.

بِيَمِينِهِ رُزِقَ الْوَرَىٰ وَ بِوُجُوْدِهِ ثَبَّتَتِ الْاَرْضُ وَ السَّمَاءُ؛

روزی روزی خواران از کف با کفایت او می رسد و آسمان و زمین به اشراق خورشید وجود انورش ثبات و بقا دارد که گر نازی کند فرو ریزند قالب ها. او همچون دریا و کائنات، بسان جوی های منشعب از دریاست. او همچون دستگاه مولد برق است و کائنات، مانند لامپ های روشن شده ی از مرکز. آفتاب وجود انور او باید بتابد و ابر رحمت او باید ببارد و نسیم لطف و عنایت او باید بوزد تا باغستان عالم به شادابی هستی برسد و به محصول نشیند که:

لَوْ لَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتِ الْاَرْضُ بِاَهْلِهَا؛

«اگر حجّت خدا روی زمین نباشد، اهل زمین نابود می گردند.»

سبب طولانی شدن عصر غیبت

آری:

وَ وُجُوْدُهُ لَطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لَطْفٌ اٰخَرٌ وَ عَدَمُهُ مِئْنَا؛

«وجود و هستی او لطف است و تصرف او برای اصلاح عالم، لطف دیگری است و

فراهم نگشتن شرایط ظهور و تصرفش به خاطر قصور و تقصیر از ناحیه ی ماست.»



خدا با آفریدن ولیّ و مجهّز ساختن او به تمام جهازات هدایت، در واقع حجّت را بر جامعه‌ی بشر تمام کرده که نگویند، ما ولیّ معصومی نداشتیم که تحت ولایت او در مسیر زندگی حرکت کنیم و سعادت هر دو جهانی خود را به دست آوریم. او را آفریده و با همین بدن عنصری به میان بشر آورده است چون روح مجرد نمی‌شود با بشر تماس بگیرد و الگوی زندگی آن‌ها باشد. باید مانند سایر افراد بشر با بدن جسمانی باشد. البتّه برای اینکه از شرّ طاغیان بشر در امان باشد و کشته نشود، باید از دیده‌ها غایب باشد و در پر تو قدرت مطلقه‌ی خدا عمر طولانی داشته و تحت تأثیر گذشت زمان قرار نگیرد و پیر نشود.

قیام حضرت مهدی موعود علیه السلام در هیبت جوانی کمتر از چهل سال

از امام حسن مجتبی علیه السلام منقول است:

(إِذَا خَرَجَ ذَاكَ التَّاسِعُ مِنْ وُدِّ أَخِي الْحُسَيْنِ يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابِّ ابْنِ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً)؛

«وقتی نهمین فرزند از فرزندان برادرم حسین خروج کند، خدا عمر او را به قدرت خود در زمان غیبتش طولانی می‌کند و سپس ظاهرش می‌سازد در حالی که به صورت جوانی کمتر از چهل سال دیده می‌شود».



اگر ده‌ها هزار سال هم، زمان غیبت طول بکشد، باز موقع ظهورش به صورت جوانی خواهد بود. ریّان بن صلت خدمت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام عرض کرد: آقا! صاحب الامر، شما هستید؟ فرمود:

«أَنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ وَلَكِنِّي لَسْتُ بِالَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا»؛

«من صاحب این امر هستم| یعنی امام این زمان هستم| ولی آن نیستم که زمین را

پراز عدل خواهد کرد».

«كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ عَلَيَّ مَا تَرَى مِنْ ضَعْفِ بَدَنِي»؛

«چگونه ممکن است من آن باشم و حال آن که می بینی بدنم ضعیف شده| رو به

پیری رفته‌ام».

«إِنَّ الْقَائِمَ هُوَ الَّذِي إِذَا خَرَجَ كَانَ فِي سِنِّ الشُّيُوخِ وَمَنْظَرِ الشُّبَّانِ»؛^۱

«قائم آن کسی است که وقتی ظهور می کند در سن پیران و قیافه‌ی جوانان است».

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»؛^۲

«مادر زبور بعد از ذکر [تورات] نوشتیم که بندگان صالح من، وارث [حکومت]

زمین خواهند شد».

ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشريف) موعود مذاهب و امم

از مسائل مسلم در عالم اسلام، مسئله‌ی ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف

۱- بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ۳۲۲.

۲- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۵.



است که مورد اتفاق همه‌ی فِرَقِ اسلامی، اعم از شیعه و سنی می‌باشد. علاوه بر احادیث و روایات بسیار زیادی که درباره‌ی ظهور آن حضرت وجود دارد، آیات متعددی هم در این باره، تفسیر و تأویل شده است. مرحوم سیدهاشم بحرانی، عالم محقق و متبّع، در کتاب (الْمَحَجَّةُ فِي مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ فِي الْقَائِمِ الْحُجَّةِ)؛ شاید بیش از صد آیه‌ی تفسیر شده درباره‌ی ظهور آن حضرت، جمع‌آوری کرده است.

محققین گفته‌اند، شاید کمتر مسئله‌ای از مسائل اسلامی از جهت کثرت روایات در حدّ این مسئله باشد. روایت مشهور نبوی که بطور متواتر از طریق شیعه و سنی نقل شده است، حتمیت این ظهور را می‌رساند که فرمود:

(لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ رَجُلًا صَالِحًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِي، أَسْمُهُ أَسْمِي وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا)؛^۱

«اگر از دنیا نماند مگر یک روز، هر آینه خدا همان یک روز را آنقدر طولانی

می‌کند تا مرد صالحی از خاندان مرا برانگیزد که اسم و کنیه‌اش همانند اسم و کنیه‌ی من است، زمین را پر از عدل و داد می‌نماید؛ همانگونه که پر از ظلم و جور شده است».

همه‌ی کائنات در حال حرکت به سوی کمالند

حال، پیش از تمسک به آیات و روایات در این باب، ما با اندکی تأمل در نظام

۱- بحار الانوار، جلد ۵۱، از صفحه ۷۴ به بعد روایات متعدّد با عبارات مختلف.



آفرینش به این حقیقت پی می‌بریم که اصلاً سیر طبیعی عالم به ظهور حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف منتهی می‌شود؛ یعنی، این عالم از درون خود، طالب مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است و می‌کوشد که خودش را به دامن او بیفکند و آنجا آرام بگیرد! و راز این مطلب آن است که بر اساس تحقیقات عمیقانه‌ی هستی‌شناسان و کسانی که کارشان کاوشگری برای شناختن نوامیس و قوانین عالم وجود است، از طریق براهین متقن عقلی، این مطلب به دست آمده است که از جمله قوانین مسلم و ثابت عالم طبیعت، قانون تکامل است؛ یعنی، همه‌ی موجودات عالم طبیعت به جوهر ذات، در حال حرکت به سوی کمالند و هر نوعی از انواع کائنات از همان نخستین روز پیدایش با نیروی مناسبی که به آن مجهز است، سعی می‌کند خود را به کمال نوعی خویش برساند.

شما یک دانه‌ی گندم را در نظر بگیرید؛ این دانه که در دل خاک قرار گرفته است، زبان حالش این است که من به این حال نمی‌مانم. باید تحت شرایط و عوامل مختلف قرار بگیرم و حرکت کنم تا روزی به صورت سبزه‌ای سر از خاک بردارم و ساقه‌ی بندبندی پدید آورم که در انتهای آن، خوشه‌ای پر از سنبل‌های افشان دارای صد یا هفتصد دانه‌ی گندم بشوم. این «کمال نوعی» یک دانه‌ی گندم است.

نطفه‌ی یک انسان، از همان لحظه‌ای که در رحم مادر شروع به رشد و نمو می‌کند، زبان حالش این است که من باید مراحل و مدارج را طی کنم تا یک انسان کامل با قامتی رعنا و چهره‌ای زیبا بشوم، مغزی متفکر و دانشمندی مبتکر بشوم که با نیروی فکرم زمین و آسمان را به هم پیچم و جو و ماورای جو را بشکافم و خود را به



عرشِ اعلای پروردگارم برسانم و ندای او را بشنوم که:

﴿...دَنیٰ فَتَدَلِّیْ ﴿۹﴾ فَكَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنٰی﴾؛^۱

و برسم به جایی که:

ز احمد تا احد یک میم فرق است همه عالم در آن یک میم غرق است

تکامل جامعه‌ی انسانی با حکومت حق و عدالت

حالا جامعه‌ی بشری هم که متشکل از همین انسان‌های متکامل و موجودی از موجودات همین عالم است، طبعاً از این قانون عمومی عالم مستثنی نیست؛ یعنی، جامعه‌ی بشری نیز علی‌الدوام می‌کوشد تا خود را به کمال نهایی خویش برساند؛ یعنی، جامعه‌ای متحد، دارای حکومت واحد و قانون واحد توأم با صفا و وفا و صمیمیت و عدالت و صداقت و امنیت بشود. از همان روز اول پیدایش حرکت کرده و زمان به زمان جلو آمده تا به این حد که می‌بینیم رسیده است و بالعیان می‌بینیم که هنوز به کمال خودش نرسیده و هنوز جامعه‌ی انسان‌ها نشده است!!

آن روزی به کمال خود خواهد رسید و جامعه‌ی انسانی خواهد شد که جهان، جهانِ عصمت شود و دنیا، دنیای طهارت گردد و آثار حق و عدالت از همه جای آن بروز کند. درنده‌خویی‌ها و بیدادگری‌ها از بین بروند و امن و امان مطلق بر همه جا حاکم

۱-سوره‌ی نجم، آیات ۸ و ۹.



گردد. دنیا هنوز به این آرزو نرسیده و شرف زندگی انسانی را به دست نیاورده است.
حقیقت آن است که ما هنوز زندگی به معنای واقعی را ندیده ایم! خیال می کنیم
زندگی همین است که ما داریم. ما انسان ندیده ایم! خیال می کنیم هر موجود دو پایبی
انسان است. آیا اینها که سر دو پاره می روند و داد تمدن و حقوق بشر می زنند و کوس
(لَمَنْ الْمُلْكِي) شان، عالم را فرا گرفته است، همه انسانند؟! یعنی امروز کره‌ی زمین
شش میلیارد انسان دارد؟ راستی آدم به این فراوانی؟!

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و آنسانم آرزوست

گفتم که یافت می نشود، جسته ایم ما

گفت آن که یافت می نشود آنم آرزوست

آیا جامعه‌ی انسان‌ها، زندان‌هایش مملو از دزدها، آدم‌کش‌ها و وطن‌فروش‌ها
می شود؟! آن هم چه دزدهایی! باسواد و درس خوانده، دانشگاه و دانشسرا طی کرده،
دکتر و مهندسی گرفته، عجیب و غریب!!

زمان سابق برای مبارزه با بی سوادی روی دیوارها و روزنامه‌ها می نوشتند: «یک
کلاس باز کنید، در یک زندان ببندید». منظورشان این بود که پر شدن زندان‌ها به
خاطر خالی بودن کلاس‌هاست. چون دانشجوی و تحصیل کننده نیست، کلاس‌ها
خالی و زندان‌ها پر است. اگر کلاس‌ها پر شود، همه‌ی زندان‌ها خالی می شود. اگر
مردم باسواد بشوند، ریشه‌ی دزدی و آدم‌کشی و بی‌عفتی و ... از بیخ و بن کنده



می شود. در مملکت باسوادها، در زندان غلط می کند باز شود!

خیلی عجیب است!! شما سری به زندان‌ها بزنید و ببینید آنجا دزدهایی چنان کهنه کار و ورزیده خوابیده اند که با یک نیش قلم می توانند نصف مملکت را بدزدند و به آغوش بیگانگان بیفکنند!! آیا جامعه‌ی انسان‌ها، بیمارستان‌هایش مملو از بیماری‌های عجیب و غریب و خانمان برانداز و بشرسوز می شود؟! آیا در جامعه‌ی انسان‌ها، این همه خودکشی‌ها، سقط جنین‌ها، طلاق‌کشی‌ها، بی‌عفتی‌ها و دربه‌دری‌ها وجود دارد؟! آیا جامعه‌ی انسانی و دنیای تمدن و اعلامیه‌ی حقوق بشر اجازه می دهد یک ملت جبار خونخوار، روی خیالات واهی، یک ملت بی‌گناه و بینوایی را بی رحمانه بکوبد؟! شب و روز با کمال وقاحت و بی شرمی، زنان و کودکان و بیماران و پیران را مثل علف‌های صحرا درو کند و روی هم بریزد؟! این معنای انسانیت و تمدن و حفظ حقوق بشر است یا عین توحش و حیوانیت؟!

تشکیل حکومت واحد جهانی بر اساس قانون تکامل

به هر حال، قانون تکامل می خواهد جامعه‌ای طیب و طاهر و صالح و سالم به وجود آورد و چنین جامعه‌ای به وجود نخواهد آمد؛ مگر در سایه‌ی حکومت واحد جهانی. در زمان‌های سابق - مثلاً حدود دویست - سیصد سال قبل - نه نیاز به وحدت حکومت جهانی احساس می شد و نه تحققش ممکن بود. مگر می شد آن همه مملکت‌های پراکنده و دور از هم با نبود وسایل ارتباطی، یک حکومت واحد داشته باشند؟! اصلاً تصور آن دشوار بود تا چه رسد به تحققش. ولی امروز هم نیاز به وحدت



حکومت احساس می‌شود و هم تحققش ممکن است.

آری؛ آن زمان ناممکن بود اما امروز نه تنها ممکن، بلکه لازم التحقق است؛ زیرا امروز دنیا مثل یک خانواده شده است. شما خانه‌ای را در نظر بگیرید که دارای ۱۰ اتاق است. اگر برای اداره‌ی این خانه هر اتاقی یک فرمانده داشته باشد و از هر اتاقی سری در آید و بگوید قانون، باید قانون من باشد و فرمان، فرمان من و اراده، اراده‌ی من! در این صورت طبیعی است که آن خانه رو به ویرانی خواهد رفت و جز جنگ و فساد و تباهی، چیز دیگری دیده نخواهد شد. در این خانه باید یک نفر حاکم باشد؛ آن هم حاکم عادل و گرنه باز همان وضع ظالمانه و استکبار خواهد بود که می‌خواهد همه را برده‌ی خود قرار داده و به میل خود بیچرخاند.

آری؛ مدیر و ناظم باید در خانواده یک نفر باشد؛ آن هم عادل و دلسوز به حال همه‌ی افراد، تا مصالح همه را در نظر بگیرد. الآن تمام دنیا یک خانواده است و هر مملکتی یک اتاق است. اگر از هر اتاق سری در آید و فرمان صادر کند؛ طبیعی است که نتیجه‌ای جز جنگ و فساد و تباهی نخواهد بود.

لذا قانون طبیعی تکامل، این نوید و بشارت را به ما می‌دهد که جامعه‌ی بشری یک روز ایده‌آل و روزگار فرخنده‌ای در پیش دارد که سراسر سعادت و خوشبختی و کامیابی می‌باشد. آن روز تمام آمال و آرزوهای بشر، لباس تحقق می‌پوشد، تمام رذائل حیوانی، بیدادگری‌ها و درنده‌خویی‌ها از روی زمین برچیده می‌شود و عالم، بهشت برین می‌گردد:



﴿فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْإِنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾^۱؛

آنچه خواهد دلت، همان بینی و آنچه بینی، دلت همان خواهد

عالم، مدینه‌ی فاضله‌ای می‌شود که حکما در خیال خود می‌سازند! شهر توحید و اقلیم عشق می‌شود که عرفا اصطلاح می‌کنند! قانون تکامل، این بشارت را به ما می‌دهد؛ یعنی، خالق عالم این قانون را قرار داده که باید هر موجودی به کمالش برسد. همان دستگاه حکیمی که دانه‌ی گندم را حرکت می‌دهد تا آن را خوشه‌ای پراز دانه بسازد و نطفه را حرکت می‌دهد تا آن را به سر حد انسانیت برساند، همان دستگاه حکیم است که جامعه‌ی بشر را رها نمی‌کند و آن قدر آن را حرکت می‌دهد تا به کمال نهایی اش نائل سازد.

بشارت قرآن به تشکیل حکومت صالحان

حال همین نوید را قرآن مجید نیز به ما می‌دهد و این بشارت را چهارده قرن قبل

داده و فرموده است:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۲؛

«او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا او را بر همه‌ی

۱-سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۷۱.

۲-سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۳.



آیین‌ها غالب گرداند؛ هر چند آن ناخوشایند مشرکان باشد».

او خواسته است که هیچ قانونی در عالم جز قانون او نباشد و باید اینچنین باشد و گرنه خلاف حکمت خلقت خواهد شد. او می‌گوید: من همانم که دانه‌ی گندم را می‌رویانم و به هدف خلقتش می‌رسانم. نطفه‌ی انسان را می‌پرورانم و به کمال نوعی‌اش می‌رسانم. من همچنین باید جامعه‌ی بشر را زمان به زمان جلو ببرم تا به مرحله‌ای از رشد فکری و عقلی برسانم که هیچ دینی جز دین حق نپذیرد. تمام قانون‌ها و قدرت‌ها و حکومت‌ها از بین بروند و تنها یک حکومت و یک قانون در عالم مستقر گردد. آیه‌ای هم که در آغاز سخن تلاوت شد، این را می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۱

«مادر زبور بعد از ذکر [تورات] نوشتیم که بندگان صالح من، وارث [حکومت]

زمین خواهند شد».

در کتاب‌های آسمانی سلف، این مطلب به عنوان یک قانون تثبیت شده‌ی از سوی خداوند حکیم نوشته شده است که:

سرانجام باید زمین به دست صالحان اداره شود و حکومت، تنها حکومت صالحان باشد. باز فرموده است:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ

۱-سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۵.



وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...»^۱؛

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند وعده داده است که حکومت روی زمین را در اختیارشان بگذارد، همانگونه که در اختیار پیشینیان گذاشته بود و دین و آیینی را که برای آنها پسندیده است پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت و خوف و ترس آنها را به امتیّت و آرامش مبدّل خواهد کرد...».

این وعده ی حتمی در این آیه ی شریفه، سه بار بالام قسم و نون تأکید آمده و مورد تأکید قرار گرفته است:

﴿لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ... وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ... وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ...﴾
﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿۵۵﴾ وَ نُمَكِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾^۲؛

«اراده ی ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم و آنها را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم و حکومتشان را پابرجا سازیم...».

این ها نمونه ای از آیات قرآنی است که همان قانون طبیعی تکامل را تأیید می کند و سرانجام نیک و آینده ی خوشی را برای جامعه ی بشر وعده می دهد.

بشارت حضرت علی عليه السلام به حکومت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف

این جمله ی نورانی هم از امام امیرالمؤمنین عليه السلام در نهج البلاغه آمده که می فرماید:

۱-سوره ی نور، آیه ی ۵۵.

۲-سوره ی قصص، آیات ۵ و ۶.



لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ نَشِمْاسِهَا عَطْفَ الضَّرْوَسِ عَلَيَّ وَلِدِهَا؛^۱

«به طور حتم، دنیا پس از چموشی‌هایش به سمت ما باز خواهد گشت، همانند

بازگشت شتر بدخو و گازگیر به بچه‌ی خویش».

فعالاً دنیا همچون شتر بدخو و چموشی که به صاحب خود سواری نمی‌دهد، گاز می‌گیرد و لگد می‌زند و بچه‌اش را از خود طرد می‌کند، با ماسرِ ناسازگاری دارد و ما را از خود طرد می‌کند، ولی یک روز حتماً به سمت ما بر می‌گردد و خود را به دامن ما می‌افکند.

این جمله هم بالام قسم و نون تأکید آمده و حتمیت مطلب را نشان می‌دهد:

(لَتَعْطِفَنَّ...)

و بعد این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَنُرِيدُ... الْوَارِثِينَ وَنُمْكِنُ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾؛

و لذا فرموده‌اند:

رَايَةَ الْمَهْدِيِّ مَكْتُوبٌ فِيهَا: الْبَيْعَةُ لِلَّهِ، اِسْمَعُوا وَاطِيعُوا؛^۲

«روی پرچم مهدی نوشته شده است: بیعت از آن خداست، بشنوید و فرمان ببرید».

(إِنَّهُ يَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ)؛

«سلطنت او به مشرق و مغرب عالم می‌رسد».

وَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا يَعْمُرُهُ؛^۳

۱- نهج البلاغه فیض، حکمت ۲۰۰.

۲- منتخب الأثر، صفحه‌ی ۳۱۹.

۳- همان، صفحه‌ی ۴۸۲.



«در زمین، هیچ نقطه‌ی خرابی باقی نمی‌ماند مگر آن که او آبادش می‌کند».

قابیل، بنیان‌گذار ظلم و جنایت!

گفتیم که قانون طبیعی تکامل می‌خواهد جامعه‌ی بشر را به صلاح و کمال نهایی برساند و آخرش هم می‌رساند. اما نکته‌ای در اینجا هست و آن اینکه انسان یک موجود مختار است؛ یعنی، خدا به او اراده و اختیار داده که بتواند طاغی یا مطیع باشد. او در داخل نظام کلی عالم، هم قدرت تعمیر دارد و هم قدرت تخریب؛ یعنی، در اثر اعمال و افکار همین انسان است که حوادث و وقایع طبیعی دنیا دگرگون می‌شود. انقلابات جوئی از سیل‌ها و صاعقه‌ها و توفان‌ها و نیز جنگ‌های ویرانگر که نسل بشر را تهدید به انقراض می‌کند، همه معلول سوء رفتار این موجود مختار است که خالقش می‌فرماید:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ...﴾^۱

«فساد در برّ و بحر، پیدا شده‌ی از بدعملی‌های مردمان است...».

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا

الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَا هَا تَدْمِيرًا﴾^۲

«هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای

۱-سوره‌ی روم، آیه‌ی ۴۱.

۲-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۶.



مترفین آنها [ثروتمندان مست شهوت] بیان می کنیم، آنگاه که به مخالفت برخاستند و سزاوار مجازات شدند، آنها را شدیداً درهم می کوبیم».

لذا اولین عامل انحراف در عالم به دست قابیل، فرزند حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام به وجود آمد که از روی حسد، برادرش، حضرت هابیل علیه السلام را کشت و دفن کرد. حضرت آدم علیه السلام در سفر مکه بود، وقتی برگشت، هابیل را ندید و از قابیل سراغ او را گرفت، قابیل گفت: نمی دانم، مگر او را به من سپرده بودی؟! حضرت آدم علیه السلام خسته بود و خوابید؛ در عالم خواب، پسرش هابیل را دید که بالای کوهی ایستاده و فریاد می کشد:

(الغیاثُ بکَ یا اَبه)؛

«پدر؛ به دادم برس، مرا کشتند».

حضرت آدم علیه السلام هر اسان از خواب بیدار شد و حضرت جبرئیل علیه السلام را دید و از او درباره ی پسرش پرسید؟ جبرئیل گفت: خدا صبرت دهد! برادرش قابیل، او را کشت! از مدفنش پرسید، جبرئیل، آدم و حوا علیهما السلام را کنار قبر هابیل برد و با اذن خدا به قبر اشاره کرد، قبر شکافته شد و جناب آدم، جسد پسر را دید که مغزش متلاشی گشته و خون به اطراف بدنش ریخته است. از شدت ناراحتی بیهوش شد! وقتی به هوش آمد کنار نعش غرق خون فرزندش شروع به مرثیه خوانی کرد:

تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَ مَنْ عَلَيْهَا
فَوَجَّهَ الْأَرْضَ مُعْبِرٌ قَبِيحٌ
تَغْيِيرُ كُلِّ ذِي لَوْنٍ وَ طَعْمٍ
وَ قَلَّ بَشَاشَةُ الْوَجْهِ الْمَلِيحِ

«فرزندم؛ تو که با این کیفیت رفتی، بارفتنت دنیا دگرگون شد. میوه ها تلخ شد،

شادی ها به حزن و اندوه و غم مبدل شد».



آیا حضرت آدم علیه السلام برای فرزندش واقعاً اینگونه مرثیه‌سرایي کرده است؟
یعنی، با مرگ هابیل علیه السلام، دنیا این چنین دگرگون می‌شود و زمین و آسمان منقلب
می‌گردد؟! نه، بعید است؛ چون حضرت آدم، صفيّ الله، پیامبر بزرگ خدا، مصنوع
بلاواسطه‌ی دست قدرت خدا و مسجود فرشتگان است و مظهر خاص:

﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۱

که این آیه، حکایت از عظمت و رفعت مقام او می‌کند و لذا بعید است که او تنها
برای مرگ فرزندش، اینگونه مرثیه‌سرایي کند! بلکه معلوم می‌شود او با چشم دوربین
نبوت، عالم را تا روز قیامت می‌بیند و جامعه‌ی بشر را که همه فرزندان او خواهند بود با
اعمال و آثار اعمالشان مشاهده می‌کند و در واقع او کنار اجساد آغشته به خون فرزندان
آینده‌اش نشسته و صحنه‌های پراز ظلم و جور و میدان‌های خونبار او لادش را می‌بیند و
خطاب به جسد خونین هابیل کرده و می‌گوید: این عملی که درباره‌ی تو شد، ظلم را در
عالم پایه‌گذاری کرد که دنبالش دگرگونی‌ها و پریشانی‌ها، آدم‌کشی‌ها و جنایت‌ها به
وجود خواهد آمد و لذا برای فرزندان آینده‌اش گریه و نوحه‌سرایي می‌کند.

بله؛ قابیل، هابیل را کشت و به زعم خودش کاری نکرد، یک جاننداری را
بی‌جان کرد و بعد راحت مشغول چریدن شد. اما حضرت آدم پیامبر خداست، آینده
را می‌بیند و می‌فهمد که این عمل، از کان عالم کون را می‌لرزاند و بنیان کاخ سعادت

۱-سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۹.



بشر را متزلزل می گرداند.

پس این انسان، قدرت تخریب دارد و می تواند تا آنجا پیش برود که با یک اشاره‌ی سرانگشت تمام کره‌ی زمین را زیر و زبر سازد! همانگونه که اکنون بعضی معتقدند، کره‌ی زمین در یک قدمی نابودی قرار گرفته و ممکن است این بشر دیوانه‌ی قدرت، با فشار دادن یک دکمه، تمام کره‌ی زمین را تبدیل به خاکستر کند.

تصویر آینده‌ی عالم به هنگام ظهور حضرت مهدی موعود علیه السلام

آری؛ خدا این قدرت را به بشر داده که می تواند این کار را بکند! اما نمی گذارد، چون خلاف حکمت خلقت است. او نگهبان و مَهِیْمِنِ عالم است و هرگز کلید هدم اساس خلقت را به دست بشر طاغی نمی دهد. بلکه وقتی چنین وضع و حالی پیش آمد، در آن موقع است که فرمان ظهور باهرالنور صادر می شود و حضرت تیر اعظم، نیروی مُعَدِّلِ اقْوَم، ولیّ زمان، صاحب دوران، بزرگ فرماندهی عالم امکان، امام حجة بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به اذن خدا از پرده‌ی استتار بیرون می آید، تکیه به دیوار کعبه داده، می فرماید:

﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱

﴿أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ؛ الْبَيْعَةُ لِلَّهِ، إِسْمَعُوا وَأَطِيعُوا﴾^۲

۱-سوره‌ی هود، آیه‌ی ۸۶.

۲-بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه‌ی ۳۰۵.



«ای مردم؛ من بقیة الله و آخرین ذخیره‌ی خدا هستم. پرچم من هم پرچم بیعت با خداست، بشنوید و اطاعت کنید».

دست به سینه‌ی این عالم در حال سقوط می‌گذارد و مستقیمش می‌سازد.

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ۖ وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ۖ وَقَالَ
الْإِنْسَانُ مَا لَهَا؟﴾!

آن انسان کامل، به این عالم در حال زلزال و اضطراب نهیب می‌زند که: آرام باش! تنها او می‌داند که چگونه این شتر مست مهار دریده‌ی از کوره در رفته را مهارش کند و آرامش سازد.

﴿يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا ۖ كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا﴾؛

فتنه‌ی قبل از ظهور از زبان مولای متقیان حضرت علی علیه السلام

حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه‌ی شریف، ضمن بیانی درباره‌ی فتنه‌ی قبل از

ظهور می‌فرماید:

(حَتَّى تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلَى سَاقٍ، بَادِيًا نَوَاجِذُهَا، مَمْلُوءَةٌ أَخْلَافُهَا،
حُلُورَ رِضَاعُهَا، عَلَقَمًا عَاقِبَتُهَا)؛

«تا اینکه جنگ، به [آیندگان از] شمارو آورد به طوری که [مانند حیوان درنده‌ی

۱-سوره‌ی زلزال، آیات ۳ تا ۶.



خشم آلود [دندان هایش را آشکار گرداند] و جدّاً آماده‌ی نابود کردن همه گردد [دارای پستان‌های پر از شیر [و شربت مرگ] نوشیدن شیر آن [در ابتدا به کام دست اندر کاران میدان جنگ] شیرین است و در آخر کار، تلخ و دردناک است].

(أَلَا وَفِي غَدِّ وَ سَيِّئَاتِي غَدًّا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ)؛

«آگاه باشید؛ آینده‌ای در کار است، و بزودی آینده‌ای خواهد آمد با حوادثی که

شما آن‌ها را نمی‌شناسید [و خبر از آن‌ها ندارید].»

أَمَّا أَنْ رَوْزَ كَهْ بِهٖ اَيْنَ حَدَّرْ سِيد:

(يَأْخُذُ الْوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عُمَّالَهَا عَلَى مَسَاوِي أَعْمَالِهَا)؛

«حاکمی از غیر طایفه‌ی پادشاهان [یعنی، ولیّ الله اعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)]

کارگردانان جنگ را به بدی اعمالشان بازخواست می‌نماید [و آن‌ها را به کیفر

اعمالشان می‌رساند].»

سپس او بر عالم مسلط می‌شود:

(و تُخْرَجُ لَهُ الْأَرْضُ أَفَالِيدَ كَبِدِهَا)؛

«زمین پاره‌های جگر خود را در اختیار او می‌گذارد.»

(و تَلْقَى إِلَيْهِ سِلْمًا مَقَالِيدَهَا)؛

«تمام کلیدهای [خزائن] خود را به آن بزرگوار تسلیم می‌نماید.»

(فَيَّرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السَّيِّرَةِ)؛

«پس او عدالت در روش مملکت‌داری را به شما ارائه می‌نماید.»



وَيُحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ!^۱

«و [قوانین] متروک کتاب و سنت را زنده می کند».

مکرر عرض شده است: آن که قرآن و سنت را می میراند، ما هستیم! و گرنه کفار که با قرآن و سنت کاری ندارند. این ما هستیم که احیاناً آیه و حدیث را مطابق با رأی خود معنا کرده و رأی خود را بر قرآن و سنت تحمیل می کنیم!!
و لذا او که می آید:

يُعْطِفُ الْهُوَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ إِذَا عَطَفُوا الْهُدَىٰ عَلَى الْهُوَىٰ؛

«هوای نفس را به هدایت و رستگاری برمی گرداند در زمانی که مردم، هدایت را به هوای نفس تبدیل کرده باشند».

وَيَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ؛^۲

«و رأی را به قرآن برمی گرداند در زمانی که مردم، قرآن را به رأی و اندیشه‌ی خود مبدل کرده باشند».

از حضرت امام باقر علیه السلام منقول است:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ
كَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ؛^۳

۱- نهج البلاغه فی فیض، خطبه‌ی ۱۳۸.

۲- همان.

۳- منتخب الأثر، صفحه‌ی ۴۸۳.



«وقتی قائم ماقیام کند، خدا دست خود را بر سر بندگان می گذارد و عقل های

آن ها را متمرکز و کامل می سازد».

حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید:

(إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ مَدَّ اللَّهُ لَشِيعَتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ... يُكَلِّمُهُمْ
فَيَسْمَعُونَ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَهُوَ فِي مَكَانِهِ)؛

«قائم ما وقتی قیام کند، خداوند به چشم و گوش شیعیان ما آنچنان نیرو

می دهد... که سخن قائم را می شنوند و شخص او را می بینند در حالی که او در مکان

خودش [که کنار کعبه است] می باشد».

(إِنَّ الْمُؤْمِنَ فِي زَمَانِ الْقَائِمِ وَهُوَ بِالْمَشْرِقِ لَيَرَى أَخَاهُ الَّذِي فِي
الْمَغْرِبِ وَكَذَا الَّذِي فِي الْمَغْرِبِ يَرَى أَخَاهُ الَّذِي بِالْمَشْرِقِ)؛^۱

همچنین شخصی که در مشرق است و دیگری که در مغرب است همدیگر را

می بینند.

گذشتگان این مطلب را تعبداً قبول می کردند و گرنه برای آنان قابل باور نبود که

یکی در مشرق و دیگری در مغرب باشد و با هم سخن بگویند و یکدیگر را ببینند و

امروز برای ما یک امر عادی شده است، در صورتی که امامان علیهم السلام از چهارده قرن قبل

خبر داده اند که در آینده چنین خواهد شد.



۱- منتخب الأثر، صفحه ۴۸۳.

علائم و نشانه‌های آخر الزمان

اینک توجه به این نکته لازم است: در رابطه با حوادثی که فرموده‌اند در زمان غیبت حضرت مهدی علیه السلام پیش خواهد آمد، ما باید مراقب باشیم نه از کسانی باشیم که به وجود آورنده‌ی آن حوادث خواهند بود و نه از کسانی که تحت تأثیر آنان قرار می‌گیرند و به رنگ آن‌ها درمی‌آیند. علائم و نشانه‌های آن زمان را بشنویم و در حفظ و حراست خود بکوشیم. از جمله‌ی آن علائم این که:

الف: مقهوریت در مقابل اهواء نفسانی

(إِذَا رُفِعَ الْعِلْمُ وَظَهَرَ الْجَهْلُ)؛

«در آن زمان علم حقیقی [یعنی، خداشناسی و خداپرستی از میان مردم] برداشته می‌شود و جهل [یعنی، مقهوریت در مقابل شهوات و اهواء نفسانی] ظاهر و بارز می‌گردد».

ب: فراوانی عالمان بی‌عمل و گمراه‌کننده!

(وَكَثَرَ الْقُرَاءُ وَقَلَّ الْعَمَلُ)؛

«دانشمندان [اعمّ از دینی و غیر دینی] فراوان می‌شوند، اما عمل به علم کم می‌شود».

(وَقَلَّ الْفُقَهَاءُ الْهَادِينَ وَكَثُرَ فُقَهَاءُ الضَّلَالَةِ)؛

«عالمان هدایتگر اندک و عالمان گمراه کن بسیار می‌شوند»!



عجیب است! طوری می شود که همان دانشمندان - به قول خود - دینی هم که باید کارشان ارشاد و هدایت مردم باشد، کم می شوند و کثیراً به جای هدایت، مردم را به ضلالت و گمراهی می افکنند.

واقعاً باید پناه بر خدا ببریم و بدانیم که تنها دانشمند و فقیه بودن، در امر هدایت کافی نیست؛ اهل عمل بودن و ورع داشتن لازم است. ممکن است کسی خیلی دانشمند باشد، حتی در علوم دینی هم فقیه باشد ولی ورع و تقوا نداشته باشد؛ این آدم مزل است و چه بسا زیانش به حال مردم، بیشتر از غیر عالمان باشد!!

پ: ویرانی مساجد

(مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَ هِيَ خَرَابٌ مِّنَ الْهُدَى)؛

«مسجدها از نظر ساختمان آباد است و از نظر هدایت ویران».

شما به مکه و مدینه که می روید، می بینید مسجدها را چه زیبا و عالی ساخته اند اما در آنجا از هدایت به حقایق اسلام و قرآن که مکتب اهل بیت علیهم السلام است خبری نیست.

ت: ترویج دروغ و ربا

(اِسْتَحْلُوا الْكُذْبَ وَ اَحْلُوا الرِّبَا)؛

«دروغ را روا می دانند و ربا را [حلال تر از شیر مادر] می خورند».

به راستی خیلی مایه ی تأسف است که در بازار مسلمانان رباخواری،



دروغ‌گویی و تدلیس و کلاهبرداری یک امر عادی عادی شده باشد! اصلاً باکشان نمی‌شود و مسئله‌ی حقّ النَّاس در نظرشان مفهومی ندارد.

ث: دین‌فروشی

(شَيْدُوا الْبُنْيَانَ وَ بَاعُوا الدِّينَ بِالْدُنْيَا)؛

«ساختمان‌ها را محکم ساخته و دین را به دنیا می‌فروشند».

ج: انتصاب افراد نالایق

(وَ اسْتَعْمَلُوا السُّفَهَاءَ)؛

«مردم نالایق را به کارهای مهمّ می‌گمارند».

چ: مشاوره با زنان در امور اجتماعی

(شَاوِرُوا النِّسَاءَ)؛

«زنان را طرف مشورت قرار می‌دهند | و از آن‌ها در تمام امور زندگی

نظرخواهی می‌کنند».

مشکل بزرگی که ما امروز داریم، مسئله‌ی زنان است. نزدیک کردن زنان به مردان و دخالت دادن آن‌ها در تمام امور مملکتی، پی‌آمدهای زیانبار فراوان دارد. به صرف اینکه زن، درس خوانده و سخنور است نمی‌شود دخالت او را در تمام شئون



زندگی به صلاح جامعه‌ی اسلامی دانست.

قرآن کریم برای قمار و شراب هم منفعت مادی قائل است، اما چون دارای گناه و فساد کبیر است، اجازه‌ی ارتکاب آن را نمی‌دهد و می‌فرماید:

﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾^۱

«درباره‌ی شراب و قمار از تو سؤال می‌کنند، بگو: در آن‌ها گناه بزرگی است و منافعی هم [از نظر مادی] برای مردم دربردارند [ولی] گناه [و فساد] آن‌ها از نفعشان بیشتر است».

الآن در قسمت عمده‌ی کارها زنان بر سر کارند، حتی در مناجات و دعاها، گاهی رادیو را باز می‌کنیم که از وقت اذان صبح مطلع بشویم، می‌بینیم در آن وقت سحر، زن برنامه‌ی مناجات اجرا می‌کند و احیاناً درس اخلاق می‌دهد و دعوت به تقوا می‌کند! حد اقل بگذارید ساعت آخر شب دل‌ها آلوده نگردد. شما گویی باورتان نشده است که جاذبه و دل‌ربایی زن نسبت به مرد، یک امر طبیعی است و به فرموده‌ی قرآن:

﴿فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾^۲

«بیمار دل [شهوته آلود] طمع می‌کند».

در شب نیمه‌ی شعبان، تلویزیون نشان می‌داد زنان با مردان کنار هم ایستاده و

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱۹.

۲- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۲.



برای امام زمان عَجَلُ اللّٰهِ تَعَالٰی فرجه الشَّرِيفِ سرود می خوانند! ما با این کارهایمان داریم به پیامبر اعظم ﷺ و امام زمان عَجَلُ اللّٰهِ تَعَالٰی فرجه الشَّرِيفِ دهن کجی می کنیم و قلب مبارکشان را به درد می آوریم و خشمشان را نسبت به خودمان بر می انگیزیم.

آخر چه مناسبت دارد که شب میلاد امام زمان عَجَلُ اللّٰهِ تَعَالٰی فرجه الشَّرِيفِ یک صف، مردها و یک صف، زن‌ها با هم سرود بخوانند؟ یعنی چه؟! آیا شما اصلاً زشتی این کار را نمی فهمید، یا می فهمید و تعمّدی در کار است و برای تخریب عقاید مردم از جایی الهام می گیرید و می خواهید مردم را گام به گام به مقاصد شیطانی نزدیک گردانید در حالی که خدا می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از گام‌های شیطان پیروی نکنید، هر کس قدم‌های قدم‌های شیطان بگذارد [گمراهش می‌سازد] چرا که او امر به فحشاء و منکر می‌کند...».

تنها چند برنامه‌ی تفسیری و اخلاقی داشتن که کافی نیست. برنامه‌های ضد‌مذهبی اثر برنامه‌های مذهبی را از بین می‌برد. خاصیت تفسیر و موعظه، همه با دیدن یک فیلم مهیج از بین می‌رود و غالباً هم جوانان مشتری آن برنامه‌ها هستند. البته در میان جوانان افراد متقی و پرهیزکار هستند، اما روشن است که در اقلیتند.

۱-سوره‌ی نور، آیه‌ی ۲۱.



ح: پراکندگی دل‌ها

وَأَزْدَحَمَتِ الصُّفُوفُ وَ اِخْتَلَفَتِ الْقُلُوبُ؛

«صف‌های جماعت خیلی فشرده [و بدن‌ها به هم چسبیده] اما قلب‌ها با هم

مختلف است [و از هم رمیده]».

ط: دنیاطلبی

(شَارَكَتِ النِّسَاءُ أَرْوَاجَهُنَّ فِي التِّجَارَةِ حِرْصًا عَلَى الدُّنْيَا)؛^۱

«زنان با شوهرانشان، بر اساس حرص در دنیاطلبی، در تجارت و کسب و کار

شرکت می‌کنند».

همه با هم کار می‌کنند تا زندگی دنیا تأمین شود، دیگر کاری به این ندارند که آیا

با موازین دینی منطبق هست یا نیست! مهم این است که باید زندگی کنیم.

نابودی عقاید دینی جوانان، مهم‌ترین هدف دشمن

در این شکی نیست که ما از نظر دینمان شدیداً مورد تعرض دشمن قرار

گرفته‌ایم. چون پی برده‌اند که رمز پیروزی این ملت، اعتقادات دینی و ایمانشان بوده



۱- منتخب الأثر، از صفحه‌ی ۴۲۴ تا صفحه‌ی ۴۲۷، قسمت‌های برگزیده از روایات ۶، ۱ و ۸.

است و فهمیده‌اند که دین و ایمان، نیروی بسیار محرّکی است و اگر بخواهند در چنین ملّتی شکست به وجود آورند، باید آن نیروی دین و ایمان را بشکنند. از این نظر با جدّ تمام دست به تضعیف و تخریب اساس دین زده‌اند. مخصوصاً روی اعتقادیات و اصول عقاید و معارف نظر دوخته‌اند؛ یعنی، لبه‌ی تیز حربی دشمن، مستقیم روی عقاید دینی آمده است. آن هم به خصوص عقاید طبقه‌ی جوان! و متأسّفانه جوان امروز هم آسیب‌پذیر است. این که عرض شد جوان امروز، از آن نظر است که جوان امروز با جوان شصت - هفتاد سال پیش خیلی تفاوت دارد. شصت - هفتاد سال پیش، اکثراً تربیت خانوادگی توأم با تعبّد دینی بود و در خانواده‌ها اغلب خضوع دینی حاکم بود و قهراً فرزندان که در آن محیط تربیت می‌یافتند، دارای عقاید متوسط مذهبی بودند. این از یک جهت. از جهت دیگر مردم آن روز با آقایان علما در ارتباط بودند؛ آن هم علمای ربّانی به معنای واقعی کلمه که به راستی مرّبی مردم بودند. یک عالم می‌توانست در محله‌ای، جمعیتی را موخّد و متدین سازد. جهت سوّم این که عوامل اضلال* و اغوای* آن روز نسبت به امروز بسیار کم بود. هفتاد سال پیش، در اغلب خانواده‌های مسلمان، حتّی یک رادیو هم دیده نمی‌شد. این سه جهت در مردم هفتاد سال پیش وجود داشت.

*اضلال: گمراه ساختن و از راه بردن، بیراه نمودن.

*اغوا: فریب دادن، گمراه کردن.



در زمان‌های پیش تر هم، مسلم بیشتر بوده است. اما جوان امروز این طور نیست. اولاً تربیت خانوادگی، غالباً توأم با تعبد و خضوع دینی نمی باشد! خود والدین، چه قدر از دین بهره دارند تا بتوانند فرزندان‌شان را دیندار بپرورانند؟! البته اکثر این طورند، نه کلاً. همیشه و در هر زمان ﴿...قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ﴾^۱ هستند.

چون جوان امروز، از آن نظر که درس خوانده و تحصیل کرده است، یک نوع حالت عجب و غرور و خودپسندی در او پیدا شده که اصلاً و قعی* به افکار والدین خودش نمی گذارد و با دیده‌ی تحقیر به آن‌ها می نگرد و فرهنگ دینی آن‌ها را به تمسخر می گیرد.

رفتار نامناسب جوان امروز با والدین خود!

آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی احقاف، گویی وضع جوان امروز را ترسیم می کند. می فرماید:

﴿وَالَّذِي قَالَ لَوَالِدَيْهِ أَفْ لَكُمْمَا أَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْهُ

قَبْلِي...﴾

آن کسی که به والدینش می گوید: اف* بر شما! این چه حرفی است می زنید که قیامتی هست و برزخ و محشری هست و زنده شدن پس از مرگ و کیفر و پاداشی در

۱- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۳.

* وَفَعْ كَذَا شَتْن: اهمیت دادن.

* أَفْ: کلمه‌ی تحقیر و توهین.



کار است؟ این همه پیش از ما مرده‌اند و پوسیده‌اند و بازگشتی نداشته‌اند، این چه حرف نامعقولی است که شما می‌زنید؟

بیچاره والدینی که پای بنده به عقاید دینی هستند. این سخن را که از فرزند خود می‌شنوند، شدیداً ناراحت می‌شوند. از یک سو حاضر نیستند سخن ضدّ دین بشنوند و از سوی دیگر عزیز خود را می‌بینند که در مسیر هلاک ابدی افتاده است. فریادشان بلند می‌شود که: ای خدا! چه چاره کنیم؟!

﴿... وَهُمَا يَسْتَعِينَانِ اللَّهَ...﴾؛

استغاثه* به درگاه خدا می‌برند و از او کمک می‌طلبند و به فرزند نادانشان می‌گویند:

﴿... وَيَلِكْ آمِنْ...﴾؛

«...وای بر تو [اینگونه حرف نزن] ایمان بیاور...».

﴿... إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا...﴾؛

«...وعدۀ خدا حقّ است [این چنین نیست که تو می‌اندیشی]...».

او چه جواب می‌دهد؟

﴿... فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾؛

«...می‌گوید: این حرف‌های شما کهنه و پوسیده و افسانه‌های گذشتگان است.».

گویی که آیه‌ی شریفه دارد وضع جوان امروز را ترسیم می‌کند. پس، از یک

* استغاثه: کمک طلبیدن، دادخواهی.

۱- سوره‌ی احقاف، آیه‌ی ۱۷.



طرف، جوانان امروز تربیت خانوادگی شان توأم با تعبد و خضوع دینی نیست و بلکه حالت استکبار و غرور بر فکرشان حاکم است و از طرف دیگر، این‌ها با علمای صالح در ارتباط نیستند. البته در هر زمانی، عالمان صالح هستند اما در گوشه و کنارند و در دسترس توده‌ی مردم نیستند؛ یعنی، علمای صالح ربّانی که در گذشته بودند، یا اکنون نمونه‌ی آن‌ها را اصلاً نمی‌بینیم، یا بسیار کم می‌بینیم. آن‌ها عالمانی که:

(...يُذَكِّرُكُمُ اللَّهُ رُوَيْتُهُ وَيَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ وَيُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ

عَمَلُهُ)؛^۱

«...آن که دیدارش شمارا به یاد خدا می‌اندازد، گفتارش بر علم شما می‌افزاید

و عملش شمارا به آخرت ترغیب می‌کند».

آری؛ جوان‌های امروز ما ارتباطی با این نوع از عالمان ندارند.

مشکل سوم این که عوامل اضلال و اغوا در حدّ و فور، آن‌ها را احاطه کرده است. روزنامه‌ها، مجلّات، فیلم‌ها، ساز و آواز و انواع وسایل ارتباط با ممالک دیگر به سهولت در دسترسشان قرار گرفته است. حال ما چاره‌ای نداریم جز این که به جوانان عزیز هشدار بدهیم که: ای عزیزان! شما به هر حال عاقل و مسلمان و مکلف هستید. مطمئن باشید که مرگ در کار است و پس از آن نیز برزخ و محشر برقرار است. دنیا به هر وضع و حالی که هست، باشد. وضع و حال ما این است که می‌بینید. شما باید در امر دیتان کوشا باشید، مخصوصاً به تحکیم معارف و اصول عقایدتان بپردازید. ممکن است در



۱- کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۹.

مرحله‌ی عمل مثلاً به خواندن دعای کمیل و ندبه و زیارت عاشورا مقید باشید و هر هفته هم مسجد جمکران بروید و... اما در مرحله‌ی اعتقاد، دارای تزلزل و اضطراب باشید. در این صورت اولاً: آن اعمال ارزش چندانی از نظر تقرب به خدا نخواهد داشت و ثانیاً: بقا و دوامی نداشته و با تشکیک مشککی از دست خواهد رفت.

عمل مقبول چگونه عملی است؟

این را از پیشوایان معصوم خود بشنوید که:

(لَا يُقْبَلُ عَمَلٌ إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ)؛

«هیچ عملی مقبول نمی‌شود [و شمارا حرکت نمی‌دهد و بالانمی‌برد] مگر

این که از معرفت و شناخت نشأت گرفته باشد».

معبود خود را بشناسید و آنگاه عبادتش کنید.

(وَلَا مَعْرِفَةَ إِلَّا بِعَمَلٍ)؛

معرفت [اگر پیدا شد]، در عمل ظهور می‌کند. ممکن نیست شناخت، عاری از

عمل باشد.

(مَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ مَعْرِفَتُهُ إِلَى الْعَمَلِ)؛

«کسی که شناخت، خود این معرفتش او را به عمل رهنمون می‌گردد».

(وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ فَلَا عَمَلَ لَهُ)؛^۱

۱- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه‌ی ۱۷۴.



«آن کسی که شناختی ندارد، عملش ارزشی ندارد!»

امام سید الشهدا علیه السلام فرموده‌اند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ﴾؛

«مردم! به خدا قسم، خدا بندگان را خلق نکرد؛ مگر برای این که او را بشناسند».

اگر در قرآن آمده: ﴿لِيَعْبُدُونِ﴾؛ منظور همین است. ﴿لِيَعْبُدُونِ﴾؛ یا

﴿لِيَعْرِفُونِ﴾، آن عبادت نشأت گرفته‌ی از معرفت منظور است.

﴿فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ قَدْ عَسَىٰ أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾؛^۱

«اگر مردم خدا را بشناسند، عبادتش می‌کنند. وقتی او را عبادت کردند، دیگر

در مقابل احدی سر فرود نمی‌آورند. بنده‌ی او که شدند، بنده‌ی دیگری نمی‌شوند».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾؛

«ای باورداران، به خودتان پیردازید و در اصلاح نفس خویش، کوشا باشید».

﴿... لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ...﴾؛

«...اگر شما خود راه یافته باشید، همه‌ی مردم هم که گمراه باشند، ضرری به

حال شما نخواهند داشت...».

﴿...إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛^۲

«...همه به سوی خدا باز می‌گردید و کسی بی‌کیفر و پاداش نمی‌ماند و جملگی را

۱- بحار الانوار، جلد ۲۳، صفحه‌ی ۹۳.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۰۵.



البته این، منافات با نهدی از منکر ندارد. منظور این است: طوری نباشید که به فکر اصلاح دیگران باشید و به اصلاح خویشتن نپردازید. این نیز جنبه‌ی نفسانی به خود می‌گیرد که: من آنم که امر می‌کنم، من آنم که نهی می‌کنم، من آنم که فرمانم نافذ است و... امر به معروف و نهی از منکر، با شرایط خاص خود در جای خودش محفوظ است. شما از اصلاح نفس خود غافل نباشید. کور دورین نباشید. خود را نمی‌بینید و دیگران را می‌بینید. همه‌اش می‌خواهید دیگران را متدین سازید! آیا خودتان چه کاره‌اید؟!

تحکیم بنیه‌ی اعتقادی، یک ضرورت انکارناپذیر

معارف خودتان را تحکیم کنید. در توحید، خداشناسی، پیامبر شناسی، امام‌شناسی تحقیق کنید. بدانید امام یعنی چه؟ پیامبر یعنی چه؟ تا به دام و کمند شیادان نیفتید. امروز قلم‌های مشکک و زبان‌های مشکک فراوان به کار افتاده است و از طریق سخنرانی‌ها و نوشته‌ها، افراد خام و ناپخته را می‌فریبند و به گمراهی می‌افکنند و این صاحبان سخن و قلم، یا خودشان جاهلند و نمی‌دانند امامت و نبوت یعنی چه، و یا مغرضند. یا نفهمیده حرف می‌زنند و می‌نویسند و پیامبر و امام را با خودشان مقایسه می‌کنند یا می‌فهمند؛ اما شیطانند و غرض ورزی می‌کنند. البته به این نیز اقرار داریم که اینان در سخنوری و نویسندگی، قهّار و بسیار زبردستند و از بنده و امثال بنده، دلنشین‌تر سخن می‌گویند و روان‌تر و جالب‌تر می‌نویسند. اما یاللاسف که این قدرت بیان و قلم را از خدا گرفته و در راه شیطان به کار انداخته‌اند. به جای این که رحمانی



باشند، شیطانی شده‌اند و احیاناً در لفافه‌ی عناوین فریبنده‌ی تحقیق در معارف دین و عرفان و اخلاق و خودسازی، افراد ساده دل را به گمراهی می‌کشانند.

اگر ما اندکی فرصت داشته باشیم و بسیاری از این نوشته‌ها را که در نظر بسیاری از جوان‌ها بزرگ و دارای منطق و استدلال جلوه کرده‌اند، تحلیل کنیم، می‌بینیم: آن‌چه که در عمق جان‌شان نسبت به پیامبر و امام می‌اندیشند، همان است که مردم زمان جاهلیت در این باب می‌اندیشیده‌اند، منتهی اینان لباس اصطلاحات علمی بر آن پوشانده‌اند و اطو کشیده و برآق به خورد ساده دلان می‌دهند. طرز تفکر مردم جاهلی را قرآن نقل می‌کند که به پیامبران می‌گفتند:

﴿... مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا...﴾^۱؛

«... شما هم مانند ما بشری هستید...»!

مثل ما غذای خورید، می‌خواهید، ازدواج و تولید نسل می‌کنید، چه امتیازی از ما دارید که مدعی آگاهی از عوالم دیگر بوده و ما را به تبعیت از افکار خود دعوت می‌کنید؟!

﴿فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ﴾^۲؛

«آیا این صحیح است که ما از بشری همچون خود تبعیت کنیم؟ اگر چنین کنیم، به گمراهی آشکار افتاده‌ایم و بلکه کاری جنون‌آمیز انجام داده‌ایم.»

۱-سوره‌ی یس، آیه‌ی ۱۵.

۲-سوره‌ی قمر، آیه‌ی ۲۴.



سُغْر را بعضی، جنون معنا می کنند. این منطق مردم زمان جاهلی بوده است. امروز نیز آقایان روشن فکر مآب، همان سخن را می گویند، منتهی آن را در لفافه‌ی اصطلاحات علمی و فنی پر باد و بُروت* پیچیده و تحویل ساده‌اندیشان می دهند و آن‌ها را مرعوب* گفتار خود می سازند. قرآن که سخن مردمان اعصار و قرن‌های پیشین را نقل می کند، می خواهد بگوید: همیشه و در هر زمانی منطق مردم همین بوده و خواهد بود و تا روز قیامت طرز تفکر بشر، در مقابل انبیا همین است که:

﴿...أَبْشَرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ...﴾

«... آیا از بشری مثل خود تبعیت کنیم...؟!»

درک سخیف روشن فکر مآبان از دین و قرآن!!

می گویند: چهارده قرن قبل، پیامبر آمده و وحی بر او نازل شده و او هم وحی را با ذهنیت برگرفته‌ی از معلومات زمانش دریافت نموده و به عنوان شریعت به مردم زمان خویش القا کرده است. امروز هم ما همان وحی را با ذهنیت برگرفته‌ی از معلومات زمان خود تلقی می کنیم و بدیهی است که تحوّل معلومات ما بر اساس قانون تکامل، سبب تحوّل تلقی ما از وحی خواهد بود و نتیجتاً وحی زمان ما کامل تر از وحی چهارده قرن پیش خواهد شد.

*بروت: مغرورانه.

*مرعوب: ترسانده شده، ترسیده.



البته این را صریحاً نمی گویند و جرأت نمی کنند که بگویند؛ اما آن چه که از فراز و نشیب سخنان و فلتات* لسانشان استشمام می شود، همین است. این جمله از امام امیر المؤمنین علیه السلام است:

﴿مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَاتَاتِ لِسَانِهِ...﴾^۱

«کسی چیزی را در دل پنهان نمی کند؛ مگر آن که در سخنان بی اندیشه اش هویدا می گردد...».

می گویند: بله؛ خود دین و قرآن، محترم و مقدس است؛ ما قرآن را می بوسیم و روی چشم می گذاریم اما برداشت از دین و قرآن، تکامل پیدا کرده و دین در هر زمان، همان است که مردم آن زمان از دین می فهمند. ما نمی توانیم آیهی حجاب را که می گوید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوحِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ...﴾^۲

«ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: پوشش های خود را بر خود فروتر گیرید...».

به همان نحوی که چهارده قرن قبل پیامبر به اقتضای معرفت آن زمان می فهمید، بفهمیم. ما باید آن را مطابق با مقتضیات زمان خود معنا کنیم. آیهی قصاص که می گوید:

*فَلَاتَات: سخنان خالی از اندیشه و تفکر.

۱- نهج البلاغه فی فیض، حکمت ۲۵.

۲- سوره ی احزاب، آیه ۵۹.



﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ...﴾^۱؛

(وای خردمندان، شمارا در قصاص، زندگانی است...).

درست است، اما چگونگی آن باید طبق مقتضای زمان باشد! آیه‌ی:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...﴾^۲؛

که می‌گوید: دست دزد را ببرید، درست است اما باید بر اساس ذهنیت

برگرفته‌ی از معلومات زمان توجیه شود.

آیه‌ی تحریم ربا که می‌گوید:

﴿...أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا...﴾^۳؛

صحیح است و وحی آسمانی است، اما باید طوری از آن برداشت شود که

سازگار با مقتضای زمان گردد!

آری؛ اینان صریحاً نمی‌توانند بگویند، دین نیز تحت تأثیر قانون تکامل قرار

می‌گیرد و تحول می‌یابد. می‌گویند دین ثابت است، اما فهم دین و معرفت دین بر

اساس تکامل فکری بشر تحول و تغییر می‌یابد و در نتیجه دین در هر زمانی مولود فهم

و معرفت مردم آن زمان است. پس دیگر:

﴿حَلَالٌ مُّحَمَّدٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾^۴؛

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۹.

۲-سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳۸.

۳-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۷۵.

۴-بصائر الدرجات، صفحه‌ی ۱۴۸.



معنا ندارد. حالا قرآن کریم می گوید: اعتراض مردم در هر زمان نسبت به انبیا همین است که:

﴿...أَبَشْرًا مِمَّنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ﴾؛ و جوابشان نیز این

است که:

﴿...قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾؛

«...بگو من هم مثل شما بشرم ولی بشر موحی الیهام...».

مرتبه‌ی وجودی من آن قدر بالا رفته که با عالم ربوبیت در ارتباطم. روزنه‌ای از داخل وجودم به عالم بالا باز شده و از آن روزنه، حقایق ماورای عالم ماده و طبیعت را مشاهده می‌کنم و پیام‌های الهی را می‌شنوم و به عالم انسان ابلاغ می‌نمایم.

شما نباید این واقعیت را نادیده بگیرید که مراتب وجود و درجات عالم هستی مختلف است و مرتبه‌ی پایین، نمی‌تواند احاطه‌ی به مرتبه‌ی بالاتر از خود داشته باشد.

اگر چه در میان جمادات* پست و بالا هست؛ هم یاقوت و برلیان هست و هم کلوخ و سنگ سیاه بیابان؛ اما در عین حال هر چه جماد بکوشد، به عالم نبات* نخواهد رسید و

نمی‌تواند حیات نباتی را درک کند. نباتات نیز در میان خودشان تفاوت دارند. یک گل خوشبو و لطیف و خوش رنگ با یک گیاه تلخ بدبو و بد منظر فرق می‌کند اما همین نبات



۱-سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

*جمادات: موجود بی جان و بی حرکت.

*نبات: گیاه، رستنی.

زیبا هر چه بکوشد نمی تواند خودش را به یک شب پره برساند و حیات حیوانی را درک کند. حیوانات نیز میان خودشان تفاوت دارند. هم آهو و گوزن و طاووس خوش نقش و نگار هست و هم خرس و خوک و عقرب و مار. اما در عین حال، عالم حیوان هیچگاه به عالم انسان راه نمی یابد و از حقیقت عقل که فصل ممیز انسان است؛ آگاه نمی گردد. اما عالم انسان؛ عالمی بسیار وسیع و دامنه دار است. در عین این که یک حقیقت است، اما این حقیقت واحد، دارای مراتب و درجات لایتناهی است و فاصله میان این درجات از زمین تا عرش اعلا می خداست. یک سر بشر:

﴿...إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾؛ است. سر دیگرش:

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ﴿۱﴾ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ﴿۲﴾﴾

گفت: جبریلایپر اندر پیم گفت: رورو من حریف تو نیم
احمد آر بگشاید آن پر جلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

آن موجود بدبخت پست تر از حیوان که میان استفراغ شراب می لولد، بشر است، علی امیر علیه السلام هم که وقتی سر به سجده می گذارد، بانگ سبحان ربی الاعلی اش غلغله* در ملکوت اعلا می افکند، بشر است.

ها علیُّ بَشَرٌ كَيْفَ بَشَرٍ رَبُّهُ فِيهِ تَجَلَّى وَظَهَرَ

۱-سوره ی فرقان، آیه ی ۴۴.

۲-سوره ی نجم، آیات ۸ و ۹.

* غلغله: شور و غوغا، هیاهو.



حالا تمام حیوانات عالم، تمام شعورهای خود را سر هم بگذارند، یک بوعلی سینا نخواهد شد. میلیون ها بوعلی سینا هم تمام عقل ها و ادراکات فلسفی خود را و همه ی عارفان، تمام مشاهدات عرفانی خود را روی هم بگذارند، دسترسی به عالم وحی پیامبران نخواهند داشت. ﴿...قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾؛ ای پیامبر بگو: فرق شما با من همان فرقی است که گوسفند با بوعلی سینا دارد. فاصله میان بوعلی سینا و گوسفند چقدر است؟ همان فاصله میان من و تمام بوعلی سیناهای عالم هست! فرق من با شما، فرق نابینای مادرزاد با یک آدم بیناست.

﴿...قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ...﴾!

«...بگو: آیا نابینا و بینا با هم برابرند...»!

این مقایسه‌ی غلط در همه‌ی زمان‌ها بوده است!

ممکن نیست یک کور مادرزاد بفهمد نور یعنی چه؟ او فرقی میان ظلمت و نور نمی‌گذارد. او نمی‌فهمد رنگ یعنی چه؟ سرخ و زرد و سبز چه معنا دارد؟ آدم نابینای مادرزاد، به شخص بینا می‌گوید: تویی خود می‌گویی که موجودی به نام نور در عالم هست و چیزهایی به نام رنگ‌های سرخ و سبز و زرد در عالم هست. اگر چنین چیزی بود، من هم می‌فهمیدم چرا که من هم مثل تو انسانم و دارای فهم و شعورم. شخص



بینا می گوید: آن روزنه‌ای که به عالم الوان و اشکال و انوار باز شده و نامش چشم است، آن را تو نداری و من دارم. همانگونه که تو حس شنوایی داری و صداها را می شنوی و آدم کر ندارد. فرق میان نابینا و بینا چه قدر است؟ فرق میان بشر عادی با پیامبر و امام، همان است.

﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ...﴾

«پیامبران به مردم گفتند: بله! ما هم مثل شما بشریم...».

﴿...وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ...﴾^۱

«...ولی خدا به گروهی از بندگانش عطیه‌ی خاصی داده [که به شما نداده است]...».

آن عطیه چیست؟

﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ!﴾^۲

آن عطیه‌ی خاص، عبارت از نیروی وحی است که فوق نیروی عقل است.

﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ!﴾^۳

قلب پیامبر، خلاف واقع نمی‌بیند. کار او دیدن است و کار شما اندیشیدن. بوعلی سینها می‌اندیشند و با ابزار فکر و عقل کار می‌کنند و مطلبی به دست می‌آورند. افکار و عقول هم که فراوان به خطا می‌روند. اختلافات در نظراتشان روشن‌ترین دلیل بر

۱-سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۱۱.

۲-سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۱۰.

۳-همان، آیه‌ی ۱۱.



خطا رفتن هایشان می باشد. اما انبیا می بینند و لذا کمترین اختلافی با هم ندارند.

﴿ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى ﴾^۱؛

«چشم پیامبر کج نمی بیند و طغیان نمی کند».

﴿ لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى ﴾^۲؛

«او آیات کبرای الهیه را می بیند و می گوید [نه این که می اندیشد و نظر می دهد]».

﴿ أَفْتَمَارُ وَنَهُ عَلَى مَا يَرَى ﴾^۳؛

«آیا با او درباره‌ی آن چه که دیده است، مجادله می کنید و باور نمی دارید؟!»

آنچنان که نابینای مادر زاد با آدم بینا مجادله کند و بگوید: تو دروغ می گویی که نور در عالم هست! او می گوید: تو نمی بینی و من می بینم. حاصل آن که مسأله‌ی مقایسه کردن پیامبران و امامان از ناحیه‌ی مردم با خودشان، یک مسأله‌ی همه عصری است و تا روز قیامت در جریان خواهد بود. آن‌ها می گویند:

﴿... مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا...﴾؛

«... شما هم مانند ما بشری هستید و امتیازی بر ما ندارید...».

پیامبران نیز می گویند:

﴿... قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ...﴾؛

۱- سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۱۷.

۲- همان، آیه‌ی ۱۸.

۳- همان، آیه‌ی ۱۲.



درست است؛ ماهم مانند شما بشری هستیم اما بشری که در ساختمان وجودی او پایگاهی به نام پایگاه وحی استقرار یافته و فرشتگان آسمانی در آن نزول و صعود دارند.

یک مثال گویا در مقایسه‌های غلط!

می‌گویند: خرسی بالای کوهی رفت. دید آنجا زنبور عسل لانه ساخته و عسل تهیّه کرده است. زنبور جلو آمد و تعارف کرد و از خرس خواست که از آن عسل میل کند. او خورد و دید خیلی خوشمزه است. گفت: شما این غذا را از کجا تهیّه می‌کنید؟ زنبور گفت: ما همین علف بیابان را که می‌خوریم، در وجودمان تبدیل به عسل می‌شود. خرس که این حرف برایش غیر قابل باور بود گفت: لعنت بر هر چه دروغگو که در عالم هست! مگر این علف بیابان را کسی بخورد، در معده‌ی او تبدیل به عسل می‌شود؟! تا می‌توانست زنبور را هو کرد. در این اثنا گاو و الاغ از راه رسیدند و خرس جریان را به آن‌ها گفت. آن‌ها هم بنا کردند با صدای انکرشان زنبور را به مسخره گرفتن. سایر حیوانات آمدند و از ماجرا باخبر شدند و هر کدام نیشی به زنبور بی‌گناه زدند و او را متهم به یاوه‌گویی کردند. در این میان الاغ به طرفداری از حیوانات پشت تربیون رفت و ایراد خطابه‌ای کرد و گفت: ای معشر حیوانات! آرام باشید و حرفم را بشنوید! من هر روز ده من از این علف‌ها می‌خورم؛ یک مثقال هم از من عسل صادر نمی‌شود. این چه حرفی است که زنبور موهوم پرست و خرافاتی می‌گوید: «من علف می‌خورم، عسل می‌دهم؟!»، برخیزید؛ بزنیید و بکوبید.



﴿...حَرُّ قُوهُ وَ انْصُرُوا آلِهَتَكُمْ...﴾!

«...آتش بزنیید و بسوزانید و از خدایانتان یاری کنید...».

آن‌ها هم برخاستند و به لانه‌ی زنبور حمله بردند. آتش زدند و هر چه کندوی عسل

بود، سوزاندند و هرچه زنبور عسل بود، کشتند و هرچه عسل بود، غارت کردند و بردند.

آری، گاو و الاغ خیال می‌کردند تمام ساختمان‌ها در عالم، مانند ساختمان گاو و الاغ است و محصولش نیز منحصرأ سرگین* است. باورشانی نمی‌شد در این عالم،

ممکن است دستگاهی هم باشد که همین گیاه بیابان را بگیرد و تبدیل به عسل کند!

حال واقعاً مقایسه‌ی پیامبر و امام با بشر عادی و گفتن: ﴿...مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ

مِثْلَنَا...﴾؛ از قبیل مقایسه‌ی زنبور عسل با گاو و الاغ است که از واقعیت و حی‌آگاهی

ندارند و نمی‌فهمند. شیر و گور خراز حیث جثّه و هیکل خیلی بزرگند؛ اما آن‌چه که

زنبور دارد، آن‌ها ندارند!

خانه‌ها سازد پر از حلّوای تر حقّ بر او این علم را بگشوده در

او به نور و حی‌حقّ عزّ و جلّ کرده عالم را پر از شمع و عسل

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا...﴾؛^۲

پی بردن به عظمت موقعیت و حی و شناختن پیامبر و امام، احتیاج به تفکّر و

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۸، فرمان بت پرستان درباره‌ی ابراهیم خلیل علیه السلام.

* سرگین: فضله‌ی چارپایان، پهن.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۸.



تدبیر دارد و استضائهی* از مشعل فروزان خاندان عصمت علیه السلام.

ولایت ائمه علیهم السلام، راه رسیدن به خدا

امام امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ)؛

«اگر خدا می خواست، خودش مستقیماً بندگانش را عارف به خودش می کرد.

اما بنایش بر این شد که ما را درهای راه رسیدن به خودش قرار دهد و لذا چاره‌ای ندارید جز این که در خانه‌ی ما بیایید و از در خانه‌ی ما به سوی خدا بروید. ما وجه‌الله و باب‌اللهم».

(فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَ لَا يَتَنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونَ)؛

«بنابر این هر که از ولایت ما اعراض کند، یا دیگری را بر ما مقدم بدارد، مطمئن

باشد که از راه حق منحرف گشته و به بیراهه افتاده است».

از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال شد: صراط چیست؟ فرمود:

(هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ)؛

* استضائیه: طلب روشنائی کردن.

۱- کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸۴، حدیث ۹.



«صراط» راه به سوی معرفت و شناخت خداست».

وَهُمَا صِرَاطَانِ: صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَصِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ أَمَّا الصِّرَاطُ
الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةُ؛

«صراط، دو صراط است؛ صراطی در دنیا و صراطی در آخرت، اما صراط در

دنیا، امامی است که اطاعتش واجب است و از جانب خدا به امامت منصوب است».

مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَاقْتَدَى بِهَدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ
جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ؛

«هر که او را در دنیا به امامت بشناسد و از او پیروی نماید، در آخرت از صراطی

که روی جهنم کشیده شده است به سلامت بگذرد».

وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرْدِي
فِي نَارِ جَهَنَّمَ؛^۱

«و هر که در دنیا امام حق را نشناسد، در آخرت از صراط می لغزد و در جهنم می افتد».

می فرمود:

يَا أَبَا حَمْزَةَ يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ فَرَأْسِخَ فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلًا وَأَنْتَ بِطُرُقِ
السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الْأَرْضِ فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا؛^۲

«شما که می خواهید چند فرسخ بیرون بروید، دلیل و راهنما می خواهید. آیا

۱- تفسیر نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۲۱.

۲- کافی، جلد ۱، صفحه ۱۸۴، حدیث ۱۰.



برای پیمودن راه‌های آسمان، نیاز به راهنما ندارید؟ در حالی که شما به راه‌های آسمان، ناآشنا ترید تا راه‌های زمین».

خداوند ما را راهنمای شما قرار داده است. از ما جدا نشوید.

اعتقاد ما درباره‌ی حضرت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

درباره‌ی حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف آن مقداری که لازم است معتقد باشیم، این است که آن حضرت دوازدهمین امام معصوم منصوب از جانب خداست. از مادر متولد شده و در پناه خدا زنده و از نظرها غایب است و روزی که خدا بخواهد، ظاهر خواهد شد و عالم را اصلاح خواهد کرد. او صراط مستقیم الی الله و امام مفترض الطاعة است و ما در زمان غیبت او وظائفی داریم و باید عمل کنیم تا شرایط ظهورش فراهم گردد. فرموده اند: تا حد اقل ۳۱۳ نفر از بندگان صالح و مخلص جمع نشوند، او ظهور نخواهد کرد! البته روشن است که این ۳۱۳ نفر، افراد عادی نیستند. هر کدام باید بتوانند مملکتی را اداره کنند. آن هم افرادی کاملاً مطیع فرمان؛ از قبیل هارون مکی.

اخلاص و ارادت هارون مکی به امام صادق علیه السلام

وقتی سهل بن حسن از خراسان خدمت حضرت امام صادق علیه السلام آمد و گفت: آقا! شما

چرا نشستهاید و قیام نمی‌کنید و امت را از دست ظالمان و جباران نجات نمی‌دهید در حالی



که جمعیت‌های فداکارِ جان نثار فراوان دارید، تنها در خراسان، بیش از صد هزار شمشیرزن آماده و گوش به فرمان شما هستند! فرمود: بنشین. بعد، امام، خدمتکار خانه را صدا زد و فرمود: تنور را آتش کن. تنور را روشن کرد و وقتی شعله‌های آتش بالا آمد، امام فرمود: ای خراسانی! برخیز در میان این تنور بنشین. او ترسید و خیال کرد از این‌که جسارت کرده مستحقّ کیفر شده است. گفت: مولای من! اگر جسارتی کردم؛ عفو کنید. در همین اثنا، هارون مکی که از اصحاب امام بود، در حالی که کفش خود را با بند انگشتش گرفته بود، وارد شد و گفت: (اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ)؛ این سلام به معنای واقعی‌اش بود؛ یعنی، تسلیمم. امام جواب سلام داد و فرمود: هارون! کفش خود را بگذار و در میان این تنور آتش بنشین. او هم بی‌درنگ کفش خود را انداخت و رفت در میان آتش نشست. بعد امام بنا کرد از سهل بن حسن به طور عادی از اوضاع و احوال خراسان سؤال کردن. او جواب می‌داد اما تمام حواسش پیش آن مرد در میان تنور آتش بود که آن بیچاره سوخت و امام از اوضاع و احوال خراسان می‌پرسد! پس از لحظاتی امام فرمود: برخیز و ببین او چه وضعی دارد؟ با عجله از جا برخاست و نگاه کرد، دید او چهار زانو در وسط آتش نشسته و شعله‌های آتش از اطراف او بالا می‌آید، اما کمترین صدمه‌ای به لباس و بدنش نرسیده است. امام فرمود: ابن‌حسن! در خراسان چند نفر مانند این، مطیع فرمان هستند؟ گفت: آقا! یک نفر هم نیست! فرمود: آری! ما خود بهتر می‌دانیم چه وقت باید قیام کنیم.^۱

حالا ما هم با آه و ناله و افغان دعای ندبه می‌خوانیم و می‌گوییم:



عَزِيزٌ عَلٰی اَنْ اَرٰى الْخَلْقَ وَلَا تَرٰى)؛

«خیلی بر من دشوار است ای مولود آقای من که همه را ببینم و تو را نبینم».

اما وقتی آمد، آیا مثل هارون مکی خواهیم بود که بی معطلی اطاعت فرمان کنیم؟

تحمل ظهور امام زمان علیه السلام قابلیت می خواهد

در حالات مرحوم و حید بهبهانی رحمتهما الله که از اعظام علما بوده اند، نقل شده که

فرموده است:

اوایل ورود من به کربلا بود. در مسجدی نماز می خواندم. روزی در اثنای صحبت در

منبر، سخن از غیبت امام زمان پیش آمد و گفتم: غیبت ایشان از الطاف و عنایات بزرگ

خداست. ما اگر الآن می آمد، تاب تحمل او را نداشتیم. این را که گفتم، دیدم مردم به هم نگاه

کردند و گفتند: معلوم می شود این مرد راضی نیست امام بیاید که مبدا بساط ریاستش را

برچیند! دیدم کم کم سر و صدا بلند شد. من ترسیدم. از منبر پایین آمدم و عبا را سر کشیده

و با عجله از مسجد خارج شده و به خانه رفتم و در را بستم. با خود گفتم: عجب! من چرا این

حرف را زدم که مردم نفهمیدند و خیال کردند من از آمدن امام ناراضی ام؟ نشسته بودم که

در زدند. پشت در رفتم و گفتم: کیست؟ گفت: منم. از صدا او را شناختم. از مریدهای پر و پا

قرص من بود که هر روز می آمد سجاده ای من را برمی داشت باهم به مسجد می رفتیم و

برمی گشتیم. در را باز کردم. با قیافه ای خشمگین سجاده را پشت در انداخت و گفت: بردار

ای مرتد بی دین!! ما، نمازهای خود را پشت سر تو باطل کردیم! این را گفت و رفت. من

وحشتم بیشتر شد و در را بستم و با حزن و اندوه تمام در خانه نشستم و از غصه خوابم



نمی‌برد. نصف شب گذشته بود که باز صدای کوبه‌ی در به گوشم رسید. با ترس پشت در رفتم و گفتم: کیست؟ دیدم همان مرد است. اما خیلی عاجزانه الحاح* می‌کند و می‌گوید: آقا ببخشید؛ غلط کردم، آمده‌ام از شما عذرخواهی کنم. وقتی مطمئن شدم که راست می‌گویید، در را باز کردم. افتاد روی پاهای من و بنا کرد بوسیدن و عذرخواهی نمودن. گفتم: مگر چه شد؟ گفت: وقتی من خوابیدم، در خواب صدای منادی را شنیدم که می‌گفت: امام ظهور کرده و آماده‌ی قیام است، خیلی خوشحال شدم. با عجله به سوی امام رفتم. تا مرا دید فرمود: بیا که به وقت آمدی. اول به حساب تو برسیم تا نوبت دیگران بشود. آنگاه فرمود: این عبا که بر دوش داری مال تو نیست و از غاصب خریده‌ای؛ آن را به صاحبش رد کن - چون امام عصر علیه السلام به واقع حکم می‌کند نه به ظاهر - گفتم: چشم! عبا را از دوش برداشتم. بعد فرمود: این قبا هم مال تو نیست، به صاحبش برگردان. آن را هم در آوردم. کم‌کم رسید به خانه و فرمود: آن خانه‌ای که در آن نشسته‌ای، مال تو نیست. آن را غاصبانه به تو فروخته‌اند. به صاحبش رد کن، بعد فرمود: آن زن هم که در اختیار داری، همسر مشروع تو نیست! خواهر رضاعی تو بوده و اشتباهاً گرفته‌ای. باید از هم جدا شوید. من سخت ناراحت شدم. در همین اثنا پسر من به نام قاسم علی از در وارد شد. تا امام چشمش به او افتاد؛ فرمود: این پسر هم از این زن به دنیا آمده و ولد شبهه است. این شمشیر را بردار و گردنش را بزن. این را که گفت، من دیگر از کوره در رفتم و با خشم تمام گفتم: به خدا قسم تو سید هم نیستی، چه برسد به این که امام باشی!! این را که گفتم، از شدت ناراحتی از خواب پریدم و فهمیدم حق با شما

*الحاح: اصرار و پافشاری کردن.



بوده. ما تاب تحمل او را نداریم.^۱

آیا واقعاً ما آماده‌ی ظهور امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) هستیم؟!

ما هم خیلی ادعای انتظار داریم و فریاد "یا صاحب الزمان عجل علی ظهورک" می‌کشیم و "منتظران را به لب آمد نفس" می‌گوییم، ولی می‌ترسیم به ما بگویند: شما دروغ می‌گویید! آیا این زندگی شما، آماده‌ی آمدن من است؟ این عروسی‌های شما، این ولیمه‌های پر اسراف و تبذیر شما، مناسب با حضور من است؟ اصلاً شما مرا به مجالس خودتان راه نمی‌دهید چون می‌خواهید در شهوتان آزاد باشید و من را مزاحم خود می‌بینید و راهم نمی‌دهید!!

حاصل اینکه ما در شرایط کنونی زمان، نیاز شدید به تحکیم اصول عقاید داریم. مخصوصاً تکیه‌ی دشمن روی مسأله‌ی امامت، بسیار جدی و عمیق است و می‌کوشند آن را از طرق مختلف خدشه‌دار کنند، چون می‌دانند: امامت که مخدوش شد، از یک طرف حقایق مربوط به توحید و نبوت مخدوش خواهد شد و از طرف دیگر روحانیت که تنها وسیله‌ی ارتباط مردم با اهل بیت رسالت است تضعیف گشته و از بین خواهد رفت و همین غایت‌آمال و آرزوهای دشمن است و لذا اصل اعتقاد به امامت که درست شد، هم معارف مربوط به توحید و نبوت و معاد آن چنان که هست

۱- معدن الاسرار فاضل قزوینی، جلد ۳، صفحه‌ی ۹۴.



در دل‌ها تحقق می‌یابد و هم مسأله‌ی فقاہت در زمان غیبت جایگاه خاص خود را به دست آورده و روحانیت به معنای واقعی‌اش در میان امت اسلام مورد تکریم و تجلیل قرار می‌گیرد.

کدام مرجع، واجد صلاحیت و شایسته‌ی تقلید است؟

این نکته هم مکرر عرض شده که باید در شناختن فقیه جامع شرایط در زمان غیبت، دقت کافی بشود و شرایطی که از طرف امام معصوم علیه السلام مقرر شده رعایت گردد که فرموده‌اند:

**فَمَا مِنْ كَانٍ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى
هُوَ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ؛**

تنها فقیه با تقوا و پاری هوای نفس نهاده‌ی کاملاً تسلیم امر مولا، شایسته‌ی تقلید است و در جمله‌ی آخر هم فرموده‌اند:

(ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْبَعَةِ لَا جَمِيعُهُمْ)؛

این شرایط در همه‌ی فقها نمی‌باشد بلکه در بعضی از آن‌ها محقق می‌گردد. اولاً فقیه شدن بسیار مایه می‌خواهد. به این سادگی نیست که هر کس چند سالی درس خوانده و آشنا به اصطلاحات فقهی شد، توانای بر افتاء* باشد و بعد از آن تقوا و ورع،



۱- وسائل الشیعه، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۱۳۱.

* افتاء: فتوا دادن، حکم صادر کردن.

یک شرط مهم و اساسی است که باید در تقلید رعایت بشود. ممکن است کسی فقیه اعلم باشد اما دارای ورع و تقوای لازم نباشد. در این صورت تقلید از او جایز نیست. ولی متأسفانه اکثر مردم متوجه این حقیقت نیستند. آن‌ها دنبال فتوایی می‌گردند که تحت عنوان دین، راه اشباع شهوات را پیش پایشان هموار کرده و آزادشان بگذارد. حالا صاحب آن فتوا هر که می‌خواهد باشد. کاری به اعلم و غیر اعلم ندارند و متقی و غیر متقی نمی‌شناسند. همین قدر که کسی عمامه‌ای داشته باشد و اسم فقیه و مجتهد و آیه الله هم روی او باشد، کافی است. در نتیجه ربا را با فتوای خود می‌خورند، رشوه را با فتوای خود می‌خورند، بی‌حجابی را با فتوای ترویج می‌کنند. قمار با فتوا، ساز و آواز با فتوا، رقص و لهو و لعب با فتوا. آری؛ آن‌چه مسلم است این است که اصالت شهوت در زندگی مردم حاکم است و می‌خواهند دین و فقیه و مجتهد و فتوا را هم به استخدام شهوت در آورند. و لذا باید به بعضی از آقایان فقها متواضعانه تذکر داد که: ای بزرگواران! بسیاری از این مردم که برای گرفتن فتوا به سراغ شما می‌آیند، برای اصلاح دینشان نیست بلکه برای ارضای تمنیات نفسانیشان است و می‌خواهند با فتوای شما رنگ دین به زندگی شهوت آلودشان بزنند و در لفافه‌ی دین، بی‌دینی کنند و شما را هم که راه بی‌دینی را تحت عنوان دین برای شان هموار کرده‌اید، به عنوان فقیه نوگرا و روشن فکر و آشنا به وضع زمان، در میان مردم معرفی کنند. در این موارد است که فرموده‌اند:

(اَهْرُبُ مِنَ الْفُتْيَا هَرَبِكَ مِنَ الْأَسَدِ وَلَا تَجْعَلْ رِقَبَتَكَ لِلنَّاسِ حِيسْرًا...!)



«از فتوا دادن بگریز؛ آن چنان که از شیر و گرگ می‌گریزی، کردن خود را پل

برای مردم قرار نده [که تو را راه جهنم رفتن خود قرار بدهند]...».

کم‌کم فقها راه به دو گروه نوگرا و سنت‌گرا تقسیم می‌کنند و آنگاه با شیطنت خاصی از طریق روزنامه‌ها و مجلات به ترویج و تبلیغ فقیه به اصطلاح نوگرای خود می‌پردازند و ضمن ایجاد اختلاف میان فقها، مبانی فقه را سست و متزلزل نشان داده و از این راه، ضربه‌ی بسیار خطرناکی به اساس فقهت و قهرابا به اساس دیانت، وارد می‌آورند. این کلام خدا را به گوش دل بشنویم:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿۷۴﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿۷۵﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا ﴿۷۶﴾ ذَلِكُمْ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ﴿۷۷﴾﴾

«بگو آیا به شما خبر دهم که زیانکارترین مردم کیانند. آن‌ها که سعی و تلاششان

در زندگی دنیا به گمراهی کشیده است و با این حال گمان می‌کنند که آن‌ها کار نیک انجام می‌دهند. آن‌ها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شده‌اند و به همین جهت اعمالشان بی‌اثر گشته است و روز قیامت میزانی برای آن‌ها برقرار نخواهیم کرد. اینان کیفرشان دوزخ است بدان سبب که کافر شده‌اند و آیات من و رسولانم را به استهزا گرفته‌اند.».



خلاصه! حساب و کتابی در کار است و کیفر و پاداشی برقرار.

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَنَا نَفْسُكُمْ تَمَنُّ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَاتَتَّبِعُوا هَا إِلَّا بَهَا﴾^۱؛

خود را ارزان نفروشید و خدا را با دنیا معاوضه نکنید.

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۲؛

در مباحث گذشته بیان شد که اگر انسان به این حقیقت توجه کند که مسافر است

و روبه مقصدی بسیار بزرگ و حیاتی می رود و آن (لقاء الله) و تقرب جوهری به کمال

لایتناهی است، همچنین توجه کند که در مسیر خود به سوی آن مقصد، مزاحمت،

مشکلات، موانع، گم گشتگی ها و راهزنی ها فراوان است و شیطان، این دشمن آشکار

انسان، برای اغوای آدمیان، دام ها و کمندها سر راهشان نهاده و گفته است:

﴿...لَا قَعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ ﴿۱۰۴﴾ ثُمَّ لَا تَيِّبُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ

خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ...﴾^۳؛

«...از چپ و راست و از پیش رو و پشت سرشان می آیم و از صراط مستقیم

منحرفشان می سازم...».



۱- نهج البلاغه فی فیض، حکمت ۴۴۸.

۲- سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۵.

۳- سوره ی اعراف، آیات ۱۶ و ۱۷.

هدایت خواهی و امام‌جویی ضرورت فطری هر انسان

آری! انسان با توجّه به این دو حقیقت، قهراً احساس می‌کند که شدیداً نیاز به هدایت و راهنما دارد و اگر هدایت نشود، به هلاک ابدی می‌افتد. این مطلب با توضیحات، در گذشته بیان شد، حال در تعقیب و تأکید همان مطلب عرض می‌شود:

از جمله تقاضاهای فطری و خواسته‌های درونی انسان؛ هدایت خواهی، پیشواطلبی و به اصطلاح شرعی خودمان، «امام‌جویی» است. همان‌گونه که انسان بر اساس فطرت و سرشتش یا غریزه و طبیعتش، حالت آب‌طلبی و غذا خواهی دارد و اگر به آن نرسد، می‌میرد، در فطرت و سرشت انسانی‌اش نیز حالت امام‌طلبی دارد و اگر به او نرسد، به هلاک ابدی می‌افتد.

تاریخ زندگی بشر، نشان می‌دهد که بشر در تمام اعصار و ادوار، تحت هر گونه شرایط و اوضاع و احوالی که بوده است، در جستجوی یک انسان کامل بوده که رشته‌ی تبعیّت از او را به گردن خود بیفکند و نقایص و کمبودهای حیاتی خویش را با پیروی از او تکمیل نماید. هر چند در همین راه، غالباً خطای در تطبیق کرده؛ یعنی، ناقص را کامل انگاشته، نقص را کمال تصوّر کرده و دنبالش رفته و به گمراهی افتاده است؛ همان‌گونه که در مسیر خداجویی و معبود طلبی که از فطرتش نشأت می‌گیرد، دچار خطای در تطبیق گشته و به بت پرستی افتاده است! ماه و خورشید و ستارگان، گاو و گوساله و آتش و دریا را خدا انگاشته و به پرستش آن‌ها پرداخته است. در مسیر کامل طلبی و امام‌جویی نیز این چنین انحرافی پیش آمده و ناقص‌ها را کامل پنداشته و رشته‌ی سر سپردگی به آن‌ها را به گردن افکنده و در ظلمات هلاکت بار اتباع از «پیر



طریقت» و «مرشد» و «قطب» افتاده است.

بنابر این اساس می‌گوییم: **مسأله‌ی امام جویی، فطری است؛ همان‌گونه که خداجویی، فطری است.** اما برای این که فطرت، خطا در تطبیق نکند و به اشتباه نرود، خداوند حکیم، عقل را کنار فطرت نشانده و او را ناظر کار قرار داده است و لذا عقل می‌گوید: آن کسی را که به عنوان کاملِ قابلِ اتِّباع و هادی راه انتخاب می‌کنی، باید دارای این دو صفت باشد: **هم بصیر و راه‌شناس باشد و هم امین و خیر خواه.** همان‌طور که در خداجویی و معبودطلبی نیز همین نظر را می‌دهد و می‌گوید: آن که دنبالش می‌گرددی تا معبود تو باشد و از تو رفع نیاز مندی‌ها بنماید، زمین و آسمان و ماه و خورشید و گوساله و گاو نیست. او وجود لایتنه‌های در کمال است، صَمَد است و نیازمند به خارج از ذات خود نیست. در اینجا هم می‌گوید: آن انسان کامل که دنبالش می‌گرددی تارشته‌ی تبعیت از او را به گردن بیفکنی و با هدایت او به مقصد اعلیٰ نائل گردی، باید دارای این دو صفت بصیرت و امانت باشد. هم راه را به اشتباه نرود و هم خودخواه و منفعت طلب نباشد. آدمی که زمینه‌ی جهل و خیانت در وجودش هست، صلاحیت هدایت ندارد و این همان عنصر عصمت است که ما شرط نبوت و امامت می‌دانیم و می‌گوییم: پیامبر و امام باید معصوم باشند. بنابر این **لزوم امامت، حکم فطرت است و لزوم عصمت، حکم عقل است.**

فطرت در رتبه، متقدّم بر عقل است. آنجا که فطرت حاکم است، هنوز نور عقل آنجا نتابیده است. کودک نوزاد که تازه از مادر متولد شده، احساس گرسنگی کرده، گریه می‌کند و شیر می‌طلبد. این شیر طلبی، حکم عقل نیست؛ چون هنوز نور عقل در



او تجلی نکرده است. این همان تقاضای فطرت یا غریزه و طبیعت است که احساس یا وجدانِ نیاز می‌کند و فریاد می‌زند. آدم گرسنه و تشنه که دنبال نان و آب می‌رود، به حکم عقل نمی‌رود؛ بلکه به حکم فطرت یا غریزه و طبیعت است که گرسنه دنبال غذا می‌گردد و تشنه دنبال آب، منتهی اگر عقل هدایتش نکند، سراغ غذاهای مضر و مفسد می‌رود و به هلاکت می‌افتد. امام طلبی نیز پیش از این که حکم عقل صادر شود، تابع حکم فطرت است. آنگاه عقل در رتبه‌ی متأخر* از فطرت، حکم لزوم عصمت را صادر می‌کند. در نتیجه عقل و فطرت؛ دست به دست می‌دهند و لزوم امام معصوم را اثبات می‌کنند که باید در زندگی بشر، امام معصوم مُطاع* و مُتَّبِع* باشد. همان گونه که باید خدای کامل مطلق، معبود بشر باشد.

تعیین شخص امام علیه السلام با کیست؟!

حال، تعیین شخص امام با کیست؟ آن مربوط به وحی است. وقتی از دیدگاه فطرت و عقل، لزوم امام معصوم مسلم شد، نوبت وحی می‌رسد و دارندگان شرایط امامت را معرفی و معین و مشخص می‌کند و راه را به روی شیادان فسادانگیز می‌بندد زیرا همان گونه که اگر غذا و آب سالم به آدم گرسنه و تشنه نرسد، به سراغ غذای مضر

*متأخر: پس مانده، عقب افتاده.

*مُطاع: فرمانروا.

*مُتَّبِع: کسی که از او پیروی کند، پیشوا.



مفسد می‌رود، اگر امام حق نیز به بشر عرضه نشود، به حکم فطرت سراغ مدعیان کاذب می‌رود. اینجاست که مشعل فروزان وحی، راه فطرت و عقل را روشن می‌کند و می‌فرماید:

﴿ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴾^۱

«ما گروهی را به عنوان امامان و پیشوایان حق قرار داده و زمام امر هدایت را به دست آن‌ها سپرده‌ایم و وجود آن‌ها را به طور وحی تکوینی منبع خیرات و برکات قرار داده‌ایم».

همان کس که تقاضای غذا در وجود انسان قرار داده، غذا هم عرضه کرده است. تقاضای آب قرار داده، آب هم عرضه کرده است، جنین را در رحم مادر؛ خون طلب آفریده، خون هم به او عرضه کرده است. وقتی هم به این دنیا منتقلش کرده، مزاجش را شیر طلب گردانیده و پستان پر از شیر نیز در اختیارش گذاشته است. در تمام مراحل، متناسب با تقاضا، عرضه‌ی کافی کرده است، هم تقاضا از او و هم عرضه از او است، حالا همان کس که تقاضای امام در وجود انسان قرار داده است، همو باید امام متناسب با آن تقاضا را به او عرضه کند و کرده است، چنان که می‌فرماید:

﴿ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ... ﴾

۱-سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷۳.



﴿... وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ﴾؛^۱

ابتدا صلاحیت و شایستگی مخصوص به آن‌ها دادیم و سپس منصب امامت را به آن‌ها عطا کردیم.

درباره‌ی حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ

إِمَامًا...﴾؛^۲

برای ابراهیم صحنه‌های امتحانی سنگین پیش آوردیم تا زمینه‌ی امامت در وجودش فراهم شود. پس از طی مراحل متعدد گفتیم: اینک تو را امام برای مردم قرار دادیم. از لام **لِلنَّاسِ**؛ احتمالاً می‌شود فهمید که امام، **مطلوبِ طلبِ درونی انسان** هاست. در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿... فَأَمَّا يَا تِئِنَّكُمْ مِنِّي هُدًى...﴾؛

...از جانب من، هدایت خواهد آمد... آن‌گاه؛

﴿... فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛^۳

«...هر کس از هدایت من تبعیت کند، در دنیا و آخرت خوف و حزنی نخواهد

داشت [چون موافق با فطرت حرکت کرده است].»



۱-سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷۲.

۲-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۴.

۳-همان، آیه‌ی ۳۸.

چنان که می فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...﴾^۱

«روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خدا

انسان ها را بر آن آفریده است.».

دلبستگی به خدا و امام که مظهر صفات خداست، دین و مقتضای فطرت است و دین قیّم و استوار که تبدیل بردار نیست، همین تقاضاست که در فطرت شما قرار داده ایم. هم خداجویی است و هم امام جویی.

برای تأیید مطلب، چند جمله ای از اذن دخول به مشاهد مشرفه که از حضرات معصومین علیهم السلام رسیده است، می خوانیم. متأسفانه ما غالباً به ظواهر الفاظ اکتفا می کنیم و تدبّر و تأمل در محتوای آن ها نمی کنیم. در آداب زیارت فرموده اند: ^۲وقتی کنار روضه ی مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سایر مشاهد مشرفه رسیدید، بایستید و با ادب و خضوع تمام بگوئید:

﴿اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ بُقْعَةٌ طَهَّرْتَهَا﴾؛

«خدا یا! اینجا که ایستاده ام؛ مکان مقدّسی است که توبه آن طهارت داده ای.».

همان طور که فرموده ای:

۱-سوره ی روم، آیه ی ۳۰.

۲-مفاتیح الجنان، صفحه ی ۳۱۲.



﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؛^۱
(وَعَقْوَةٌ شَرَفَتْهَا)؛

«آستان اقدس و ساحت مقدّسی است که به آن شرافت داده‌ای».

حَيْثُ أَظْهَرْتَ فِيهَا أَدَلَّةَ التَّوْحِيدِ)؛

در اینجا، ادله‌ی توحید را ظاهر ساخته‌ای. آنان که دلیلِ راهند تا ما را به قرب
کمال مطلق برسانند و موحدان سازند.

امام زمان عليه السلام حافظ نظام هستی

فطرتِ ما امام را می‌خواهد اما او را خوب نمی‌شناسیم. عقل ما هم می‌گوید:
امام باید معصوم باشد، باز نمی‌شناسیم و نمی‌دانیم آن کسانی که هم مطلوب فطرتند و
هم محبوب عقل، چه کسانی هستند؟!؛

(وَأَشْبَاحَ الْعَرْشِ الْمَجِيدِ)؛^۲

«این‌ها کسانی هستند که احاطه‌ی به عرش مجید داشته‌اند».

عرش که مقام حاکمیت و عالمیت خداست؛ این بزرگواران از ساکنان آن
مقامند که در زیارت جامعه می‌خوانیم:

حَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ)؛^۳

۱-سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

۲-مفاتیح الجنان، صفحه‌ی ۳۱۲.

۳-همان، صفحه‌ی ۵۴۷.



«خدا شما را انواری آفرید و محیط به عرش خودش قرار داد».

حقیقت آن که: ما درست درک نمی کنیم که عرش، یعنی چه و احاطه‌ی به عرش یعنی چه؟ این که مقام علم و قدرت خدا در اختیار آن‌ها قرار گرفته و آن‌ها محقق* به عرش خدا هستند، چه عظمتی را افاده می کند؟

(الَّذِينَ اصْطَفَيْنَهُمْ مُلُوكًا لِحِفْظِ النَّظَامِ)؛^۱

یعنی: خدایا! من معتقدم که تو این انوار عرشی را ملک و سلطان مطلق برای حفظ نظام خلقت قرار دادی.

اداره‌ی نظام خلقت، واگذار به اراده‌ی آن‌هاست. شاید در ذهن بعضی خطوط کند که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف‌الآن که غایب است، نه مرجع احکام است و نه قیام به اصلاح عالم می کند، بنابراین وجود آن حضرت چه نقشی در عالم دارد که باید از مادر متولد شده و زنده بماند تا زمان ظهور فرا برسد؟ عرض می شود: باید توجه کامل به این حقیقت داشت که امام زمان کارش تنها مرجعیت احکام دین و اصلاح جامعه‌ی بشری نیست، بلکه کار عمده‌اش حفظ نظام خلقت است؛ یعنی، همان گونه که خداوند، خورشید را حافظ نظام منظومه‌ی شمسی قرار داده است و تمام کرات بر محور او می چرخند- و اگر او نباشد، اختلال در نظام کواکب و سیارات به وجود آمده و متلاشی می گردند- همچنین خالق حکیم اراده‌اش بر این تعلق گرفته که باید همیشه

*مُخْبِق: محیط.

۱- مفاتیح الجنان، صفحه‌ی ۳۱۲.



در عالم یک فرد انسان کامل با همین بدن عنصری و با تمام خواص بشری موجود باشد. حالا چه حاضر و چه غایب - تا همچون خورشید در منظومه‌ی شمسی اش محور وجود عالمیان باشد و تمام برکات از سوی خالق هستی از طریق وجود آن انسان کامل به عالمیان برسد که فرموده‌اند:

(لَوْ لَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا)؛^۱

«اگر حجّت در روی زمین نباشد، زمین با اهلش نابود می‌گردد».

(بِيَمِينِهِ رُزِقَ الْوَرَىٰ وَ بِوُجُوْدِهِ ثَبَّتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ)؛^۲

ثبات زمین و آسمان، بستگی به وجود او و اراده‌ی او دارد و روزی روزی خواران از هر قبیل که باشد، از کف با کفایت او به آنان می‌رسد.

این جمله هم مؤید مطلب مورد بحث است:

(كَمَا أَوْجَبَتْ رِيَّاسَتَهُمْ فِي فِطْرِ الْمُكَلَّفِينَ)؛^۳

«ریاست آن‌ها را در فطرت مکلفین قرار دادی».

یعنی فطرت انسان‌ها، طالب و پذیرای ریاست امامان معصوم علیهم‌السلام است.

(وَبَعَثْنَهُمْ لِقِيَامِ الْقِسْطِ فِي ابْتِدَاءِ الْوُجُوْدِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ)؛^۴

«آن‌ها را از ابتدای هستی برانگیخته‌ای و مقرر داشته‌ای که به دست آن‌ها



۱- بحار الانوار، جلد ۲۳، صفحه‌ی ۶.

۲- دعای عدیله، مفاتیح الجنان، صفحه‌ی ۸۵.

۳- مفاتیح الجنان، صفحه‌ی ۳۱۲.

۴- همان.

اقامه‌ی قسط و عدل در میان جوامع انجام پذیرد».

آن‌ها بیایند و از جامعه‌ی بشر، جامعه‌ی انسانی بسازند. اگر آن‌ها نباشند، جامعه‌ی انسانی به معنای واقعی‌اش تحقق نخواهد یافت. به راستی اگر امام آفریده نشده بود تا جامعه‌ی بشر را به راه سعادت ابدی بیفکند و به حیات جاودانی برساند، دستگاه خلقت، دستگاه لغو و بی‌فایده بلکه کودکانه و سفیهانه‌ای می‌شد که این نظامات محیرالعقول، آفریده شده باشد برای انسان و انسان برای تبعیت از جباران و درنده‌خویان سبک مغز بی‌خرد! درست مثل اینکه کسی در یک فضای وسیعی خانه‌ای بسیار مجلل و مجهز بسازد، آنگاه در را باز کند و یک مشت گرگ‌ها و خوک‌ها را در آن رها کند تا یکدیگر را بزنند و بکوبند و فضولات و کثافات در آن بریزند. آیا این یک کار ابلهانه نیست؟

هدف از آفرینش جهان، برقراری حکومت حضرت مهدی (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف)

خدا هم این عالم را با این همه جهازات شگفت‌انگیز ساخته باشد برای این که امثال فرعون و شداد و یزید و معاویه و دیگران بیایند و این همه جنایات و درنده‌خویی‌ها از خود بروز بدهند؟ آیا این، جای اعتراض به خالق عالم ندارد؟ خداوند متعال خودش فرموده است: این هدف من نبوده است!



﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾^۱

من بازیگر نیستم و چنین کار کودکانه‌ای نمی‌کنم.

﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ...﴾^۲

من از این آفرینش، غایت و هدفی حکیمانه دارم. دستگاه خلقت زمانی عاقلانه و دارای هدف و مقصد انسانی خواهد بود که گرداننده‌اش علی‌امیرالمؤمنین^{علیه السلام} باشد و مدیر و مدبرش امام حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف. در این صورت است که می‌توانیم بگوییم:

همه‌ی نظامات عظیم خلقت، برای انسان ساخته شده و انسان برای تبعیت از علی‌امیرالمؤمنین^{علیه السلام} و امام حجة بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که نتیجه‌اش حیات ابدی خواهد بود و سعادت سرمدی، لذا خداوند متعال فرموده است:

﴿لَوْلَا كَمَا خَلَقْتُ الْأَفَلَكَ﴾^۳

ای پیامبر! اگر تو و جانشینانت نبودید، من اصلاً عالمی خلق نمی‌کردم.
رسول خدا ﷺ فرموده‌اند:

﴿لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا الْيَوْمَ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّىٰ يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا صَالِحًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِي أَسْمُهُ أَسْمَىٰ وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ



۱-سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۶.

۲-سوره‌ی احقاف، آیه‌ی ۳.

۳-بحار الانوار، جلد ۱۵، صفحه‌ی ۲۸.

قَسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِّتَ ظُلْمًا وَجَوْرًا؛^۱

«اگر از عمر دنیا تنها یک روز مانده باشد، خدا همان یک روز را آن قدر طولانی می‌کند تا مردی از اهل بیت من که هم اسم و هم کنیه‌ی من است ظاهر شود و عالم را بر از عدل و داد کند».

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۲

«ما مقرر کرده‌ایم که باید حتماً زمین به دست بندگان صالح من بیفتد [و حکومت، حکومت صالحان گردد]».

وظیفه‌ی شیعیان در عصر غیبت

اینک ما در زمان غیبت موظفیم با آیاتی که در ارتباط با حضرت ولیّ زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تفسیر شده و روایات فراوانی که راجع به شوون گوناگون آن امام بزرگوار رسیده است، مانوس باشیم تا اعتقاد به آن حضرت در جان ما رسوخ پیدا کند و محکم شود. چون عوامل شبهه انگیز و تزلزل آور در زمان مافراوان شده است، بکشیم حدّ اقل عقاید خودمان را محکم کنیم؛ اگر نتوانستیم در دیگران اثر بگذاریم، مسؤولیتی نخواهیم داشت.

۱- تفسیر نور الثقلین، جلد ۳، صفحه‌ی ۶۲۰.

۲- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۵.



﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ...﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید مراقب خود باشید در صورتی که شما هدایت

یافتید گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند به شماربانی نمی‌رساند».

کتاب "منتخب الاثر" روایات فراوانی را که از همه‌ی معصومین علیهم‌السلام دربارهی حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رسیده جمع‌آوری کرده است، یک نمونه از آن ضمن خطبه‌ی غدیریّه‌ی حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است. همان روز که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را به امر خدا به ولایت منصوب کرد، همان روز سخن از امامان علیهم‌السلام به میان آورده است و مخصوصاً روی حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تکیه‌ی زیادی دارد و خصائص آن حضرت را بیان می‌کند. این چند جمله را از همان خطبه به طور منتخب نقل می‌کنیم، می‌فرماید:^۲

(مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ آخِرُ مَقَامٍ أَقَوْمُهُ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ)؛

«مردم! این آخرین موقعی است که من ایستاده‌ام و با شما صحبت می‌کنم».

پس از این دیگر شما را اینجا نخواهم دید. چون ماه‌های آخر عمر شریفشان بود و تقریباً دو ماه بعد از آن خطبه، از دنیا رحلت فرمودند.

(فَاسْمَعُوا وَاطِيعُوا وَأَنْقَادُوا أَمْرَ رَبِّكُمْ)؛

۱-سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۰۵.

۲-قسمت‌های منتخب از غدیریّه، از کتاب احتجاج طبرسی، جلد ۱، صفحه‌ی ۷۴ و بعد این صفحه نقل شده است.



«حال بشنوید و فرمان خدای خود را اطاعت کنید».

فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ مَوْلِيكُمْ وَ الْهَكْمُ؛

«در درجه‌ی اول خدا، مولاو معبود شماست».

ثُمَّ مِنْ دُونِهِ مُحَمَّدٌ وَ لِيُكْمِ الْقَائِمِ الْمُخَاطَبِ لَكُمْ؛

«بعد از خدا، محمد ولی و سرپرست شماست که هم اکنون سرپایاستاده و با

شما سخن می‌گوید».

ثُمَّ مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ وَ لِيُكْمِ وَ إِمَامُكُمْ بِأَمْرِ رَبِّكُمْ ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي

مِنْ وَ لَدِهِ إِلَى يَوْمٍ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ؛

«پس از من، علی، ولی و سرپرست شما و امام شما به امر خدای شماست، سپس

امامت در فرزندان من، از فرزندان اوست تا روزی که خدا و رسولش را ملاقات کنید».

مَعَاشِرَ النَّاسِ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ مِنْ صُلْبِهِ وَ ذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ؛

«مردم! فرزندان هر پیامبری از صلب خود آن پیامبر است ولی فرزندان من

[امامان] از صلب علی هستند».

مَعَاشِرَ النَّاسِ آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ؛

«ای مردم! به خدا و رسول خدا و آن نوری که همراهش نازل شده، ایمان بیاورید».

مَعَاشِرَ النَّاسِ النُّورُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَسْلُوكٍ ثُمَّ فِي عَلِيٍّ ثُمَّ فِي

النَّسْلِ مِنْهُ إِلَى الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ اللَّهِ وَ بِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنَا؛

«ای گروه مردمان! همانا نور از جانب خدا در من قرار دارد. پس از من در علی،

سپس در نسل اوست؛ تا اینکه به قائم مهدی برسد، همان کس که حق خدا و هر حقی را



که از آن ماست، خواهد گرفت».

وَقَدْ بَلَغْتَ مَا أَمَرْتُ بِتَبْلِيغِهِ؛

«مردم! من آن چه را که مأمور به تبلیغ آن بودم، تبلیغ کردم».

حُجَّةً عَلَى كُلِّ حَاضِرٍ وَ غَائِبٍ؛

«و این حجّت شد بر هر حاضر و هر غائبی».

وَعَلَى كُلِّ أَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ أَوْ لَمْ يَشْهَدْ؛

«حجّت بر همه کس تمام شد، چه آنانکه در اینجا حاضر بودند و چه آنانکه حاضر

نبوده‌اند!»

وُلِدَ أَوْ لَمْ يُوَلَدْ؛

«چه آنان که از مادر زاده شده‌اند و چه آنان که هنوز از مادر زاده نشده‌اند».

فَلْيَبْلُغِ الْحَاضِرُ الْغَائِبَ وَالْوَالِدُ الْوَلَدَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛

«باید این گفتار مرا حاضران به غائبان و پدران به فرزندان نشان تا روز قیامت ابلاغ

نمایند».

آنگاه درباره‌ی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف توضیح و تفصیل

بیشتر از سایر امامان دادند و فرمودند:

(مَعَاشِرَ النَّاسِ... أَلَا إِنَّ خَاتِمَ الْأَيُّمَةِ مِنَّا الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ إِلَّا أَنَّهُ الظَّاهِرُ

عَلَى الدِّينِ)؛

«ای مردم! آگاه باشید! آخرین امام از ما، همان امام قائم مهدی است. همو که

غلبه‌ی بر همه‌ی ادیان خواهد داشت».



(إِلَّا أَنَّهُ الْمُنْتَقِمُ مِنَ الظَّالِمِينَ)؛

«توجه! که او انتقام گیرنده از ستمگران است.»

(إِلَّا أَنَّهُ فَاتِحُ الحُصُونِ وَ هَادِمُهَا)؛

«توجه! که او گشاینده‌ی دژهای محکم و ویرانگر قلعه‌های سخت بنیان

[ظالمان] است.»

(إِلَّا أَنَّهُ مُدْرِكٌ بِكُلِّ تَارٍ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ)؛

«توجه! که او خونخواه خون‌های به ناحق ریخته‌ی اولیای خداست.»

(إِلَّا أَنَّهُ وَارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَ الْمُحِيطُ بِهِ)؛

«توجه! که او وارث تمام علوم و محیط به همه‌ی دانش‌هاست.»

(إِلَّا أَنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ)؛

«توجه! که او خبر گزار از جانب پروردگار خویش است.»

(إِلَّا أَنَّهُ الْمُفَوِّضُ إِلَيْهِ)؛

«توجه! اوست که تدبیر امور خلیق، واگذار به او شده است.»

(إِلَّا أَنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةً وَ لَا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَ لَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ وَ لَا نُورَ إِلَّا عِنْدَهُ)؛

«توجه! که اوست تنها حجت پایدار خدا و حجت دیگری بعد از او نخواهد بود و

حقی نیست جز آنچه که همراه اوست و نوری نیست جز آنچه که در نزد اوست.»

(إِلَّا وَ أَنَّهُ وَلِيُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حَكَمَهُ فِي خَلْقِهِ وَ أَمِينَهُ فِي سِرِّهِ وَ عَلَانِيَتِهِ)؛

«توجه! که اوست ولی خدا در روی زمین و داور او در میان خلیق و امین او در

پیدا و نهان امور.»



پیشگویی حوادث آخرالزمان در روایات

توجهی هم به روایاتی داشته باشیم که چهارده قرن پیش راجع به حوادث آینده‌ی زمان اشاراتی فرموده‌اند که به حق از معجزاتشان محسوب می‌شود و ما بالعیان آن‌ها را می‌بینیم، از جمله از رسول خدا ﷺ منقول است:

الف: ظاهر نیکو اما باطن ناپاک!

(سَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ تَخْبِثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ وَتَحْسُنُ فِيهِ عَلَانِيَتَهُمْ)؛

«زمانی بر امت من خواهد آمد که در آن زمان باطنشان ناپاک و ظاهرشان نیکو

می‌شود».

ب: حرص دنیا

(طَمَعًا فِي الدُّنْيَا)؛

«دنیاطلبی در جانشان رسوخ می‌کند».

پ: بی‌اعتنایی به وعده‌های خدا

(لَا يُرِيدُونَ مَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ)؛

«خواهان آنچه که نزد خداست نمی‌باشند و وقتی به وعده‌های خدا

نمی‌گذارند».



ت: ریاکاری

(يَكُونُ أَمْرُهُمْ رِيَاءً لَا يُخَالِطُهُ خَوْفٌ)؛

«کارشان ریاایی می‌شود و خالی از خوف خدا».

ث: مستجاب نشدن دعاها

(يَعْمَهُمُ اللَّهُ مِنْهُ بِعِقَابٍ)؛

«در این موقع است که خداوند آن‌ها را به عذاب و عقابی فراگیر و عمومی مبتلا

می‌سازد».

(فَيَدْعُونَهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ) ^۱

«آنگاه مانند آدمی که در حال غرق شدن است و دست و پایی زند، دعا می‌کنند

و هرگز هم اجابت نمی‌بینند».

ج: کاهش عالمان دینی

(إِذَا رُفِعَ الْعِلْمُ وَظَهَرَ الْجَهْلُ)؛

«آن زمانی است که علم [بارفتن علما] بساطش از میان مردم برچیده می‌شود و

۱-منتخب الاثر، صفحه ۴۲۶، حدیث ۵، نقل از بحار الانوار.



جهل‌جانشین آن می‌گردد».

چ: افزایش قاریان قرآن عاری از عمل

(كَثُرَ الْقُرَّاءُ وَقَلَّ الْعَمَلُ)؛

«قاریان قرآن فراوان می‌شوند و عمل به قرآن کم می‌گردد».

قاریان، حافظان، معلمان و مفسران قرآن از زنان و مردان تا بخواهید زیاد دیده می‌شوند اما از عمل به قرآن خبری به گوش نمی‌رسد، گویی که ملخ ریشه‌ی آن را خورده است.

ح: افزایش شاعران

(كَثُرَ الشُّعْرَاءُ)؛

شعرا [نیز] زیاد می‌شوند و احیاناً بیش‌تر از قاریان قرآن که حتی در مجالس ترحیم نیز اکثراً به جای قرآن، شعر می‌خوانند و ثواب آن را هدیه به روح میت می‌کنند!!

خ: کاهش فقهای هدایتگر

(قَلَّ الْفُقَهَاءُ الْهَادِينَ وَ كَثُرَ فُقَهَاءُ الضَّلَالَةِ)؛

«فقها [که گفته می‌شود، تنها صنف مستنبط* احکام فقهی نمی‌باشند بلکه منظور

*مُستنبط: بیرون آورنده، استنباط‌کننده.



مطلق دانشمندان آگاه از مبانی دین است، اعم از متلبس به لباس روحانی و غیر آن در آن زمان [اضلالگرانشان بیش از هدایتگرانشان می‌باشند].

د: رفتارشان بر خلاف گفتارشان

(كَلَامُهُمْ حِكْمَةٌ وَّ اَعْمَالُهُمْ دَاءٌ لَا يَقْبَلُ دَوَاءً)؛

«سخنانشان، حکیمانه است و اعمالشان دردی درمان‌ناپذیر است».

ذ: حلال شمردن دروغ

(اسْتَحَلُّوا الْكُذْبَ)؛

«دروغگویی در میان مردم حلال می‌شود».

اصلاً زندگی بر اساس دروغ می‌چرخد. اگر دروغ نباشد، کارشان پیش نمی‌رود.

ر: رباخواری آشکار

(وَ كَانَ الرَّبُّ ظَاهِرًا لَا يُعَيَّرُ)؛

«رباخواری آن چنان عادی و علنی می‌شود که مجالی برای توییح و سرزنش

نمی‌ماند».

واقعاً عجیب است! این سخنان از معجزات رسول خدا و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام

است. آن روز فرموده‌اند و امروز می‌بینیم که این چنین شده است. اگر امروز کسی



بگوید: این معامله ربوی و حرام است، نه تنها باورشان نمی شود؛ بلکه گوینده را به تمسخر و استهزاء می گیرند.

ز: بناها بلند و محکم

(شَيِّدُوا الْبِنَاءَ)؛

«ساختمان های محکم و برج های بلند و با عظمت می سازند».

ژ: تعطیلی احکام قرآن

(عُطِّلَ الْكِتَابُ وَ أَحْكَامُهُ)؛

«قرآن و احکامش تعطیل می شود».

س: دگرگون شدن احکام دین

چنان می شود که:

(إِذَا قَامَ الْقَائِمُ دَعَى النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ جَدِيداً)؛

«امام قائم، مردم را به اسلام جدید دعوت می کند»!!

ش: قمار، مایه ی افتخار

(وَرَأَيْتَ الْقِمَارَ قَدْ ظَهَرَ)؛



«قمار آشکار و احياناً مایه‌ی افتخار می‌گردد».

ص: فراگیر شدن ساز و آواز

(رَأَيْتَ الْمَلَاهِيَّ قَدْ ظَهَرَتْ يُمِرُّ بِهَا لَا يَمْنَعُ أَحَدٌ أَحَدًا)؛^۱

«ساز و آواز و آهنگ‌های لهوی آن چنان فراگیر می‌شود که مسلمانان از کنار آن

به طور عادی می‌گذرند و خود را موظف به نپی از آن نمی‌دانند».

عجیب‌تر این‌که جزء مقدمات در مجالس جشن و عزای امامان علیهم‌السلام به حساب

آمده و احياناً راه تقرب به خدا هم محسوب می‌گردد!!

دعا برای تعجیل فرج: توفیق صبر بر غیبت

فرموده‌اند: در زمان غیبت دعا برای تعجیل فرج و حفظ ایمان و یقین زیاد داشته

باشید. ضمن دعا در زمان غیبت، این چند جمله آمده است:

(وَلَا تَسْلُبُنَا الْيَقِينَ لِطُولِ الْأَمَدِ فِي غَيْبَتِهِ)؛

«خدا یا! نکند به خاطر این‌که مدت غیبتش طول کشیده است، حالت یقین ما از

بین برود».

۱- این جملات قسمت‌هایی از لابلای روایات متعدد به طور منتخب نقل شد. کسانی که خواهان

تفصیل آن باشند به کتاب منتخب الاثر از صفحه‌ی ۲۴ تا صفحه‌ی ۳۸ رجوع نمایند.



این بلا و گرفتاری بسیار بزرگی است و خدا نکند دچار آن بشویم. حالا با این همه گناهان که داریم، کاری کنیم که حداقل اعتقاد ما نسبت به امامانمان خدشه دار نشود.

تُبَيِّنُنِي عَلَى طَاعَةِ وَلِيِّ أَمْرِكَ؛

«خدا یا! در زمینه‌ی اطاعت از ولیّ امرت، تثبیت کن.»

مرا ننگه دار. نگذار متزلزل بشوم. نگذار اعتقادم از بین برود. البته ما انتظار فرج داریم و برای تعجیل در فرج نیز دعا می‌کنیم اما می‌دانیم که غیبت و طول مدّت غیبت بر اساس مصلحت الهیه است و ما حقّ چون و چرا گفتن نداریم. در همین دعا می‌خوانیم:

فَصَبِّرْ نِي عَلَى ذَلِكَ حَتَّى... لَا أَقُولَ لِمَ وَ كَيْفَ؛

«خدا یا! به من توفیق صبر بر غیبت آن حضرت عنایت کن به طوری که نگویم چرا

غیبت طول کشید و این چگونه است؟»

وَمَا بِالْوَليِّ الْأَمْرِ لَا يَظْهَرُ وَقَدْ اَمْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ؛

«با این که زمین پر از جور و ستم شده است، پس چه شده که ولیّ امر ظهور

نمی‌کند؟»

چرا در فرج حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تعجیل نمی‌شود؟

در عین حال که ما تعجیل در فرج را دوست داریم، ولی حقّ نداریم بگوییم:



چرا تعجیل در فرج نمی شود؟

می گوییم: آن چه خدا خواسته است، مصلحت در همان است. اگر تأخیر خواسته، ما هم تأخیر می خواهیم، اگر تعجیل خواسته، ما هم تعجیل می خواهیم و در عین حال اشتیاق شدید به تعجیل در فرجش داریم. آن چه ما به آن موظف هستیم، انتظار است؛ یعنی، آماده ساختن خویش از نظر اخلاق و عمل که مورد پسند آن حضرت باشد. خیال نکنیم ما آماده ایم و هیچ نقصی نداریم. آری؛ خوش بود، گر محک تجربه آید به میان

پس سیه روی شود هر که در او غش باشد!

یاران حقیقی مهدی آل محمد (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چه کسانی هستند؟

در کتابی خواندم، شاید در حدود دویست - سیصد سال پیش جمعی از صلحا در نجف اشرف مجتمع بودند. از آدم‌های بسیار خوب و مقدّس. روزی با خودشان نشستند و گفتند: چرا امام نمی آید؟ در صورتی که ما بیش از ۳۱۳ نفر که او لازم دارد هستیم. به این فکر افتادند که سرّ تأخیر در ظهور را به دست آورند. تصمیمشان بر این شد که از بین خودشان یک نفر را که به تأیید همه، خوب‌ترینشان است، انتخاب کنند و او را بفرستند در مسجد کوفه یا سهله تا اعتکاف کند و از خود امام بخواهد که سرّ تأخیر در ظهور را بیان فرماید.

جمعیت خودشان را به دو قسمت تقسیم کردند و قسمت بهتر را باز به دو قسمت و باز همچنین، تا آن فرد آخر را که از همه بهتر و مقدّس‌تر و زاهدتر بود انتخاب کردند که او به مسجد سهله یا مسجد کوفه برود. او هم رفت و بعد از دو - سه روز برگشت. پرسیدند: چه



طور شد؟ گفت: راست مطلب این که وقتی من از نجف بیرون رفتم و رو به مسجد سهله راه افتادم، با کمال تعجب دیدم شهری بسیار آباد و خرم در مقابل من ظاهر شد. جلو رفتم پرسیدم: اینجا کجاست؟ گفتند: این شهر صاحب‌الزمان است و امام ظهور کرده است. بسیار خوشحال شدم و شتابان به در خانه‌ی امام رفتم. کسی آمد و گفتیم: به امام بگو فلانی آمده و اذن ملاقات می‌خواهد. او رفت و برگشت و گفت: آقا می‌فرمایند: شما فعلاً خسته‌ای، از راه رسیده‌ای. برو فلان خانه (نشانی دادند) آنجا مرد بزرگی هست. ما دختر او را برای شما تزویج کردیم. آنجا باش و هر وقت احضار کردیم، بیا. من خوشحال شدم. به آن آدرس رفتم و خانه را پیدا کردم. از من خیلی پذیرایی کردند و آن دختر را به اتاق من آوردند، هنوز ننشسته بودم که در اتاق را زدند. گفتیم: کیست؟ گفت: مأمور از طرف امام؛ می‌فرمایند: بیا! می‌خواهیم قیام کنیم و شما را به جایی بفرستیم. گفتیم: به امام بگو امشب را صبر کنید. گفت: فرموده‌اند: همین الآن بیا. گفتیم: بگو من امشب نمی‌آیم! تا این را گفتیم، دیدم هیچ خبری نیست. نه شهری هست، نه خانه‌ای هست و نه عروسی! من هستم و صحرای نجف.^۱

معلوم شد مکاشفه‌ای بوده و خواسته‌اند به ما بفهمانند که ما هنوز آمادگی برای آمدن امام زمان علیه السلام نداریم. یک دختر به ما تزویج کرده‌اند و ما به خاطر او دست از امام زمانمان برداشته‌ایم!

فطرت سالم در طلب امام معصوم علیه السلام است!

اجمالاً عرض شد: انسان، فطرتاً طالب امام است و عقل انسان نیز حاکم به لزوم

۱- معدن الاسرار فاضل قزوینی، جلد ۳، صفحه ۹۵.



عصمت در امام است. وحی و قرآن نیز، امامان معصوم را مشخص کرده و در دسترس آدمیان قرار داده‌اند، منتهی باید به این نکته توجه داشت که تازمانی که فطرت امام جوویی بشر، در مسیر اصلی خود افتاده و امام حق را می‌طلبد، خداوند حکیم نیز امام حق را به بشر عرضه می‌کند و او را در دسترس آدمیان قرار می‌دهد اما همین که انحرافی در تقاضای فطری بشر به وجود آمد و از امام حق، اعراض کرد و روبه امام باطل رفت و این اعراض نیز از حد گذشت، در این صورت دیگر عرضه کردن امام حق به بشر باطل خواه، لغو است و نگه داشتن او در میان این چنین مردم نالایق، تزییع نعمت است و خلاف حکمت و باید از دست بشر گرفته شود. تا کودک، شیر خوار است و خواهان شیر مادر، وقتی مک به پستان می‌زند، شیر در پستان جوشش می‌کند و از اطراف لب‌های طفل می‌ریزد. اما همین که کودک از شیر و پستان اعراض کرد و به پستان مک نزد، طبعاً شیر در پستان واپس می‌رود و عاقبت می‌خشکد چرا که عرضه کردن پستان پر از شیر به کودک معرض از شیر، لغو است و خلاف حکمت.

مردمی که علی علیه السلام، امام حق را بیست و پنج سال خانه نشین کردند و سر به آستان ابوبکر و عمر نهادند، سپس مدّت کوتاهی که خودشان او را روی کار آوردند، عاقبت با شمشیر فرّش را شکافتند، نشان دادند که علی طلب نیستند و تقاضای فطریشان آفت دیده است.

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام را مسموم کردند و معاویه را بر سریر* حکومت

* سریر: تخت.



نشاندهند. حضرت امام حسین سید الشهداء علیه السلام را کشتند و یزید پلید را تاج سر ساختند. امام موسی کاظم علیه السلام را در میان زندان به زنجیر کشیدند و هارون و مأمون را امیر خود دانستند. نشان دادند که ما اعراض از ولایت کرده ایم. امام را از میان ما بردارید که ما بی نیاز از امامیم. خدا هم برای این که اتمام حجت کند و روزی نگویند که امام حق را نشان ما ندادی تا از وی تبعیت کنیم، نه یک امام و دو امام و سه امام بلکه یازده امام متوالیاً در میان مردم ظاهر ساخت، اما آن مردم بی انصاف حق شناس، همه را کشتند و به ساحت اقدسشان بی حرمتی ها روا داشتند و لذا بعد از امام هشتم کم کم شیر در پستان ولایت واپس رفت و بنای خشکیدن گذاشت. از امام نهم به این طرف، کم کم از مردم کناره گرفتند. امام دهم خیلی کم در میان مردم ظاهر می گشت و امام یازدهم اختفایش بیشتر شد و چون زمان تولد حضرت قائم بالسیف - ارواح العالمین فداه - طبق اخباری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مردم منتشر بود، نزدیک می شد، حاکمان وقت در ترس و وحشت افتاده بودند و شدیداً مراقب که مردم با خاندان نبوت تماس نزدیک پیدا نکنند.

کیفیت ولادت حضرت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

متوکل عباسی، امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام را از مدینه به سامراً منتقل کرد و در محله ای عسکر که لشکر گاه بود، منزل داد و دقیقاً تحت نظر گرفت و جاسوسان را از مرد و زن گماشتند که اگر زنی از خاندان امام عسکری علیه السلام حامل شود یا بچه ای متولد گردد، به دستگاه حکومت گزارش دهند تا علاج واقعه پیش از وقوع



بنمایند. از این نظر خاندان امام هادی و امام عسکری علیه السلام، بسیاری از جریانانشان در حال سر و خفامی گذشت و حتی 'جریان ازدواج امام حسن عسکری علیه السلام با جناب نرجس علیها السلام بسیار مخفیانه انجام شد به طوری که کمتر کسی می دانست که نرجس همسر امام عسکری علیه السلام است. وقتی هم حامل شد، حمل، کاملاً مخفی بود و نزدیکترین کسان امام خیر از حمل نداشتند، حتی 'خود نرجس نیز آگاه از حمل خود نبود تا شب نیمه‌ی شعبان که رسید امام عسکری علیه السلام به عمّه اش حکیمه علیها السلام فرمود: امشب افطار منزل ما بمان، فرزندم حجّت منتظر، به دنیا خواهد آمد. عمّه با تعجب گفت: آقا! در نرجس که آثار حمل نمی بینیم، فرمود: همان گونه که آثار حمل در مادر موسی علیه السلام مخفی بود، در نرجس نیز چنین است. مطمئن باش وقتی فجر طالع شود، مهدی علیه السلام نیز ظاهر می شود. وقتی هم متولد شد، جز عده‌ی قلیلی از خواص اصحاب امام عسکری علیه السلام آن نور الهی را نمی دیدند و عاقبت زمینه‌ی غیبت صغری و بعد غیبت کبری فراهم شد و شیر هدایت در پستان ولایت بر حسب ظاهر خشکید و ماء معین عالم انسان و آب حیات بشر در زمین غیبت فرورفت و تا امدی* بعید و روزگاری دراز، این بشر نالایق را در حال تشنگی گذاشت.

﴿ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ ﴾^۱

«بگو به من خبر دهید اگر آب مورد استفاده‌ی شما در زمین فرورود چه کسی

* آمد: نهایت، پایان، فرجام.

۱-سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۳۰.



می تواند آب جاری در دسترس شما قرار دهد».

ابلاغ برنامه‌ی زندگی بشر از سوی خداوند به وسیله‌ی پیامبر

ما شیعه‌ی امامیه، عقاید حقه‌ی خودمان را به طور مرتب در مرکز اعتقادمان نشانده‌ایم؛ یعنی از توحید شروع کرده‌ایم و به مسأله‌ی امامت ولیّ زمان (ارواح‌نفاذ) رسیده‌ایم.

ما اوّل با مطالعه‌ی در آثار صنّع و اقامه‌ی براهین عقلیه اثبات می‌کنیم که این عالم، خالق‌ی علیم و قدیر و حکیم دارد و چون حکیم است؛ کار لغو و بی‌ثمر نمی‌کند. این نظام عظیم خلقت را به وجود آورده تا مقدمه‌ای برای انسان باشد. انسان را حرکت داده تا به حیات ابدی برساند. بنابراین باید برنامه‌ای تنظیم کند و به دست انسان بدهد تا او مسیر زندگی را آن‌چنان که لازم و حقّ است ببیند، تا به هدف برسد و از آن برنامه تعبیر به دین می‌کنیم و می‌گوییم: باید این دین را که همان برنامه‌ی حیات انسانی است، به دست بشر برساند و تنها راه رساندن دین به دست بشر این است که یک فرد از افراد بشر را انتخاب کند که او دارای دو جنبه باشد: **جنبه‌ی الهی و جنبه‌ی بشری**.

از جنبه‌ی الهی، احکام دین را (از مقام ربوبی) بگیرد و از جنبه‌ی بشری به بشر برساند. به آن جنبه‌ی الهی که گیرنده‌ی دین است؛ مقام نبوت و رسالت می‌گوییم و آن شخص صاحب آن مقام رانبیّ و رسول و پیامبر می‌نامیم و این حکم عقل است؛ یعنی به حکم عقل باید خالق حکیم، بشری را با دو جنبه‌ی الهی و بشری برانگیزد تا دین را



از او بگیرد و به بشر برساند.

این چند جمله از فرمایش حضرت امام صادق علیه السلام که مرحوم کلینی در اصول کافی نقل کرده؛ نشان دهنده‌ی همین منطقی عقل است. می‌فرماید:

(إِنَّا لَمَّا أَتَيْنَا أَنْ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَعَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ)؛

«ما وقتی اثبات کردیم که ما را خالق و صانع است بلند مرتبه‌ی از ما و از تمام آنچه که آفریده است.»

(وَكَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيمًا مُتَعَالِيًا لَمْ يَجُزْ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقَهُ وَلَا يُلَامِسُوهُ)؛

«و آن صانع، حکیم است و بلند مقام، آنچنان که ممکن نیست آفریده‌هایش او را مشاهده کنند و لمسش نمایند.»

(ثَبِتَ أَنْ لَهُ سَفَرًا فِي خَلْقِهِ يُعْبَرُونَ عَنْهُ إِلَى خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ وَ يَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِي تَرْكِهِ فَنَاؤُهُمْ)؛

«ثابت شد که او سفر او نمایندگانی در میان خلقتش دارد که پیام او را به خلق و بندگانش می‌رسانند و آن‌ها را به مصالح و منافعشان راهنمایی می‌نمایند.»

(وَ هُمْ الْأَنْبِيَاءُ عليهم السلام وَ صَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ حُكَمَاءَ مُؤَدِّبِينَ بِالْحِكْمَةِ مَبْعُوثِينَ بِهَا)؛

«و آن‌ها پیامبران و برگزیدگان از میان خلقتش می‌باشند که حکیمان مؤدب به آداب حکمت و مبعوث به تعلیم حکمتند.»

(غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَ التَّرْكِيبِ فِي



شَيْءٌ مِنْ أحوَالِهِمْ)؛^۱

«آن‌ها در عین حال که از جهت صورت ظاهر خلقت و ترکیب بدنی با سایر افراد بشر مشارک‌کنند، ولی در هیچ یک از حالات روحی و معنوی مشارک با آنان نمی‌باشند».

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ ...﴾؛^۲

[ای پیامبر! بگو: من مثل شما بشری هستم که به من وحی می‌شود... و از همین جهت از سایر افراد امتیاز می‌یابند و مشارک با آنان نمی‌باشند بلکه به اذن خدا علمی محیط به همه‌ی حقایق و قدرتی نافذ در همه چیز و در همه جا به دست می‌آورند. این چند جمله از حضرت امام صادق علیه السلام بود که همان منطق عقل را بیان فرموده است.

آری؛ عقل این چنین حکم می‌کند که باید خداوند حکیم، برنامه‌ی زندگی بشر را که دین است به وسیله‌ی انبیا و برگزیدگان خویش از راه وحی ابلاغ نماید و این حکم عقل در مسأله‌ی نبوت است.

جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله، معصوم و منصوب از جانب خدا

در مسأله‌ی امامت نیز مطلب همین است یعنی عقل می‌گوید: همان گونه که گیرنده‌ی وحی از عالم بالا، باید منصوب از جانب خدا و معصوم از هر گونه خطا

۱- کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۶۸.

۲- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.



باشد تا مورد اعتماد مردم قرار گیرد، همچنین آن کسی که بعد از پیامبر و گیرنده و آورنده‌ی وحی می‌خواهد آن وحی را نگهداری کرده و آن را تبیین نماید و به مرحله‌ی اجرا در آورد؛ باید منصوب از جانب خدا و معصوم از هر گونه خطا باشد تا مورد اعتماد مردم قرار گیرد. به همین جهت خداوند شخص پیامبر ﷺ را که معصوم است، مبین وحی معرفی کرده و نشان می‌دهد که او نه تنها مبلّغ وحی است بلکه مبین آن نیز هست، چنان که می‌فرماید:

﴿وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمْ...﴾!

«ماقرآن را بر تو نازل کردیم به این منظور که تو آن را برای مردم تبیین کنی...».

از اینجا معلوم می‌شود که خود قرآن، بین نیست؛ چه آن که اگر بین بود، احتیاج به مبین نمی‌داشت و به اصطلاح علمی، تحصیل حاصل می‌شد و آن هم که محال است. پس چنین نیست که مردم بتوانند مستقیماً به قرآن مراجعه کرده و کلّ معارف و احکام دین را از قرآن به دست آورند؛ زیرا قرآن کلیات و مجملاتی دارد که بشر عادی نمی‌تواند دسترسی به مقاصد آن پیدا کند؛ احتیاج به مبین آسمانی دارد، و گرنه به گمراهی می‌افتد.

اگر این کتاب، بین و همه فهم بود؛ این همه اختلاف در میان امت اسلامی نبود و این همه مذاهب مختلف که در میان پیروان قرآن به وجود آمده است، به وجود

۱-سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۴.



نمی آمد. هفتاد و دو فرقه به اضافه‌ی انشعابات‌ی که هر مذهبی دارد و همه هم خود را مستند به قرآن می دانند و یکدیگر را تخطئه می کنند! این اختلاف و گم گشتگی برای این است که از مبین اصلی قرآن دور افتاده‌اند و برای فهم مجملات آن، دنبال بشر عادی رفته‌اند و به این بدبختی مبتلا گشته‌اند.

نخستین پایه‌گذار انحراف و گمراهی!!

آن کسی که در کنار بستر رحلت پیامبر اکرم ﷺ هنگامی که فرمود: قلم و لوحی بیاورید تا چیزی بنویسم که بعداً گمراه نشوید؛ گفت:

(عِنْدَنَا الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ)؛

«ما قرآن داریم و کتاب خدا برای ما کافی است [و نوشته‌ی دیگری لازم نیست]».

یعنی از نظر من، قرآن نیاز به مبین ندارد؛ در صورتی که این حرف هم خلاف قرآن و هم خلاف حکم عقل است زیرا هر دو می گویند: قرآن نیاز به مبین دارد.

آری؛ آن کسی که گوینده‌ی این حرف بود؛^۱ اولین بذر ضلالت را در میان امت اسلام پاشید و نخستین پایه‌ی انحراف را گذاشت و لذا ما شیعه‌ی امامیه افتخارمان به همین اعتقاد است که می گوئیم: مبین قرآن طبق فرموده‌ی خود قرآن شخص و جود اقدس رسول الله اعظم ﷺ است و پس از آن حضرت، طبق حکم عقل باید کسی به عنوان مبین قرآن معرفی گردد که همانند رسول الله ﷺ معصوم از خطا و منصوب

۱- عمر بن خطاب - المراجعات، صفحه‌ی ۲۷۲، منابع سنی را نشان می‌دهد.



از جانب خدا باشد و به همین جهت است که رسول اکرم ﷺ مبین پس از خود را معرفی کرده و بنا بر نقل متواتر بین فریقین از شیعه و سنی، فرموده است:

(أَنْتِ تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا)؛^۱

«من در میان شما دو چیز سنگین وزن و گرانقدر از خود باقی می‌گذارم. اگر متمسک به آن دو بشوید؛ ابداً گمراه نمی‌شوید. آن دو، کتاب خدا و عترت و اهل بیت من هستند که هیچگاه از هم جدا نمی‌شوند تا روز قیامت در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند».

این حدیث دلالت بر این دارد که همان گونه که قرآن برای همیشه در میان امت اسلامی باقی خواهد بود، در کنار آن عترت رسول الله ﷺ نیز به عنوان مبین قرآن باقی خواهند بود و هیچگاه عترت و قرآن در امر هدایت امت از یکدیگر جدا نخواهند شد و هرگاه امت در امر تبعیت، آن‌ها را از یکدیگر جدا کنند؛ به ضلالت و گمراهی خواهند افتاد.

سنّی واقعی، شیعیانند!!

حاصل آن که قرآن، وقتی کتاب هدایت می‌باشد که در کنار بیان عترت قرار گیرد و گرنه موجب ضلالت می‌گردد و چنان که گفتیم، ما شیعه‌ی امامیه مفتخریم که

۱- المراجعات، صفحه‌ی ۱۹، المراجعة ۸، منابع سنّی را نشان می‌دهد.



طبق دستور رسول الله ﷺ متمسک به این دو ثقل عظیم گشته‌ایم؛ دستی به دامن قرآن و دست دیگر به دامن عترت زده و سر به آستان هر دو نهاده‌ایم. بنابراین سنی به معنای واقعی ما هستیم که طبق این سنت رسول الله ﷺ عمل کرده‌ایم، نه فرقه‌ی مخالف ما که عملاً تارک این سنت گشته و در عین حال خود را سنی و ما را رافضی یعنی تارک سنت نامیده‌اند.

غیبت امام زمان علیه السلام و جدایی بین قرآن و عترت

حال اینجا ممکن است اشکالی طرح شود و آن این که: شما قائل به غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشید و طبیعی است که غیبت سبب افتراق میان قرآن و عترت می‌شود و قرآن به دست بشر عادی می‌افتد و بشر عادی هم که کلید مخازن قرآن به دستش نیست و از درک رموز و اسرار قرآن ناتوان است و نتیجتاً امر هدایت قرآن در زمان غیبت تعطیل می‌گردد و قهراً وجود قرآن معطل در میان امت، لغو و بی‌ثمر می‌شود.

حاصل اشکال این که: غیبت امام علیه السلام موجب افتراق قرآن از عترت است و افتراق قرآن از عترت، سبب تعطیل امر هدایت قرآن و محروم ماندن بشر از درک معارف و احکام آسمانی آن می‌باشد و لازمه‌ی این مطلب، لغویت و بی‌ثمر بودن قرآن در میان امت خواهد بود و این خلاف حکمت پروردگار حکیم است که کتابی به دست بشر بدهد که نتواند از آن استفاده‌ی لازم را بنماید.

در جواب می‌گوییم: آری؛ مطلب همین است و غیبت امام علیه السلام موجب افتراق



کتاب از عترت است و این افتراق سبب متروک گشتن حقایق عالی‌ه‌ی قرآن از معارف و احکام آسمانی و محروم ماندن عالم انسان از برکات حیات بخش آن می‌باشد و احیاء آن جز به دست امام معصوم میسر نمی‌گردد چنان‌که در دعای عهد می‌خوانیم:

اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مَفْزَعًا لِمَظْلُومِ عِبَادِكَ وَ مُجَدِّدًا لِمَا عَطَّلَ مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ؛^۱

«خداایا! آن امام غایب را پناهگاه مظلومان از بندگانت و مجدد و نوساز احکام

تعطیل شده‌ی کتابت قرار بده».

یعنی با غیبت او احکام قرآن تعطیل می‌گردد. همچنین در دعایی که در زمان

غیبت موظف به خواندن آن هستیم آمده است:

وَ اَصْلِحْ بِهِ مَا بَدَّلَ مِنْ حُكْمِكَ وَ غَيَّرَ مِنْ سُنَّتِكَ؛^۲

«خداایا! به دست او [امام غایب] حکم جابه‌جا گشته و سنت دگرگون شده‌ات را

اصلاح کن».

این جمله هم نشان می‌دهد که در زمان غیبت امام علیه السلام احکام خدا جابه‌جا و

سنتش دگرگون می‌شود. در ادامه‌ی همان دعا آمده است:

وَ اجْعَلْ دِينَكَ بِهِ وَ عَلَى يَدَيْهِ غَضًّا جَدِيدًا صَحِيحًا لَا عِوَجَ فِيهِ وَ لَا

بِدْعَةَ مَعَهُ؛

«خداایا! دین خودت را به وسیله‌ی او و با دست او شاداب و تازه و صحیح و سالم

۱- مفاتیح الجنان، صفحه‌ی ۵۳۹.

۲- همان، صفحه‌ی ۵۸۹.



بساز؛ آن چنان که نه انحرافی در آن باشد و نه بدعتی به همراهش».

این جمله هم اشعار به این دارد که در زمان غیبت آن امام عزیز، دین خدا بر اثر دستکاری دشمنان دانا و دوستان نادان، شادابی خود را از دست داده رو به پژمردگی و افسردگی می رود و تدریجاً کهنه می شود. کجی ها و انحرافات در آن پیدا می شود و بدعت ها جای سنت ها را می گیرد.

در نهج البلاغه نیز از امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است:

(يُعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ)؛^۱

«آن حجت بزرگ خدا که بیاید [رأی را به قرآن برمی گرداند؛ در زمانی که

قرآن را به رأی برگردانده اند».

یعنی در زمان غیبت او، چنان قرآن رو به ضعف و سستی می رود که گستاخان بی ایمان (از همین مسلمان نمایان) آراء فاسد خود را حاکم بر قرآن می سازند و افکار پوشالی خود را در پوشش آیات قرآن به خورد ساده دلان بی خبر از قرآن می دهند. در نتیجه هر گناهی مباح و هر عمل ضد اسلام، اسلامی نام می گیرد!!

آری؛ این نوع انحرافات در زمان غیبت در جو دینداری مردم به وجود می آید و احکام قرآن تعطیل می گردد. اما این باعث آن نمی شود که تنزیل قرآن از جانب خداوند حکیم، مباین* با حکمت باشد؛ زیرا خدا بر اساس تدبیر حکیمانه اش

۱- نهج البلاغه فی فیض، خطبه ی ۱۳۸.

*مباین: مخالف.



هم قرآن را نازل کرده و هم فردی از عترت را که در زمان ما وجود اقدس امام حجة بن الحسن المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف است در کنار قرآن به عنوان مبین قرآن نشانده و حتی قرن‌ها پیش از زمان ظهورش، او را متولد ساخته و عمر طولانی به او داده که هیچ‌گونه راه عذری برای بشر باقی نماند که بگوید: چرا کتاب نازل نکردی یا چرا امام معین نمودی؟!

از سوی خدا هیچ‌گونه کوتاهی در امر هدایت بشر نشده است؛ بلکه این طغیان و عصیان خود بشر است که سبب غیبت آن امام مبین گردیده است و گرنه هم قرآن در اختیار است و هم امام در انتظار. اینک وظیفه‌ی بشر است که زمینه‌ی ظهور آن امام منتظر را فراهم سازد تا با تبیین او، از برکات آسمانی قرآن بهره‌مند گردد. این جمله از حکیم بزرگ خواجه نصیرالدین طوسی (قدس سره) است که درباره‌ی امام می‌گوید:

(وَجُودُهُ لُطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخِرٌ وَ عَدَمُهُ مِئْنَا)؛

وجود او لطف است و تصرف او برای اصلاح عالم‌الطبی دیگر است و عدم تصرف او برای اصلاح، از ناحیه‌ی ماست که با عدم شایستگی خود، سبب غیبت او گشته‌ایم و چه بسا به فکر بعضی برسد که: چه لزومی داشته آن حضرت قرن‌ها پیش از ظهورش به دنیا بیاید؟!

در جواب باید گفته شود: آثار و برکات وجود امام علیه السلام بیش از آن است که در ظرف ادراک ما بگنجد! اصلاح عالم و اقامه‌ی عدل و قسط در روی کره‌ی زمین، یکی از شؤون آن حضرت است، نه اینکه شأن منحصرش باشد.



واژگونی زمین بدون حجت خدا

از جمله شؤون عمده‌ی امام، حفظ نظام عالم است یعنی بقاء و ثبات عالم امکان از زمین و آسمان‌ها و کل کائنات، تکویناً به جعل الهی، بسته به وجود اقدس امام علیه السلام است. او برای عالم مانند روح است برای بدن. در دعای عدیله می‌خوانیم:

بِیْمْنِهِ رُزِقَ الْوَرَى وَ بِوُجُودِهِ تَبَتَّتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ؛^۱

«روزی روزی خواران از کف با کفایت امام می‌رسد و آسمان و زمین در پرتو

نور وجود او ثبات و بقا می‌یابد».

غایب و ظاهر بودن او در این جهت یکسان است؛ آن‌گونه که خورشید از حیث اثرگذاری در پرورش موجودات زمینی، آشکار و با پشت ابر بودنش یکسان است و به تعبیری، امام علیه السلام از جنبه‌ی ولایت تکوینی و ابقاء نظام عالم حاضر است و هرگز غایب نیست و تنها از جنبه‌ی ولایت تشریحی و اقدام به تشکیل حکومت و اقامه‌ی قسط و عدل اجتماعی، غایب است و ظاهر نیست.

بنابراین امام باید در عالم طبیعت از مادر متولد شده و زنده باشد ولی غایب! تا قانون وساطت در استفاضه از منبع فیاض و افاضه به عالم امکان دوام یابد و لحظه‌ای تعطیل نگردد که فرموده‌اند:

(لَوْ لَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا)؛^۲

۱- مفاتیح الجنان، صفحه‌ی ۸۵.

۲- کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۷۹، ضمن روایات متعدّد به عبارات گوناگون آمده است.



اگر اندک زمانی حجت در روی زمین نباشد، زمین اهلش را [ساکنانش را] در خود فرو می‌برد و می‌بلعد و در عین حال باید از چشم‌انداز مردم پنهان باشد تا صدمه‌ای از شرار آدمیان به وجود اقدسش نرسد. فایده‌ی دیگر توّلّد قبل از زمان ظهورش، بستن راه عذر به روی بهانه جویان است که نگویند: اگر امام معصومی از جانب خدا معین شده بود، از او اطاعت می‌کردیم. خدا امام را آفریده و از مادر نیز متولّد ساخته و آماده است. شما خود را شایسته‌ی اطاعت از وی بنمایید تا ظاهر گردد و به اصلاح اجتماعی بپردازد.

پس **حدیث ثقلین** دالّ بر این شد که باید در تمام زمان‌ها که قرآن در میان امت هست، در کنارش فردی از عترت باشد تا مبین مجملات آن گردد و امت را از ضلالت و انحراف باز دارد و آن فرد، امروز امام حجّة بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که ما شیعه‌ی امامیه بر اساس عمل به آن حدیث شریف، سر به آستان آن امام معصوم نهاده‌ایم و ایشان را مبین قرآن کریم می‌دانیم.

حدیثی که شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند

حدیث دیگری هم داریم که مُتَّفَقٌ علیه میان شیعه و سنی است و باز آن مدعیان تسنّن و عمل به سنت رسول ﷺ آن را کنار گذاشته‌اند و به آن عمل نکرده‌اند اما ما شیعه و به قول آن‌ها رافضیان سنت رسول ﷺ، آن را روی سر نهاده و به آن عمل



کرده ایم و آن حدیث این است:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱؛

و بنا بر نقلی:

«مَاتَ مِيتَةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ ضَلَالٍ»^۲؛

«هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته است، او به مرگ جاهلیت و

به مرگ کفر و نفاق و ضلال مرده است [و پس از مرگ، اهل نجات نخواهد بود]!»

حال ما از - به اصطلاح - برادران سنی خود (!) می پرسیم: شما که این حدیث را از

منابع روایی خود نقل کرده و صدور آن را از زبان رسول اکرم ﷺ بپذیرفته‌اید، آیا آن

امامانی که طبق این حدیث شریف در تمام ازمنه و اعصار معرفتشان و اعتقاد به امامتشان

و اطاعت امرشان واجب است و در صورت عدم شناخت آن‌ها، مرگ انسان، مرگ

جاهلی و مرگ کفر و نفاق خواهد بود، آن امامان کیانند؟! آیا همانانند که به قول شما

اولوالامر و فرمانروایان در هر زمانند؟ اگر این است، پس معرفت معاویه بن ابی سفیان و

یزید بن معاویه و عبدالملک بن مروان و اشباه این پلیدان که فرمانروایان زمان خود

بوده‌اند و در هر زمانی هم نظایرشان هستند، آری؛ شناخت و معرفت این جانوران

خونخوار و اعتقاد به امامتشان باید ملاک ایمان و رمز سعادت جاودان باشد؟! آیا هیچ

انسان باشعوری ممکن است این احتمال را داده و آن را به عنوان یک اعتقاد دینی بپذیرد



۱- الغدیر، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۰، منابع روایی سنی را هم مشخص کرده است.

۲- کافی، جلد ۱، صفحه ۳۷۷، حدیث ۳.

و الزام آن را به رسول خدا ﷺ نسبت بدهد؟! العیاذ باللّٰه.

﴿...سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾؛^۱

معرفت امامان معصومین علیهم السلام ملاک ایمان و رمز سعادت جاودان

اینجاست که ماشیعه‌ی امامیه با افتخار و سربلندی تمام می‌گوییم: آن امامانی که رسول خدا ﷺ معرفت آن‌ها را در هر زمانی ملاک ایمان و رمز سعادت جاودان نشان داده است؛ همان امامان معصومند که خود رسول اکرم ﷺ ضمن بیانات گوناگون، اشخاص آن بزرگواران را با ذکر مشخصاتشان معرفی فرموده است. اولشان امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام و آخرشان امام حجة بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است و از صمیم دل می‌گوییم:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ النَّائِمَةِ مِنْ بَعْدِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ)؛

«حمد و سپاس فراوان مخصوص پروردگاری است که ما را از چنگ‌زنندگان به

ریسمان ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام و امامان بعد او قرار داد. صلوات خدا بر تمامی آنان باد».

این جمله از امام امیرالمؤمنین علی در نهج البلاغه آمده است:

۱-سوره‌ی نور، آیه‌ی ۱۶.



إِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قَوَامٌ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَعُرْفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَلَا يَدْخُلُ
الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعُرْفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ؛^۱

«امامان از جانب خدا قوام* بر خلق خدا هستند [خلق] عموم مخلوقات را
شامل می‌شود به این معنا که امامان از جانب خدا مأمور به اداره و تدبیر امور کل عالم
آفرینش می‌باشند [و در میان بندگان خدا نیز عرفای خدا هستند].»

عرفا در اینجا جمع عریف است و «عریف» کسی است که اشخاص را شناسایی
کرده و مطیع و متخلف را معرفی می‌کند. امامان علیهم‌السلام از یک طرف خدا را چنان که بلید،
به بندگان می‌شناساند و از طرف دیگر بندگان را از نظر اطاعت و عصیان، به درگاه
خدا گزارش می‌دهند. یعنی خدا، شناسایی آن‌ها را در باره‌ی بندگان
می‌پذیرد. ملاک بهشتی یا جهنمی شدن آدمیان در نزد خدا تشخیص و تأیید
امامان علیهم‌السلام است.

لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعُرْفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ
وَأَنْكَرُوهُ؛

«بهشتی آن کسی است که امامان را به امامت بشناسد و امامان هم او را به
اطاعت بشناسند. جهنمی آن کسی است که امامان را به امامت نپذیرد و امامان هم او
را به اطاعت نپذیرند.»

۱- نهج البلاغه، فیض، خطبه‌ی ۱۵۲، قسمت دوم.

*قوام: تدبیر و تنظیم‌کنندگان امور مردم.



معرفی جانشینان پیامبر اکرم ﷺ بر اساس مدارک اهل سنت

تا اینجا کلیات عناوین امامت از دیدگاه قرآن بیان شد ولی به مشخصات اشاره‌ای نشد. همین قدر از قرآن به دست آمد که قرآن نیاز به مبین دارد اما آن مبین پس از پیامبر اکرم ﷺ کیست، از قرآن به طور مشخص به دست نیامد. حدیث ثقلین نیز گفت: در هر زمانی باید در کنار قرآن، عترت و اهل بیت پیامبر باشند تا قرآن را تبیین نمایند؛ اما آن عترت و اهل بیت پیامبر کیانند، ارائه نکرد.

همچنین حدیث معرفت امام گفت: در هر زمانی مردم باید امام زمان خود را بشناسند تا مرگشان، مرگ جاهلی توأم با کفر و نفاق نباشد اما آن امام در هر زمان کیست، از آن حدیث استفاده نشد. نهج البلاغه هم فرمود:

(إِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قُؤَامُ اللَّهِ...)

امامان از جانب خدا مأمور به تدبیر امور خلقند و معیار بهشتی یا جهنمی بودن انسان‌ها، شناخت و یا انکار امامت آن‌هاست. اما آن امامان کیانند، ارائه نفرمود!

از این رو بر شخص پیامبر اکرم ﷺ که خود مبین حقایق قرآنی است واجب بود که اشخاص امامان را با کمال وضوح و روشنی بیان نماید و این کار را ضمن روایات فراوانی که از طریق شیعه و سنی نقل شده انجام داده و هیچ‌گونه ابهامی در این باب باقی نگذاشته است. اینجا نمونه‌ای از آن روایات آن هم از طریق سنی ارائه می‌کنیم. اگر



اهل تحقیق، طالب اطلاع بیشتری باشند، باید به منابع مربوط رجوع کنند.
این روایت در کتاب "ینایع المودّة" که از کتابهای معروف اهل تسنن است و
مؤلفش شیخ سلیمان بلخی حنفی است آمده است. در باب ۷۶ به نقل از
"فرائد السمّین" شیخ الاسلام حموی حدیث مفصّلی نقل شده و سندش به ابن
عبّاس رسیده است.

او گفته: مردی از علمای یهود به نام نَعْتَل نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و مسایلی راجع
به توحید سؤال کرد. رسول اکرم ﷺ جوابهای کافی دادند و او مسلمان شد. بعد گفت: یا
رسول الله! ما معتقدیم هر پیامبری باید جانشین پس از خودش را در امر دین معرفی کند.
وصیّ حضرت موسیٰ علیّه السلام یوشع بن نون علیّه السلام بوده وصیّ شما کیست؟ پیامبر ﷺ فرمودند:
(إِنَّ وَصِيَّيَّ عَلَىٰ بَنِ إِيُّطَالِبٍ وَ بَعْدَهُ سِبْطَايَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ)؛
«وصیّ من علی بن ایطالب است و بعد از او دو نوهی دختری من حسن و
حسین علیهما السلام هستند».

(و تَتْلُوهُ تِسْعَةَ أُمَّةٍ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ)؛

«بعد از حسین هم ۹ نفر از صلب حسین، امامان بعد از من خواهند بود».

آن مرد که آدم کنجکاو و عاقلی بود گفت: یا رسول الله! آن نه نفر را هم معرفی کنید تا
اعتقادم، متقن* شود. آن نه نفر هنوز به دنیا نیامده بودند اما او می دانست که پیامبر به حق از

۱- مانند کتاب الغدیر که منابع سنّی را هم نشان می دهد، فارسی زبانان، به کتاب "شبهای
پیشاور" تألیف مرحوم سلطان الواعظین رجوع نمایند.
* متقن: محکم.



طریق وحی خدا باید از آینده‌ی زمان آگاه باشد. رسول اکرم ﷺ شروع به ذکر اسامی امامان با تمام مشخصاتشان نمود که هر کدام کی به دنیا می‌آیند و مدت عمر و مدت امامتشان چند سال و کیفیت شهادتشان چگونه خواهد بود. ما اجمالی از آن بیان را نقل می‌کنیم. فرمودند:

إِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ فَابْنُهُ عَلِيٌّ وَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ وَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ جَعْفَرٌ وَإِذَا مَضَى جَعْفَرٌ فَابْنُهُ مُوسَى وَإِذَا مَضَى مُوسَى فَابْنُهُ عَلِيٌّ وَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ وَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ عَلِيٌّ وَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنُهُ الْحَسَنُ وَإِذَا مَضَى الْحَسَنُ فَابْنُهُ الْحُجَّةُ الْمَهْدِيُّ؛

بعد فرمود:

فَهَؤُلَاءِ اثْنَا عَشَرَ طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَاتَّبَعَهُمْ وَوَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ وَخَالَفَهُمْ؛

این هادوازده نفرند؛ سعادت از آن کسی است که آنها را دوست بدارد و از آنها تبعیت کند و وای بر بدبختی کسی که با آنها دشمنی ورزد و به مخالفت با آنها برخیزد. وقتی او شنید گفت:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَشْهَدُ أَنَّهُمْ الْأَوْصِيَاءُ بَعْدَكَ؛

۱- شبهای پیشاور، صفحه‌ی ۹۹۱.



«شهادت می‌دهم به وحدانیت خدا و رسالت شما و شهادت می‌دهم که این دوازده نفر، اوصیاء بعد از شما هستند».

این یک حدیث از باب نمونه که نشان می‌دهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسأله‌ی امامت را به صورت کلی و مبهم نگذاشته بلکه به بیان تمام مشخصات آن پرداخته است.

حدیثی دیگر در معرفی جانشینان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

این هم بیانی دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمایند:

(مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيِيَ حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَمَاتِي وَيَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنِ النَّبِيِّ غَرَسَهَا رَبِّي فَلْيُؤَالَ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي وَلْيَقْتَدِ بِأَهْلِ بَيْتِي بِالْأئِمَّةِ مِنْ بَعْدِي)؛

«هر که را خوش آید که زنده باشد آن گونه که من زنده‌ام و بمیرد آن گونه که من می‌میرم و پس از مرگ در بهشت جاودان که خدای من آن را به وجود آورده است مسکن گزیند، باید علی را پس از من به ولایت بپذیرد و به اهل بیت من که امامان بعد از من هستند، اقتدا نماید».

(فَانْهَمُ عِثْرَتِي خَلُقُوا مِنْ طِينَتِي وَرَزُقُوا فَهْمِي وَعِلْمِي)؛

زیرا آن‌ها [علی و فرزندان او] عثرت منند و از سرشت من آفریده شده‌اند و از فهم و علم من برخوردار گشته‌اند. آنگاه فرمود:

(فَوَيْلٌ لِمُكْذِبِينَ بِفَضْلِهِمْ مِنْ أُمَّتِي الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صِلَتِي لَا أَنَالَهُمْ



اللَّهُ شَفَاعَتِي)؛^۱

«وای به حال کسانی از ائمت من که فضل آن‌ها را تکذیب کنند و پیوند مرا درباره‌ی آن‌ها قطع کنند. خدا منکران فضل آن‌ها را به شفاعت من نائل نگرداند».

مسأله‌ی غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و آمادگی شیعیان

اما مسأله‌ی غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف. باید توجه داشت که از جمله مسائل اعتقادی مربوط به آن حضرت، مسأله‌ی غیبت آن بزرگوار است که همدوش با مسأله‌ی ولادت و امامت آن امام بزرگ در لسان احادیث آمده است.

طایفه‌ی شیعه‌ی امامیه همچنان که با ادله‌ی متقنه؛ اعتقاد قطعی به ولادت و امامت دوازدهمین امام خود دارد، بر اساس همان ادله، اعتقاد قطعی به لزوم غیبت طولانی آن حضرت دارد؛ آن هم غیبتی که جز خدا کسی خبر از مدت آن ندارد و به همین جهت رسول اکرم ﷺ و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام برای اینکه پیشاپیش افکار مردم را آماده‌ی تحمل کنند که وقتی جریان غیبت پیش آمد و مدت غیبت طول کشید؛ اضطرابی در دل‌ها پیدا نشود و شک و شبهه و تردید در امر امامت در اذهان مردم به وجود نیاید، از صد سال و صد و پنجاه سال و بلکه از دوست سال پیش از ولادت

۱- شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه‌ی ۱۷۰ و روضة الواعظین قتال نیشابوری، صفحه‌ی ۱۲۳، با تفاوتی اندک.



دوازدهمین امام علیه السلام سخن از غیبت طولانی آن حضرت به میان آورده و گوشزد شیعیان می نمودند و راویان و محدثان عالی قدر شیعه به دستور امامانشان علیه السلام اخبار راجع به غیبت را در اصول مدونه‌ی خود ضبط می کردند که امروز آن اخبار و احادیث فراوان در دسترس ماقرار گرفته است.

آن بزرگواران می خواستند از این راه آمادگی قبلی و سابقه‌ی ذهنی در شیعیان به وجود بیاورند و آن‌ها را آگاه سازند از این که موضوع غیبت طولانی به تقدیر الهی در برنامه‌ی زندگی امام دوازدهم علیه السلام تنظیم شده است و باید تا مدت بسیار طولانی آن امام بزرگ از نظرها پنهان باشد؛ تاروزی که خدا مقدر کرده است ظاهر شود.

سبب تألیف کتاب کمال الدین و تمام النعمه

مرحوم شیخ صدوق (رضوان الله علیه) که تا اواخر قرن چهارم هجری حیات داشته است، در مقدمه‌ی کتاب کمال الدین و تمام النعمه نوشته است: علت تألیف این کتاب آن بود که دیدم جمعی از مسلمین درباره‌ی طول غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به شبهه افتاده‌اند. مخصوصاً جریان ملاقاتش را با یکی از اهل علم و فضل در نیشابور نقل می کند که:

دیدم آن مرد فاضل هم بر اثر تشکیک مردی فیلسوف، به شبهه افتاده است. در مقام رفع شبهه از ذهن او و سایر مردم برآمده و دل‌ها را با نقل روایات معصومین علیهم السلام آرامش



بخشیدم و در همان ایام شبی با حال پریشان خوابیدم و در خواب خودم را در مکه و در حال طواف بیت دیدم که در شوط هفتم مقابل حجرالاسود آمده و استلام* و تقبیل* حجر نمودم. در همان حال چشمم به باب کعبه افتاد. شخص بزرگواری را مقابل باب ایستاده دیدم و مُلْهِمْ شدم که او حضرت امام مهدی علیه السلام است. جلو رفتم و سلام کردم. به من فرمودند:

﴿لِمَ لَا تُصَنِّفُ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ حَتَّى يَكْفِيَ مَا قَدْ هَمَّكَ؟﴾

«چرا کتابی در موضوع غیبت نمی نویسی تا پریشانی خاطرت را برطرف سازد؟»

گفتم: مولای من در این باب مطالبی نوشته ام. فرمود:

﴿لَيْسَ مِنْ سَبِيلِ ذَلِكَ؟﴾

«آن از این قبیل نیست».

اینک از تو می خواهم کتابی بنویسی و غیبت‌هایی را که انبیا علیهم السلام داشته‌اند، در آن بیاوری. از خواب بیدار شدم و تا سحر به گریه و ناله و زاری پرداختم و صبح قلم برداشتم و امتثالاً لامر* نوشتن این کتاب را آغاز کردم.

منظور این که ملاحظه می فرمایید: مرحوم شیخ صدوق که در اواخر قرن چهارم هجری بوده است، آن موقع شاید بیش از هشتاد سال از عمر شریف و غیبت امام علیه السلام نگذشته بوده؛ مع الوصف آن گونه شک و شبهه و تردید در اذهان مردم به خاطر

* استلام: دست مالیدن.

* تقبیل: بوسیدن.

* امتثال امر: فرمانبرداری کردن.



طول غیبت به وجود آمده بوده است؛ پس واویلا اگر آن حال شک و تردید در اذهان ادامه می داشت، تا به امروز که قرن پانزدهم است و بیش از ۱۵۰ سال از غیبت می گذرد؛ چه وضعی پیش می آمد و چه اضطراب شومی در افکار و قلوب ایجاد می شد؟! نه تنها غیبتش بلکه ولادت و زنده بودنش نیز زیر سؤال می رفت و اصلاً نام مقدّس امام علیه السلام از زبان های افتاد و یاد شریفش از خاطرهای رفت و در نتیجه چه انحراف و ضلالت و محرومیت از سعادت دامنگیر ما مردم می شد!

ولی بحمدالله ائمه ای اطهار علیهم السلام از این پیامد هلاک انگیز پیشگیری کرده و موضوع طول غیبت را با جدّ تمام به شیعیان اعلام نموده و محدثان و راویان احادیث را وادار به ضبط اخبار راجع به غیبت نمودند و حالت آمادگی عمیقی در شیعه برای تحمّل دوران طولانی غیبت حضرت حجّت علیه السلام ایجاد کردند؛ به طوری که امروز ما پس از گذشت چهارده قرن از آغاز غیبت، هیچگونه شک و تردیدی در امامت امام بزرگوارمان و در حیات و سلامت وجود اقدسش نداریم و با یقین و ایمان کامل و با قلبی مطمئن و آرام به ولادت بامیمنتش معتقدیم؛ به حیات و زنده بودنش معتقدیم؛ به غایب بودن و طول غیبت پر از حکمت و مصلحتش معتقدیم؛ شب و روز با حضرتش راز و نیاز و عرض توسّل داریم؛ به هنگام پیشامد مشکلات در زندگی به پناه ولایت و لطف و عنایتش می رویم و با اظهار عجز تمام، فریاد (الْمُسْتَغَاثُ بِكَ يَا مَوْلَانَا يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ) از عمق جان به سمع مبارکش می رسانیم و متقابلاً دست مهر و نوازشش را بر سر خویش احساس می کنیم و از بلیّات و گرفتاری ها نجات می یابیم.

آری؛ این ایمان و این اطمینان و آرامش قلبی که ما در این زمان داریم و آیندگان



نیز خواهند داشت؛ همه از برکت بیانات حضرات معصومین علیهم السلام و زحمات علما و روایت و محدثین عالی قدر شیعه نصیب ما شده است که اخبار غیبت را ضبط کرده به دست ما رسانده‌اند.

(جَزَاهُمْ اللَّهُ عَنَّا وَ عَنِ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ خَيْرَ الْجَزَاءِ)؛

مشابهت داستان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با داستان حضرت یوسف علیه السلام

در حدیث دیگری از حضرت امام صادق علیه السلام رسیده است که فرمودند: حضرت یوسف علیه السلام سلطان مصر بود و فاصله از مصر تا کنعان که پدرش حضرت یعقوب در آنجا زندگی می‌کرد، بیش از هجده روز راه نبود و کاملاً برایش ممکن بود که پدر را نزد خود بیاورد و او را از غصه و غم برهاند؛ ولی نکرد و پدر در فراق پسر آن قدر نالید و گریست که به فرموده‌ی قرآن:

﴿...وَأَبْيَضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ...﴾؛^۱

(«...هر دو چشمش از شدت حزن نابینا شد...»).

برادرها هم دو سفر - یا بیشتر - به مصر آمدند و یوسف علیه السلام را ملاقات کردند و او آن‌ها را شناخت اما خود را به آن‌ها هم معرفی نکرد! چرا چنین کرد؟ چون مآذون از جانب خدا نبود. خدا صحنه‌ی امتحانی عجیبی برای آن پدر و پسر به وجود آورده بود و می‌خواست

۱-سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۴.



دوران امتحان با تمام دشواری‌هایش به پایان برسد. وقتی به پایان رسید، دستور معرفی

صادر شد و یوسف خود را به برادرها معرفی کرد و گفت: من یوسفم، برادر شما!

سپس حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: داستان مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز در

زمان غیبتش همانند داستان حضرت یوسف است و از مردم فاصله‌ای ندارد!

(يَسِيرُ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَأُ بِسُطَّهِمْ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ)؛^۱

در میان بازارهای مردم گردش می‌کند؛ وارد خانه‌هایشان شده و روی

فرشهایشان قدم می‌گذارد ولی مردم او را نمی‌شناسند!! و او هم مأذون در معرفی

خودش نمی‌باشد، تا دوران امتحانی غیبت به پایان برسد و او به اذن خدا خود را

معرفی کرده بگوید:

(أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ)؛

«من ذخیره‌ی خدا [از اولیایش] هستم».

شرفیابی مرحوم محقق اردبیلی (رض) به محضر مقدس امام عصر علیه السلام

البته نیک بختانی که در زمان غیبت مورد لطف و عنایت خاص حضرتش قرار

می‌گیرند و توفیق تشرّف به زیارتش نصیبشان می‌گردد، در هر زمانی بوده و هستند

اما باید توجه داشت که مدعیان کاذب هم در هر زمینه‌ای فراوانند و نباید فریب آن‌ها



۱- منتخب الاثر، صفحه‌ی ۲۵۵، حدیث ۴.

را خورد و به دامشان افتاد. حال از جمله بزرگانی که این سعادت نصیبشان شده است، عالم بزرگوار عظیم الشان، مرحوم محقق اردبیلی (رض) است که علاوه بر مقام شامخ علمی اش، در زهد و ورع و تقویٰ زبانزد در میان خاص و عام است.

از شاگردشان مرحوم میرعلّام نقل شده که: من شبی در صحن مطهر امام امیرالمؤمنین علیه السلام مشغول گردش بودم. پاسی از شب گذشته بود. دیدم کسی از در صحن وارد شده و رو به سمت حرم می‌رود. قدری جلوتر رفتم. متوجه شدم که او استادم محقق اردبیلی است اما او متوجه من نشد. من با فاصله از دنبالش رفتم که ببینم این موقع شب کجا می‌رود؟! در حرم بسته بود اما به محض اینکه او مقابل حرم رسید، در باز شد و او وارد حرم شد! من بیرون ایستادم که ببینم چه می‌کند. در پرتو نور ضعیف شمعهای حرم دیدم مقابل ضریح ایستاده و مثل اینکه با کسی حرف می‌زند! همهمه را می‌شنیدم ولی کلمات برایم مفهوم نمی‌شد. پس از مدتی از حرم بیرون آمد و در بسته شد و او به سمت در خروجی صحن رفت. من هم دنبالش رفتم. از صحن و از شهر هم خارج شد و به سمت کوفه حرکت کرد و من هم دنبالش؛ ولی مراقب بودم که متوجه من نشود. داخل مسجد کوفه شد و به سمت محرابی که محل ضربت خوردن امام امیرالمؤمنین علیه السلام است رفت و آنجا توقف کرد. من هم با فاصله ایستادم. متوجه شدم با کسی حرف می‌زند. من باز صدا را می‌شنیدم ولی کلمات را تشخیص نمی‌دادم. پس از مدتی از مسجد بیرون آمد و به سمت نجف حرکت کرد. من هم دنبالش آمدم تا رسیدیم به مسجد حنّانه که بین راه کوفه است.

آنجا که رسیدیم؛ من سرفه عارضم شد. او که صدای سرفه را شنید؛ ایستاد و برگشت و نگاه کرد و مرا شناخت و گفت: تو میرعلّامی؟! گفتیم: بله. گفت: تو اینجا چه می‌کنی؟! گفتیم:



واقع مطلب اینکه من از اوّل که شما وارد صحن مطهر شده‌اید تا اینجا با شما بوده‌ام. حالا شما را به حقّ صاحب این قبر مقدّس (حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام) قسم می‌دهم که بفرمایید جریان کار شما چه بود؟!

فرمود: می‌گویم به شرط اینکه تا زنده‌ام به کسی نگویی! من هم متعهد شدم که به کسی نگویم. بعد فرمود: من در مسائل علمی مطالعه می‌کردم؛ مسأله‌ای برایم مشکل شد. پیش خود گفتم: ما در جوار باب‌العلم هستیم، چرا حلّ مشکل را از خودشان نخواهیم؟ با این فکر از جا برخاستم و رو به حرم شریف رفتم. چنان‌که دیدی در حرم باز شد و داخل شدم و از خدا خواستم از جانب امام عنایتی شود. دیدم صدا از قبر مطهر بلند شد و به من فرمود: برو مسجد کوفه. الآن مهدی ما آنجاست، امام زمان شما، اوست. از او حلّ مشکل خود را بخواه. من هم طبق امر از حرم خارج شدم و به مسجد کوفه آمدم و در محراب شهادت به زیارت مولایم مشرفّ شده، جواب مسأله‌ام را گرفتم و اینک به نجف برمی‌گردم.^۱

آری؛ این سعادت‌مندان، افراد نادری بوده‌اند و مطالعه‌ی حالاتشان موجب تحکیم اساس عقیده و ایمان شیعیان است. کتاب "النجم الثاقب" تألیف مرحوم محدث نوری (رض) در این زمینه نوشته شده و حالات جمعی از این سعادت‌مندان که در زمان غیبت، تشرّف به زیارت آن حضرت نصیبشان شده است، در آن کتاب گردآوری شده است.



۱- بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ۱۷۴.

سرّ غیبت امام زمان علیه السلام

از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدند: سرّ غیبت چیست؟ فرمود:

(لَا مَرَّ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ)؛

«سرّی دارد که ما مأذون به کشف آن نیستیم!»

(إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ)؛

«این کار از کارهای پنهان خدا و سرّی از اسرار پنهان خداست.»

(وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَكِيمٌ صَدَقْنَا بِأَنَّ أَفْعَالَهُ وَ أَقْوَالَهُ كُلُّهَا

حِكْمَةٌ وَ أَنْ كَانَ وَ جِهَهُ غَيْرُ مُنْكَشِفٍ لَنَا)؛^۱

«وقتی ما معتقد به این شدیم که خداوند عزّ و جلّ، حکیم است، تصدیق می کنیم

که تمام گفتارها و کردارهایش بر اساس مصلحتی حکیمانه است؛ هر چند رمز حکمتش

برای ما معلوم نباشد.»

أَصْبَحَ بِنُبَاتِهِ گفته است: روزی بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم و دیدم روی زمین

نشسته و با انگشت خود روی زمین خطّی می کشد و فکر می کند. سلام کردم و گفتم: مولای

من! چرا متفکریدی؟! آیا به زمین رغبتی پیدا کرده اید؟! فرمودند: نه! به خدا قسم من یک روز

هم به زمین و آن چه در دنیا هست، رغبتی نداشته ام؛ اینکه به زمین نگاه می کنم؛ می اندیشم

درباره ی فرزندی که از صلب من خواهد آمد!

۱-منتخب الاثر، صفحه ی ۲۶۶.



او یازدهمین فرزند من مهدی است که این زمین را پر از عدل و داد می‌کند؛ همانگونه که از ظلم و جور پر شده است. او غیبت طولانی خواهد داشت و اقوامی در غیبت او، گمراه و اقوام دیگری راه یافته خواهند شد!

آری، در سر غیبت فرموده‌اند: تا زمان ظهور حضرت مهدی موعود علیه السلام از اصلی غیبت آشکار نمی‌گردد و امام صادق علیه السلام فرموده‌اند، همان طور که سوراخ کردن کشتی توسط جناب خضر علیه السلام و کشتن پسر بیچه، بر جناب موسی علیه السلام مکشوف نبود تا وقتی که خواستند از هم جدا شوند، سر غیبت ولی زمان نیز بر احدی روشن نخواهد شد تا خودش ظاهر شود.

غیبت امام، ابتدا موقت و محدود بود؛ هفتاد سال بیش نبود، در این مدت که غیبت صغری نامیده می‌شود، چهار نفر از بزرگان شیعه که نواب خاص امام شناخته شده‌اند به نوبت در میان امام واسطه بودند و مردم به وسیله‌ی آنها خدمت امام عرض حاجت می‌کردند و امام نیز ابراز عنایت می‌فرمودند، تا آخرین نایب که "علی بن محمد سیمری" است، نامه‌ای از طرف امام به دستش رسید که مرقوم فرموده بودند:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ سَيِّمُرِي أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فَيْكَ أَنْكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ سِنَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعِ أَمْرَكَ وَ لَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَ فَاتَكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَةُ فَلَا ظُهورَ إِلَّا بَعْدَ أَنْ اللَّهُ تَعَالَى ذَكَرَهُ وَ ذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ امْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا)؛



«ای علی بن محمد سیمری! خدا اجر برادرانت را دربارهی تو بزرگ گرداند. از وقتی که نامهی من به تو برسد، تا شش روز دیگر خواهی مرد. آماده‌ی رفتن باش و احدی را برای جانشینی خودت [به نیابت خاص از من] بعد از وفات معین نکن چرا که زمان غیبت تأمه فرا رسید. دیگر ظاهر نخواهم شد مگر بعد از اذن خداوند تعالی؛ آن هم پس از گذشت زمان دراز و قسی گشتن دل‌ها و پر شدن زمین از جور و ستم».

آنگاه در پایان نامه مرقوم فرموده‌اند:

(و سَيَأْتِي مِنْ شِيعَتِي مَنْ يُدْعِي الْمُشَاهِدَةَ)؛

«پس از این از میان شیعه‌ی من کسانی پیدا می‌شوند که ادعای کنند، مرا دیده‌اند».

(أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ

مُفْتَرٍ)؛

«توجه! پس هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه [هر دو از علائم نزدیک ظهور

است] ادعا کند که مرا دیده است، او دروغ گفته و افترا بسته است».

البته این مربوط به نیابت خاصه است که کسی ادعا کند مرا دیده و شخصاً از جانب

من به نیابت برگزیده شده است. این دروغ و افتراست. من احدی را شخصاً به نیابت از

خودم برگزیده‌ام. ولی بسیارند نیک بختانی که در زمان غیبت کبری به شرف زیارت و

مشاهده‌ی جمال نورانی آن نور الهی مشرف شده‌اند. و هَنِيئاً لَأَرْيَاكَ النَّعِيمَ نَعِيمُهُمْ.



قصه‌ی تشرف حاج علی بغدادی به محضر مقدّس حضرت ولیّ عصر علیه السلام

کتاب النّجم الثّاقب، تألیف مرحوم محدّث نوری (رض) داستان‌هایی از آن سعادتمندان آورده است که از جمله‌ی آن‌ها، قصه‌ی "حاج علی بغدادی" است که مرحوم محدّث نوری به نقل محدّث قمی (رض) فرموده است، اگر نبود در این کتاب شریف مگر این حکایت متقنه‌ی صحیحه که در آن فواید بسیار است و در این نزدیکی‌ها واقع شده، هر آینه کافی بود در شرافت و نفاست آن. پس بعد از مقدماتی فرموده است:

حاج علی بغدادی از آن کسانی بوده که به زیارت امام عصر علیه السلام مشرف شده‌اند. این آدم از علما نبود، با سواد هم نبود. مردی بود که در بغداد کارخانه‌ی شَعْرَبَافِی* داشت و همان‌جا مقیم بود. او می‌گوید: هشتاد تومان سهم امام در ذمه‌ی من آمده بود. حالا می‌دانیم تقریباً دو بیست سال، پیش هشتاد تومان ارزش زیادی داشت. برای ادای دینم از بغداد حرکت کردم و به نجف رفتم. آنجا علما و فقهای بزرگوار را که می‌شناختم، مرحوم شیخ انصاری (رض) و دو نفر دیگر بودند که نفری بیست تومان به آقایان دادم، بیست تومان در ذمه‌ام ماند. خواستم به بغداد برگردم و به کاظمین بروم و آنجا خدمت مرحوم شیخ محمدحسن کاظمینی بدهم. او هم از فقهای بزرگ بود. به کاظمین رفتم و دینم را ادا کردم و بیست تومان را به ایشان دادم و برگشتم. شب جمعه هم بود. ایشان فرمودند: شب جمعه

*شَعْرَبَافِی: ریسندگی.



است، در کاظمین بمان. گفتم: نه، چون کارخانه‌ی شعرافی دارم و من هر هفته، عصر پنجشنبه به کارگراها پول می‌دهم. باید برگردم. از کاظمین تا بغداد را پیاده می‌رفتم. چون فاصله‌ی زیادی نیست. کمی راه را طی کرده بودم، دیدم مرد بزرگواری از پیش رو به سمت کاظمین می‌آید، وقتی به من رسید، او را نشناختم. دیدم با چهره‌ی باز به من سلام کرد، بغل باز کرد و مرا در آغوش گرفت و بوسید، تعجب کردم که با اینکه او را نمی‌شناسم به این زودی با من گرم گرفت. من هم او را بوسیدم. بعد اسم مرا برد و گفت: حاج علی کجا می‌روی؟ گفتم: می‌خواهم به بغداد بروم. به من فرمود: نه! امشب، شب جمعه است، برگرد برای زیارت. تا گفت: برگرد، مثل اینکه اختیار از من سلب شد و همراهش برگشتم. همین طور که با هم می‌آمدیم و صحبت می‌کردیم، به من گفت: زیارت کن تا من شهادت دهم که تو از محبتان جدّم امیرالمؤمنین علیه السلام هستی. گفتم: شما مرا از کجا می‌شناسی که من از محبتان جدّم شما هستم؟- سید بود، چون عمّامه‌ی سبز روشنی بر سرش بود- تبسمی کرد و گفت: کسی که حقش را به او می‌رسانند، رساننده‌ها را نمی‌شناسد!؟

این جمله، عجیب است؛ چون در زمان غیبت است و می‌گوید: آیا کسی که حقش را به او برسانند، آن رساننده‌ها را نمی‌شناسد؟ گفتم: کدام حق؟ فرمود: آن که بردی در نجف به وکلای من دادی و در کاظمین هم به شیخ محمدحسن، وکیل من دادی. تعجب کردم، گفتم: آن‌ها وکلای شما هستند؟ فرمود: بله! من متحیر شدم که این آقا از کجا مرا می‌شناسد و از کار من خبر دارد و چرا می‌گوید: وکلای من؟ ناگهان خود را در رواق مطهر دیدم و در راه چیزی ندیدم. به رواق که رسیدیم نزدیک در حرم ایستاد و به من گفت: اذن دخول بخوان. گفتم: من سواد ندارم. فرمود: من بخوانم؟ گفتم: بفرمایید. شروع کرد به اذن دخول خواندن:



(السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ...)

همین طور اسم چهارده معصوم را تا امام یازدهم ذکر کرد. بعد رو به من کرد و گفت: تو

امام زمانت را می‌شناسی؟ گفتم: بله؛ می‌شناسم. فرمود: به او سلام کن. گفتم:

(السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا حُجَّةَ بَنِ الْحَسَنِ)

این را که گفتم، رو به من کرد و فرمود:

(وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ)

بعد وارد حرم شدیم. فرمود: برایت زیارت بخوانم؟ گفتم: بخوانید. فرمود: کدام را

بخوانم؟ گفتم: هر کدام که معتبرتر است. فرمود: امین الله را می‌خوانم. زیارت امین الله را

خواند. در همین حال دیدم چراغ‌های حرم روشن شد، ولی می‌دیدم که حرم به نور دیگری

روشن است و این چراغ‌ها مثل شمعی در مقابل آفتاب است. بعد مؤذّن‌ها اذان گفتند و نماز

جماعت بر پا شد، فرمود: برو در صف جماعت شرکت کن. من داخل صف شدم و دیگر او را

ندیدم. آنگاه به اندیشه فرو رفتم و از نشانه‌ها پی بردم که به چه شرفی مشرف شده‌ام و

خودم در حال غفلت بوده‌ام.

افسوس که عمری پی‌اگیار دویدیم

از راه بماندیم و به مقصد نرسیدیم

بس سعی نمودیم که ببینیم رخ دوست

جان‌ها به لب آمد، رخ دلدار ندیدیم

ای حجّت حق پرده ز رخسار بیفکن

کز هجر تو پیراهن صبر دریدیم



ای دست خدا دست برآور که ز دشمن

بس ظلم کشیدیم، بسی طعنه شنیدیم

امتیاز شب نیمه‌ی شعبان

شب نیمه‌ی شعبان که شب میلاد مولا و صاحبمان حضرت ولیّ زمان امام حجة بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است، در میان تمام شب‌های سال موقعیت خاصّ و حسّاسی دارد که از نظر اهل معرفت، بسیار مغتنم شمرده می‌شود. یکی از اسرار آن شب، این است که یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن شب به زیارت امام سیدالشهداء علیه السلام می‌روند^۱ و این هم واقعاً عجیب است و چه سرّی دارد که انبیا صلی الله علیه و آله برای تبریک ولادت امام حجة بن الحسن علیه السلام به سامرا که حرم مطهر والدینش آنجاست، نمی‌روند؛ یا چرا به مدینه‌ی طیبه و روضه‌ی مطهره‌ی رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله نمی‌روند؟! چه پیوند خاصی میان امام سیدالشهداء علیه السلام و امام مهدی علیه السلام منتظر علیه السلام هست که انبیا صلی الله علیه و آله برای تبریک ولادت به کربلا می‌روند؟

نمی‌دانیم، اما احتمالاً می‌گوییم شاید به کربلا می‌روند که بگویند: ای حسین عزیز! چشمت روشن که منتقم آمد. تو که روز عاشورا تنها مانده بودی و با سوز دل می‌گفتی:

۱- المراقبات مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملک تبریزی (رضوان الله علیه)، صفحه‌ی ۷۹.



(هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ)؛^۱

آیا کسی هست از حرم پیامبر دفاع کند و انتقام از این ناکسان بگیرد؟ اینک آن

منتقم آمد.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ وَأَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَأَحْيِ بِهِ سُنَّةَ
نَبِيِّكَ وَأَجْعَلْنَا مِنْ أَعْوَانِهِ وَأَنْصَارِهِ وَمِنَ الْمُنتَظَرِينَ لِظُهُورِهِ

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

بِسْمِ تَعَالَى

چاپ و تکثیر این کتاب با حفظ محتوا، رعایت کیفیت و ملاحظه موارد ذیل برای

دلسوخگان و علاقه‌مندان به گسترش معارف دینی بلامانع است:

۱. در هر نوبت چاپ تعداد ۲۰ نسخه به آدرس معاونت فرهنگی ارسال شود.

۲. هر گونه تغییر در محتوا و کیفیت ظاهری با اجازه مؤلف می‌باشد.



فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۳.....	حقّ بودن دین اسلام به سبب حقّ بودن فرستنده‌ی آن
۴.....	کراهت شدید مشرکان از دوام و بقای دین اسلام
۵.....	اظهارات کفرآمیز ابوسفیان نزد عثمان!!
۶.....	معاویه، ادامه دهنده‌ی اندیشه‌های پلید پدر
۷.....	تابش آفتاب تابان قرآن بر غم کافران
۹.....	در این جهان پرآوازه‌تر از پیامبر اکرم ﷺ کیست؟
۱۱.....	ظهور در آیه‌ی شریفه به معنای غلبه و حکومت
۱۲.....	غلبه‌ی اسلام بر سایر ادیان هنگام ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
۱۳.....	تشکیل حکومت واحد جهانی به دنبال ظلم فراگیر
۱۴.....	غیر قابل باور بودن حکومت واحد جهانی در گذشته‌های دور
۱۶.....	قابل باور بودن حکومت واحد جهانی در حال حاضر
۱۷.....	مدیر حکومت واحد جهانی جز حضرت مهدی موعود ﷺ کیست؟
۱۹.....	حضرت مهدی ﷺ تکویناً به اذن خدا حافظ نظام عالم است
۲۰.....	سبب طولانی شدن عصر غیبت
۲۱.....	قیام حضرت مهدی موعود ﷺ در هیبت جوانی کمتر از چهل سال
۲۲.....	ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) موعود مذاهب و امم
۲۳.....	همه‌ی کائنات در حال حرکت به سوی کمالند



- تکامل جامعه‌ی انسانی با حکومت حق و عدالت ۲۵
- تشکیل حکومت واحد جهانی بر اساس قانون تکامل ۲۷
- بشارات قرآن به تشکیل حکومت صالحان ۲۹
- بشارات حضرت علی علیه السلام به حکومت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ۳۱
- قابیل، بنیان‌گذار ظلم و جنایت! ۳۳
- تصویر آینده‌ی عالم به هنگام ظهور حضرت مهدی موعود ع ۳۶
- فتنه‌ی قبل از ظهور از زبان مولای متقیان حضرت علی ع ۳۷
- علائم و نشانه‌های آخر الزمان ۴۱
- الف: مقهوریت در مقابل اهواء نفسانی ۴۱
- ب: فراوانی عالمان بی‌عمل و گمراه‌کننده! ۴۱
- پ: ویرانی مساجد ۴۲
- ت: ترویج دروغ و ربا ۴۲
- ث: دین‌فروشی ۴۳
- ج: انتصاب افراد نالایق ۴۳
- چ: مشاوره با زنان در امور اجتماعی ۴۳
- ح: پراکندگی دل‌ها ۴۶
- ط: دنیاطلبی ۴۶
- نابودی عقاید دینی جوانان، مهم‌ترین هدف دشمن ۴۶
- رفتار نامناسب جوان امروز با والدین خود! ۴۸
- عمل مقبول چگونه عملی است؟ ۵۱
- تحکیم بنیه‌ی اعتقادی، یک ضرورت انکارناپذیر ۵۳



- درک سخیف روشنفکر مآبان از دین و قرآن!! ۵۵
- این مقایسه‌ی غلط در همه‌ی زمان‌ها بوده است! ۶۰
- یک مثال گوید در مقایسه‌های غلط! ۶۳
- ولایت ائمه علیهم‌السلام، راه رسیدن به خدا ۶۵
- اعتقاد مادر باره‌ی حضرت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ۶۷
- اخلاص و ارادت هارون مکی به امام صادق علیه‌السلام ۶۷
- تحمل ظهور امام زمان علیه‌السلام قابلیت می‌خواهد ۶۹
- آیا واقعاً ما آماده‌ی ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستیم؟! ۷۱
- کدام مرجع، واجد صلاحیت و شایسته‌ی تقلید است؟ ۷۲
- هدایت خواهی و امام‌جویی ضرورت فطری هر انسان ۷۶
- تعیین شخص امام علیه‌السلام با کیست؟! ۷۸
- امام زمان علیه‌السلام حافظ نظام هستی ۸۲
- هدف از آفرینش جهان، برقراری حکومت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ۸۵
- وظیفه‌ی شیعیان در عصر غیبت ۸۷
- پیشگویی حوادث آخر الزمان در روایات ۹۲
- الف: ظاهر نیکو اما باطن ناپاک! ۹۲
- ب: حرص دنیا ۹۲
- پ: بی‌اعتنایی به وعده‌های خدا ۹۲
- ت: ریاکاری ۹۳
- ث: مستجاب نشدن دعاها ۹۳
- ج: کاهش عالمان دینی ۹۳



- چ: افزایش قاریان قرآن عاری از عمل ۹۴
- ح: افزایش شاعران ۹۴
- خ: کاهش فقهای هدایتگر ۹۴
- د: رفتارشان برخلاف گفتارشان ۹۵
- ذ: حلال شمردن دروغ ۹۵
- ر: رباخواری آشکار ۹۵
- ز: بناها بلند و محکم ۹۶
- ژ: تعطیلی احکام قرآن ۹۶
- س: دگرگون شدن احکام دین ۹۶
- ش: قمار، مایه‌ی افتخار ۹۶
- ص: فراگیر شدن ساز و آواز ۹۷
- دعا برای تعجیل فرج: توفیق صبر بر غیبت ۹۷
- چرا در فرج حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تعجیل نمی‌شود؟ ۹۸
- یاران حقیقی مهدی آل محمد (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چه کسانی هستند؟ ۹۹
- فطرت سالم در طلب امام معصوم ﷺ است! ۱۰۰
- کیفیت و ولادت حضرت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ۱۰۲
- ابلاغ برنامه‌ی زندگی بشر از سوی خداوند به وسیله‌ی پیامبر ۱۰۴
- جانشین پیغمبر ﷺ، معصوم و منصوب از جانب خدا ۱۰۶
- نخستین پایه‌گذار انحراف و گمراهی!! ۱۰۸
- سنّی واقعی، شیعیانند!! ۱۰۹
- غیبت امام زمان ﷺ و جدایی بین قرآن و عترت ۱۱۰



- ۱۱۴ واژگونی زمین بدون حجت خدا
- ۱۱۵ حدیثی که شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند
- ۱۱۷ معرفت امامان معصوم علیهم السلام ملاک ایمان و رمز سعادت جاودان
- ۱۱۹ معرفی جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر اساس مدارک اهل سنت
- ۱۲۲ حدیثی دیگر در معرفی جانشینان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۱۲۳ مسأله‌ی غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و آمادگی شیعیان
- ۱۲۴ سبب تألیف کتاب کمال الدین و تمام النعمه
- ۱۲۷ مشابهت داستان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با داستان حضرت یوسف علیه السلام
- ۱۲۸ شرفیابی مرحوم محقق اردبیلی (رض) به محضر مقدس امام عصر علیه السلام
- ۱۳۱ سرّ غیبت امام زمان علیه السلام
- ۱۳۴ قصه‌ی تشرف حاج علی بغدادی به محضر مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام
- ۱۳۷ امتیاز شب نیمه‌ی شعبان

